

وَشَهِدْنَاكَ عَلِيًّا وَكَانَ اللَّهُ وَسِيْدًا لِأَوْصِيَاءِ اللَّهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ سَيِّدًا لِأَنْبِيَاءِ وَأَعْلَى الْأَنْبِيَاءِ وَأَسْوَدَ
 الْأَنْبِيَاءِ وَفَخْرَ الْحَمْرِ وَالْبَطْنَاءِ أَشْرَفَ رِيْبَةٍ اللَّهُ أَبِي النَّاسِمِ مُحَمَّدِينَ عَبْدَ اللَّهِ وَصَلَّى عَلَى سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَالرَّحْمَةِ
 فِي السَّمَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ وَوَالِدَةَ الْأَيْمَةِ الْجَنَّةِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيَّ الرَّضَى وَعَلَى نَوْجَتِهِ السُّؤْلِ الْعِزَّةِ وَالْإِسْتِ
 الْحَوْلَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَصَلَّى عَلَى أَبِيهَا وَأَبَاوِ الْعَالِي الْعَادِي نَجِيَّاتِ الْأَشْيَاءِ الْإِمَامِ بِالْحَسَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ
 الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى وَصَلَّى يَا رَبِّ عَلَى سَيِّدِ الْمَطْلُوبِينَ الشُّهَدَاءِ وَأَشْرَفِ الْمُتَقَوْلِينَ السُّعْدَاءِ الْأَسْرِبَاءِ يَا رَبِّ
 الْأَعْدَاءِ وَالْقَبِيْلَ سَيِّفِ الْأَشْفِيَاءِ وَصَاحِبِ نَبِيَّةِ الْعِظْمَى نَجِيَّاتِهِ رَسُولِ اللَّهِ وَقَالَتْ شَرْطُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 الْحَسَنِ الْمَطْلُوبِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى نَوْجَتِهِ الْأَيْمَتِ الْأَطْهَارِ الْأَمْثَلِ وَمَسَائِدِنَا الْأَخْيَارِ الْكِرَامِ عَلَيْهِمُ
 أَفْضَلُ النَّحْيَةِ وَأَكْمَلُ الشَّأْنِ عَظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا وَأَجُورَكُمْ بِمُصِيبَتِهِ سَيْبِ الْمُصْطَفَى وَإِنَّ الرَّضَى فَلِذَلِكَ
 الْكَيْدِ الزَّهْرَاءِ مَا عَظَمَهَا وَأَعْظَمَ دَرَجَتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَأَجَلْ بَلِيَّتَهَا فِي الْأَقَامِ مُصِيبَتُهُ بَكَتْ مِنْهَا الْأَوْصِيَاءُ
 وَالسَّمَاءُ وَسَفَتْ مِنْهَا الطُّورُ فِي لَهْوَاءِ مُصِيبَتِهِ أَهْلَهُمْ مِنْهَا رُكْنَ الدِّينِ وَأَخْلَجَتْ مِنْهَا عِرْقَ أَوْلِيَاءِهِ الْمُؤْمِنِينَ
 صَرَفَتْ عَنْهَا سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ وَخَجَّ عَنْهَا فَخْرَ الْأَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلِينَ قَوَائِمَهُ مِنْ مُصِيبَتِهِ أَنْكَرُوا بِهَا عَيْنَ الرَّسُولِ
 أَحْرَقُوا بِهَا قَوْلَ التَّوَلَّاهُ مِنْ الْأَبْدَانِ الطَّرِيقَةَ عَلَى الْأَرْضِ الْمُنِيرَةَ إِذْ هُوَ مِنَ الْأَجْمَلِ الْعَلَمِ إِذْ هُوَ مِنَ الرَّؤُوسِ الْمَشْهُورِ وَعَلَى

نِسَاءً

آه آه از آن بدنا کربا بود فماده بجا کربلا	آه آه از آن سر ما که اندر نرنا شد لب از کسب اهل وفا	آه آه از جسمای نازنین که برهنه ماند بروی زمین	آه آه از چشمهای پر ز آب آه آه از آن جگرهای کباب
--	--	--	--

آه آه از آن بدنا کربا بود فماده بجا کربلا
 شد لب از کسب اهل وفا
 آه آه از جسمای نازنین که برهنه ماند بروی زمین
 آه آه از چشمهای پر ز آب آه آه از آن جگرهای کباب
 فدای تو شوم ای حسین بر زمین مانده و در روز دوزخ خود مانده باروی خون آلود بدن برهنه با خاک کربلا هم آنچه بنفوس نبیاء السبطین جود
 ضمایا حباری غاسیرت و تکلا جانم فدای تو ای حسین که دختران پیغمبر در دور تو میکشند و هر تشنه جگر و حیران و سر برهنه فریاد میکردند
 بنفوس علی بن الحسین مقتدا بقید شقیل بالحدید مکتلا جانم فدای تو ای امام زین العابدین به بند و غل در بنجر کران دشمنان گرفتار
 شادیده بالشیع العظیم سکینة آیا ابنا ما اذا هانا و اشکلا سینه دختر حسین با اندوه بسیار بیدرز کوار خود را میکرد که ای پدر ما
 چه مصیبت است که بار سیده و چه چیز ما را از پدر خود جدا انداخته و زینب تدعو احبها یا محمد آیا جگه ما یا صغوة الله العلاء و رب
 عاتون جد خود را ندانید که ای محمد مصطفی ای جد بزرگوار و ای برزیده پرور آیا احبنا فاحسرت علیک بان تری حبیبک مقنونا عفترا
 محمد کلا ای جد بزرگوار سخت دشوار است بر تو که به معنی حبیب حسین گشته و بروی رکت کرم افتاده و ساقو السبا یا حاسیرات ذلک
 فقادوا علی بن الحسین مغلا از اندام ایران که بار را برهنه بخواری و زاری و کشیدند زین العابدین در غل در بنجر در حالت بیماری و سادوا
 رؤس الظاهیرین و خلفوا حسینا بارض الطیف شلوا محمد کلا سرهای سروران را بر زمینها کردند و شام بردند و او که شند جبارک حسین را
 در صحرای کربلا با اعضای ایله پاره بجزر علیه الصافات ذبولها و بیکی علیه الوحش و الطیر فلما جد حسین ارجان که شند که باوهی

خاک انگر بر آن بدن دهن میکشید و گریه میکردند بر او و حیران حو او غمناک بود	خود داری آدمی بسی بشد و با	جانانی که بر او گریه کند و خوش طوری	باید که با کرم نیم بر آن شاه شهید	از ماتم او بود کم از جوی سلس	چندا که شود و دیده از گریه شهید
--	----------------------------	-------------------------------------	-----------------------------------	------------------------------	---------------------------------

در بروی رکبت بسیار انداخته بود و متشکر بودم که بقتل و نجات ما یاسر و قننا آید اما ما میگویند یا سیر میکنند تا کاه مراد ازین چشم سنج منی برآید
 که روی بزبان می آید و زمان از او میگذرد و آن خون نیزه بر پشت ایشان میزد و ایشان را برهنه میکرد و ایشان یکدیگر سینه میزدند و مال و اهدا و امانه
 و وقت ناصرا بلند کرده بودند و میگفتند اهلین حججین ما این ذاقیدند و عتقا یعنی آید فریاد می نیست که ما را ازین ظلم نجات دهد آیا

کس نیست که گوییم	ایا بسیار این جماعت	کس نیست که گوییم	کس نیست که گوییم
برشت زمان بی پرستار	کس نیست که گوییم	کس نیست که گوییم	کس نیست که گوییم
تا رحم کند بجالت ما	رفع آورد این اذیت ما	رفع آورد این اذیت ما	رفع آورد این اذیت ما

فاطمه میگوید چون آن شاه را دیدم که درم بر خود زیدم و از خوف چنان
 کردیدم که نزدیک بود روح از بدنم پرواز کند و در طرف نگاه میکردم که غم خودم ام کلثوم را به بنیم و با و پناه آوردم تا کاه دیدم آن لعین قصد من کرد پس گفتم
 دیدم که آن ملعون از عقب من می آید بسیار ترسیدم تا کاه رسید و کعب نیزه بمیان دو کتف من زد که بروی در افتادم آن ظالم باین گفتار آمد و گویشم با پاره
 کرد و گوشتاره از گوشتم در آورد و من تمام ما نیز از سر بود و بسوی خیمه رفت من از آن صدمه غش کرده بیوش بروی زمین افتاده بودم چون بهوش آمدم سر خود را
 برافزای غم ز غیب دیدم در حالتیکه میگریست و میفرمود ای فاطمه بر خیز با بسوی غم زوکان و غریبان رویم تا به بنیم بر آنجا و بر آنجا چه آمد چه غم کردیم

لؤلؤه ای عمه زار و بیقرار | من حاور و محرم کلام | ای عمه برهنه سر چو کوه | با این همه خلق سر برام

عمه ام گفت ای دختر من نیز مثل تو م فراتینها مشکوفه و آسها و مننها قداسوه من الضرب پس دیدم عمه محرمه ام را که برهنه
 بود سر او پشت او را دیدم که سیاه شده بود از ضرب تازیانه فهل مبلغ نیت النبی بناقها عرایا کاسیر الیوم منک شفات ای کسی
 هست که خبر کند فاطمه زهرا را که دخترانش را برهنه کرده اند و مانند اسیران روم سر برهنه میباشند آفاطم قوی من ستورک و اجچی بتامایک فیفل
 الشبائشانی فاطمه بر خیز و از پرده بیرون آی و بیمانت که در وقت و اسیری گرفتار شده و متفرق اند جمع آوری نما فاطمه صغری میگوید پس بر خیزیم و طلب

خواجهان و برادران غریب بیمار گشته و در اسان می کشیم تا کاه با نام زین العابدین	لؤلؤه دیدیم بگوشه فداوه	برو من خاک بر خساوه
ما شده مرغ نیم سهل	نشید کسی جز آن گرفتار	کینت جسم و همنه از کور آوا
جز درد تبش که بود در سر	یکجا غم باب مهربانش	یکجا الم برادرانش
یکجا غم ما زمان بکس	هر دم که مژده بسم نهادی	بسیار جهان بر آب دادی
بیماری خود بهسانه میگرد	وز درد و کز تازانه میگرد	زینب خاتون که آنجا است را از آن مظلوم بیمار شده که روفغان با او بود

و از سوز دل نالید و روی خور را بدین کرد و گفت انظر الینا ای جده ای جد بزرگوار نگاه کن بسوی ما و بین احوال ما را میدان طاق و میگوید
 که آنجا اهل بیت را از خیمه بیرون کردند و خیمه را آتش زدند و خنجرین حواسیر و مسکبات حافیات با یکجایت پس بیرون شدند آن زمان بکس با
 سرو پای برهنه گریان و پند زمان اذم فلک بر آتش غربت بندید | کز خوف خصم در حرم افغان بلند | الالهة الله علی القوم الظالمین

مجلس مفیدیم در بیان کیفیت استخار خشن راجعاً و ظاهره همدان کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ الَّذِي أَنْزَلَ أَوْلِيَانَهُ فِي مَيَادِينِ الْكُرْبِ وَالْبَلَاءِ وَأَحْلَى أَحِبَّائَهُ فِي عَصِيَةِ
 الْهَيْبَةِ وَالْإِبْتِلَاءِ وَرَفَعَ دَعْوَاتِهِمْ فِي جَنَّاتِ الْعُلَا وَنَصَبَ أَلْوَابَهُ قَرَابَتِهِمْ فِي رَوْضَاتِ الْأَعْتِلَاءِ وَشَهِدَانَ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ رَبُّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ لِإِرشَادِ النَّاسِ إِلَى سَبِيلِ

در بیان ناخوار و زارند و داد رسول الله اصبر بقلبا والذی یزیدتک المخبرات فانه رسول خدا خراب و بران شده و آل زیاد
 در جبهه های محمود و با او نشسته اند والذی یزیدتک حنومهم والذی یزید غلظ القصرات بدینامی عمرت رسول الله که پسند
 و ضعیف شده و اولاد زیاد و کرمها بر یک نمایند والذی یزیدتک حنومهم والذی یزیدتک المخبرات از حلقه های ذریه رسول
 خدا خون جاریست و اولاد زیاد و صاحبان خیمه و سر پرده اند قال رسول الله تشبیحهم قال الذی یزید امنوا القصرات بریم فرزندان
 پیغمبر لغارت رفت و فرزندان زیاد ملعون از غارهای امن اند سابقکم ما ذقنا الارض شارق فنادی منادی انجر للصکوات زود
 که کبریم بر ایشان ما و یک خورشید عالم را روشن کند و ما و یک منادی از کند فمطالعتهم حان غروبها و باللیل اظلمت و بالغدوات
 و خواهیم گریست بر ایشان ما و یک از برای آفتاب طلوع و غروب باشد و خواهیم گریست بر ایشان شبها و صبحها این میوایان این مصیبتی است که اگر کسی از دنیا
 بیان کند عسری از عشار و کی از هزاران بیان تواند کرد لعمرو لطف

روایتی است که در تاجان پاستگان	تمام می شود پس بود طویل رود	حکایتی است که در عمر وارد شد	بیت از هزار بارم از آن نمود حکایت
بجانان نبی از چکرده است حضرت	بدشمنان خدا از چکرده است حکایت	چگونه خوست و دلیل آن کسی که در عالم	گروهی است که هر سال حکایت
چگونه خوست خلل در جهان کار کسی	که کار هر دو حساب از کذب بود کفایت	رسد با خرد و غایت هر آنچه هست بجا	رفیض است هر ذره علم است
ز سختی دل کفار ساعز چه سیرتم	که آه عمرت احمد نیکت کرد و سیرتم	در حدیث معتبره وارد شده است که حضرت سیدالسااجدین سلام الله علیه	بجز جفای فلک که نیست آخرت

فرمودند که چون پدرم را با برادران و یاران شهید کردند زمان و حرم او را اسیر کردند و برشته سوار کردند و کتف دیدم بدن شهدا بر زمین افتاده و کسی را
 و دفن نکرده بجز زمان و عمرت پیغمبر آخر الزمان با آن احوال دیدم کتف ناله و زاری و تشنگی و گرسنگی طفلان را مشاهده کردم بی طاقت شدم و بر من بسیار
 و گران آمد منظر اب و انقلاب شدیدی بر من دست داد چنانکه نزدیک بود که روح از بدنم خارج کرد چون عمره ام زینب خاتون آن احوال را از من دید
 ما لی ذالک تجود بنفسیک یا بقیة حدی و ابی و اخوی ترا چه میشود که نزدیک است روح از بدنت جدا شود ای ای کار جد و پدر و برادران
 من گفتم کف لا اعجز ولا ابکی و قداری سیدی و اخوی و غمومی و ولد غمی و اهلی مصیر عین بدی ما ایتهم ثم قیلین
 یا لعن امسلیین لا یکنون ولا یوادون کاتهم لیوامن المسلیین ای غم چگونه جزع و فرج نکند و کرم و عجز نماید و حال آنکه
 می بینم آقای خود را برادران و عموز و عموزادگان و اقوام را که بر زمین افتاده و بسیاری ایشان بخون رنگین شده کسی ایشان را دفن میکند و کسی کفن
 نه کسی زوایشان زود میکند گو یا که ایشان را مسلمان نمیدهند و از کفار میدانند فقالت لا یجر عتک ما نوحی فوالله ان ذلک لعهد من رسول
 صلی الله علیه و آله الی جلدک و ابیک و عمتک یا بن اخن اجرنا جلدک و ابوک ان الله یبعث جماعه یدفنون هید
 الاجساد المقطعات و یبنون علی قبورهم علامه لا تشعدهم ابدا عمره ام گفت ای فروریده جزع کن بجز قسم
 که از این واقعه خبر داده بودند جد و پدر و عم تو و تحقیق که خدا گرفته است ایشان و عهد کرده است این است که فرعون این است ایشان را نمی شناسد و معروف ایشان
 در آسمانها که ایشان جمع نمایند این اعضای متفرق شده را و دفن نمایند این جسد های بخون آلوده را و در این صحرا علامتی از قبر مقدس بدست سیدالشهدا بر پا
 کنند که آن بگذشتن ایام مندرس نگردد و از کفر و شیاع ضلالت کوشش در محو و بظرف شدن آن نمایند و لکن اثر آن ظاہر تر شود و نشان او بلندتر خواهد
 شد و در روایت دیگر که راوی آن روایت چنانچه در کتاب عوالم مسطور است فراموشی زاید است که او از زاید روایت کرده است و او از سید سجاده
 است که جناب امام زین العابدین علیه السلام میفرماید که بعد از آن گفتم که آن عهد چیست و آن چه کلام است عمره ام جواب داد با یک خبر او مرا ام این

هرگاه جن و ملک و وحش و طیر و سباع و بهیام و سایر موجودات در تعزیه حسین خودداری نکنند و در نوحه دنااری گویای نشاند آوی که سالها لای تمبتام
 برافراشته و خود را از جل شیطان و محسوب داشته بلکه پشت و پست او در محبت و پیروی او پرورش یافته و دوستی اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله در
 وریشه او فروخته و جا گرفته چگونه در مصیبت این امام مظلوم خودداری از گریه دنااری و نوحه و سوگواری قیواند کرد و حاشا که شیعیان و دوستان آن بزرگوار
 از اشباع مصائب آن ضبط خودتوانستند و خود را ازین ثواب خلیل محروم داشتند ای کلام طاعت است که اجر آن از گریستن بر حضرت زیادتر است
 و کلام عبادت است که ثواب آن با ثواب نالیدن در غم آن مظلوم برابری تواند کرد و روایت است که در ایام محرم در جبل خراسی بخدمت حضرت ثامن
 الائمه امام رضا علیه آلاف التحية والثناء رسید وقتی که حجاب بدو کشیدند حضرت حلقه زده بودند و حضرت بسیار مغموم و گسسته خاطر نشسته بود چون در جبل را دید
 او را جانمورد و بفرمود **مَرَّ جَبَابِيَا حَصِيْنَا بِنَفْسِي لَسَانِيَهْ خُوشِ اَمْدِي خُوشِ جَالِ نَوَائِي يَارِي كُنْدَهْ** با بجان و زبان خود فرمود ای جبل بخوابم
 شعری در مصیبت جدم حسین بخوانی بدانکه هر که مصیبت ما را بگوید بگریه یا بگریه یا بنا بر او باخذست در هر چه پیش در غم ای جدم حسین آب شکس تر شود فرود
 اعلی ابا باشد پس پرده نصب نمودند و اهل عرم را امر کردند که پشت پرده آمدند و در جبل را گفت بخوان شعری که در مصیبت جدم حسین علیه السلام گفته پس جبل
 شروع کرد و گفت **اَفَا طَيْمُ كُو خَلِيَتِ الْحُسَيْنِ مَجْدَلَا** و **قَدَمَاتِ عَطَشًا فَا نَبِيْطُ فَرَايَتِ** ای فاطمه اگر بحال تو برسد گداز
 بلب تشنه در کنار شط فرات شهید شود و بدن او در زمین کربلا افتاده باشد بر این بر روی خود میزوی و صورت خود را میخراشد ای و گسگامی خویش بر خواره خود
 جاری میگردی **اَفَا طَيْمُ فَرُوْحِي يَا نَبِيَةَ الْخَيْرِ فَا نَدَبِي** **بُخُوْمُ سَمَوَاتٍ يَا زَيْنَ فَلَائِي** ای فاطمه ای دختر بهترین مردم بر خیز و نوحه کن
 بر ساکنان رختان و لب تشنگان که ریخته شده اند بر روی صوا و بیابان **مَبْتُوْ كُو فَا نِ وَأَخْرِي بَطِيْبَهْ** **وَأَخْرِي نَفِيْحَ نَالَهَا صَاوَاتِ**
 از خاندان رسالت قبوری چند بگو است و قبوری چند درین و قبوری چند در قح است که قریب بدین میباشد و **اَفَا فَا نَا** در دو آلهی و تحیات با شما میرسد
يَتُوْنُ بِيْطِنَ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَبَلَا **مَعْرَهْمُ فِيهَا بَشِيْطُ فَرَايَتِ** و قبوری چند از اهل بیت رسول الله در حال نری است که در جنب کربلا است
 و بارانها از ایشان در کنار شط فرات بود **وَأَوْعَا عَطَا شَا بَا الْحِرَاءِ فَلَبِيْطِي** **تَوَقَّيْتُ فَمَهْمُ قَبْلَ جَنَنِ وَفَايَتِ شَمِيْدُ شَمْدُ دَرِيَابَانِ كِي كِيَا ه**
 در حال تشنه بودن و کاش من هم در میان ایشان میبودم پیش از آنکه اجل من برسد شربت مرگ می نوشیدم و قبرم بیغدا **لِيَفِيْسَ ذِكْرِي** **تَقْتَمُّهَا الْخَيْرُ**
يَا الْعُسْرُ فَايَتِ و قبوری دیگر در بغداد است و آن از نفس پاکیزه است که نمانده است پروردگار پشت را از جهت ووسان او مروست که چون در جبل
 با بجا رسید حضرت امام رضا فرمود که این شعر را نیز ضمیمه اشعار خود کن که **وَقَبْرُ بَطُوْسٍ بِالْهَامِنِ مَجْبُطِيَهْ** **التَّحْتِ عَلَى الْأَحْشَاءِ يَا الْفَرَايَتِ**
 و قبوری دیگر در خراسان خواهد بود ای دای از مصیبت او که ناله های آتشبار از دلها بر می آید و در جبل عرض کرد و دایت شوم آن قبر گسست فرمود که آن قبر من است تعذیر
 چنان شده است که من در آن زمین مدفون شوم **إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْوَعْدَةَ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ** **سَقَتْنِي بَعَاثِ الشُّكْلِ وَالْفَضَا شَكَايَتِ** **مِكْرَمِ سَوِي خَدَامِي**
 سوختن دل خود را در نرو با و کردن ایشان چرا که این سوزش دل نوشتانید من جام اندوه و غم و خرن و الم را **إِذَا خَرَّوْا يَوْمًا أَوْ جَمِيْدًا** **وَجِبْرِيْلًا**
وَالْقُرْآنُ وَالشُّوْرَايْنِ طایفه جماعتی هستند که هرگاه نگویند می آورند محمد و جبریل و قرآن و سوره های قرآن **بِاسْمِكَ يَا مَنَّا** **لِللَّهِ ذَاكِبُ** **فَمَا نَا**
فُتْرِي عَلَى الشُّجْرَايَتِ خواهیم گریست بر اهل بیت رسول الله ما دیکه سواره حج کن از برای خدا و ما دیکه قمری بر شاخ و رختان نوحه کند **قَسِيْنَا**
عَيْنَ كَيْبِهِمْ وَجُودِي عَجْرَهْ **فَقَدَانِ لِلْسَكَايَتِ الْهَلَايَتِ** ای چشم گریه کن بر ایشان و یکی کن و گریستن بر سینه که رسیده است وقت گریستن شکر گریستن
بِنَاتِ نِيَادِي الْقُصُوْرِ مَصُوْنَهْ **وَالدَّسُوْلِ لِلَّهِ مُمْتَكَايَتِ** **رَحْمَانِ زِيَادُ رَقْعَهْ** **وَأَزْمَا خِيَارِ مَسْتُوْرِيْنَ** **وَالسَّغِيْرَهْ خَدَا بَرِيْمَهْ** **دَرُوْشَتِ كَرِيْمَهْ**
جِرَانِدُ وَالنِّيَادِي فِي الْحُصُوْنِ مَبِيْعَهْ **وَالرَّسُوْلِ لِلَّهِ فِي الْفَاوَاتِ** **وَالزِّيَادُ لَطُوْنِ** **رَحْمَانِ دَرِ كَالْعَرْتِ** **وَالنَّبِيْرِيْمَهْ** **ذُوَالرَّسُوْلِ** **لِللَّهِ**

بهت حرمت ترا یا محمد صلی الله علیه و آله هرگاه بشود آن مانیکه بر سندان کرده از ذریه تو بجل آید نگاه خود خداوند بید قدرت خود قبض میفرماید و روح
ایشان را و فرود می آید بسوی زمین ملائکه خدا را آسمان هفتم و با ایشان است عله های چند از عله های هشت و با ایشان است طرفهای از باقیات و در نزد که گویا
از آب حیات و با ایشانست عطری چند از عطری هشت و نماز میکند بر آن بزرگواران صغوف بسیار ملائکه پس بعد ازین بر می آید خدا تعالی و می
از همت تو که نمی شناسد که آری ایشان را و شرکت نشده باشد با اجتماع در ریختن خون آنها ^{نقل} و نه بهت پس در قبری بسیارند جسد های ایشان را و عظمای
بر پا میکند بر سر قبر سید الشهدا و آن بیابان که آن نشانه باشد برای اهل حق و سبب نجات باشد برای مؤمنین و از هر آسمانی صد هزار ملک در دوران احاطه
میکند و در هر شبانه روز صد صلوات می فرستند بر آن جناب و تسبیح میکنند خدا را و استغفار میکنند از برای زیارت کنندگان او و می زیاده همساک
هر کس را که زیارت او می آید از همت تو که قصدی نذارد در آن زیارت غیر از قرب بسوی خدا تعالی و بسوی تو و فریاد همه های پدران و قبیله و
شهرهای ایشان را و هر میکند رویهای آن زیارت کند کار ببری که از نور عرش خداوند است و بر آن همین کلمات نفس است که هَذَا زَائِرٌ مَعْتَبِرٌ
خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَابْنُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ پس هرگاه روز قیامت شود میدرخشد از اثر آن هر نوری از روی ایشان که خیره میشود از لعان آن چشمها و با
علاقت اهل محشر می آید و این عرض کرد یا محمد کویا می بینم که قیامت شده است و من از یک طرف تو راه بروم و می آید از طرف دیگر تو و علی بن ابی طالب
علیه السلام پیش روی ماست و با ماست از ملائکه خداوند آنقدر که عدوانها معلوم نیست و جامع میکنیم در میان اهل محشر هر کس را که بر روی او این حمد بوده باشد
تا آنکه نجات و بیم او را از هولهای آن روز و شاید آن و نیست حکم خداوند و عطای او از برای کسی که زیارت کند قبر ترا و قبر را در ترا و قبر و فرزند ترا
بشرط آنکه داده نکرده باشد آن زیارت غیر خداوند و عزوجل زود باشد که پیدا شود جمعی از شما صیقلی ثابت شده باشد بر ایشان لعنت و غضب خداوند
و سعی میکند که بر طرف کند عداوت و آثار آنرا و خداوند بسیار راه ندهد بر اینکار پس جناب زینب عاوان فرمود که چون پدرم را این طعم را و می صبرت زود
بود از موت بر آن جناب ظاهر شده عرض کردم که ای پدرم این بن چنین و چنان خبر داد و دوست دارم که بچندیت را از جناب شما بشنوم پدرم فرمود
که حدیث همان طور است که ام این ترا خبر داده و کَأَنَّ بَيْتَ قَبَائِلِ أَهْلِكَ أَسْبَابًا لِهَذَا الْبَلَاءِ خَاشِعِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَخْتَلِفَكُمْ
النَّاسُ فَصَبْرًا تَصَبَّرُوا و هرینه می بینم ترا و دختران و زنان همراه ترا که دلیل و حواشستاید و می رسید از اینکه با اهل عداوت شود
ای دختر چون آن روز برسد پس صبر کن قسم میگویم بخداوند که نیست از خبر خدا و آن روز بر روی زمین دوستی و بنده غیر از شما و غیر از محمد بن و شیعیان
و تحقیق که فرمود با رسول خدا که در آن روز اطمینان پرور میکند از روی خوشحالی پس جمیع اطراف زمین را بر میگردد پس میگوید که ای گروه شیاطین آنچه از
فرزند آدم طمع داشتیم که بروست ایشان جاری شود عمل آمد و در اسباب بلاکت ایشان کار را با آخر رسانیدیم و ایشان را اهل آتش گردانیدیم مگر کسیکه
چکت زندید من محمد و اهل بیت او ای شیاطین و عفاریت شما رو صیت میکنم باینکه فرار و هید شغل خود را بشکست انداختن خلق در حق ایشان و گداز
که دوست ایشان شوند تا آنکه محکم گردانید که اهل خلق را و کفر ایشان را بطوریکه نجات نیابد مکنفر و تحقیق که هست که او اطمینان خود را و حال آنکه دروغ
گوست و بدستیکه نفع نمی بخشد با عداوت شما عمل صالحی و ضرر نمیرساند با محبت شما گناهی غیر از کبیره را و می حدیث میگوید که چون جناب سید محمد و اجداد
بیان فرمود که این حدیث را در نزد خود نگاه دار و محافظت کن که اگر کسی سال در طلب این حدیث شتاب و تعجیل سفر کنی در میان ما که هست پس ای
برادران سعی کنید که بغریب و نیز بکشت شیطان جیم از اهل حجیم نکرید و مگر با ای او در دوستی اهل بیت ظاهرین شمار قصوری و فتوری پیدا نیاید و در حق
ایشان العیاذ بالله تشکیکی بشمارد هر که تشکیک آورد در حق آل مصطفی هست چون آن را بدی زالی زنا زنها را ای اهل میا و شکست بر ایشان گویا
از زمین شکان ایشانست شکان خدا و در کن شیطان و در حزب خدا نزدیک است که سندان حزب دانی کشتگان کر بلا گمانیکه برای دوستی شیعیان

که روزی از روزها رسول خدا بر نارت حضرت فاطمه کثرت آورد و من از برای ایشان حمیره ترتیب دادم و جناب پدرم علی بن ابیطالب طبقی از فرمای
تازه بخانا آورد پس من رفتم و قدمی بزرگ از شیر و مسکه برای ایشان آوردم پس اقل رسول خدا صلی الله علیه و آله قدری از حمیره میل فرمود بعد آن جناب امیر حضرت
فاطمه و حسین اقتدا کرده حمیره میل فرمودند پس سینه شیر آشامیدند ایشان نیز آشامیدند پس حضرت رسالت فرمایند فرمود ایشان هم خوا خوردند پس حضرت امیر
رحمت و پیغمبر دست مبارک بگرفت و دست دراز روی خود مالید پس نظری بجانب امیر و فاطمه و حسین علیهم السلام انداخت بنوعی که آثار خوردند می خورد می
از روی آن جناب مشا به که گویم ناگاه آنحضرت روی مبارک را بجانب آسمان کردند و مدتی طول داد پس روی خود بجانب قبله نمود پس دستهای خود را
کشود و بسیار دعا فرمود پس سجده افتاد و بسیار گریست و چون سر از سجده برداشت نگاه بر زمین میکرد و مانند باران از چشمهای مبارکش اشک روان بود آنگاه
حضرت فاطمه عرض کرد که چه چیز باعث گریه شما شده است هرگز خداوند یگانگ شما را نکند پس حضرت روی بحضرت امیر کرد و فرمود ای حبیب من درین
مجلس سبب جماع شما اهل بیت چنان خوشحال شدم که هرگز پیغمبر و فرشته بودم و نظر بجانب شما میگردم و شکر خدا میگویم بگزاره نعمتی که شما را عطا
فرموده ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله بدستیکه خدا تعالی مطلع شد بر آنچه در نفس است و دست خوشنودی ترا برادرت و دخترت در
سبطین پس کامل گردید برای تو عطارا با اینکه ترا در داد ایشان دشیمان و دوستان ایشان بلکه با تو دوست باشند و اینقدر بتو و ایشان خداوند کرم و احسان
که راضی و خوشنود شوی بلکه زیاده از رضای تو کرم فرماید در عوض بلا و رحمت امتحانها و ناخوشیها و آذنتها که بتو و ایشان خواهد رسید و از دست تو می
گردد و عا میکند بایک دروین تواند یگان میکند از دست تواند و حال آنکه بریزد از خدا و از تو یا محمد صلی الله علیه و آله بجماعت در آنوقت خواهد افتاد
دست و دست و جماعت جماعت و کشته خواهند شد هر یک در شهری و قبری ای ایشان از یکدیگر دور خواهد بود و همین شهادت ایشان سبب خیر است از جانب
خدا بجهت ایشان و تو پس حمد کن خدا را در آنرا این خیر عظیم و راضی شو بقضای او و فرمود که یا علی من حمد کردم خدا را و راضی شدم بقضای او و آنچه او
اختیار فرموده است از برای شما پس جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و آله برادر تو علی مقهور میشود و رنج و تعب بعد از تو میکشد و آخر الامر کشته میشود در دست
شریرترین مخلوقات و شقی ترین همه بندهگان شبیهی کند ناگاه صالح در شهری که محل هجرت او و تودو شیعیان او و شیعیان اولاد او است یا علی ای
جبرئیل میگوید که یا محمد فرزندان تو حسین کشته میشود با گروهی از فرزندان اهل بیت تو در پلوی نفرات و زمین که اسم او کر بلاست
بجهت آنکه سبب او بسیار خواهد شد کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریت تو در روزی که باخبر نمیرسد کربت آن وفانی نمیشود حسرت آن جوان زمین مبارک
و پاکیزه ترین همه بقعات زمین است و احترام آن عظیم از همه است و بدستیکه این قطعه از قطعات بهشت است پس هر گاه بیاید آن روزی که قبضل میرسد در
آن روز سبط تو اهل بیت او جمع شوند در اطراف ایشان طوائف بسیار از اهل کفر در وقت شهادت او بر لرزه در می آید جمیع اطراف زمین و دریاها موج
می آیند و شدید میشود اضطراب آنها سجدیکه برهم ریخته میشوند از کثرت اضطراب آنها و آمانها و اهل آن اضطراب و زلزله در می آیند از شدت غضب کردن
بر دشمنان تو و دشمنان ذریت تو از بسکه بدسلوکت می کنند با عترت تو و باقی بنیماذ چیری مگر آنکه از خداوند تعالی اذن میگیرند بر نصرت و یاری کردن
بر اهل بیت تو بواسطه ظلمی که بر ایشان واقع میشود و حال آنکه ایشان تحت خدایند بر خلق بعد از تو پس وحی میفرماید خداوند بسوی آسمان با زمین و کوهها
و دریاها و بر کس در آن است که منم خداوند با شاه قادر استخوانی که احدی را قدرت نیست که فرار کند از قبضه قدرت من و هیچ کس نیست که من نیل
قادران و قدرت من زیاده است بر بر کس در یاری کردن مظلومین و تقام کشیدن از ظالمین قسم یاد میکنم بعزت و جلال خود که عذاب خواهد کرد بر
که بریز خون رسول را و بر کزیده مرا و بگفت کند دست او را و قبضل رسالت حضرت او را و بدور نمازد عذاب او را و ظلم کند اهل او را بعد از آنکه هرگز مثل او عذاب
نگردد باشم احدی تا اهل عالم را در آنوقت بفرماید در آید هر چه که در آسمانها زمینهاست بمن کردن بر کس که ظلم کرده است بر عترت تو و حلال گردانیده است

با حکما و از فاطمه صغری روایت شده است که من بر دوشم ایستاده بودم و نظر میکردم بپدر بزرگوارم و صاحب او میدیدم که بر مثل کوفته قربانی گشته اند و بر روی
 رکبت کرم افتاده اند و انجول علی الحنابلو هم بجولت و میدیدم که بهر بر روی جسدای ایشان بچلان و آمدند و از آنجا حدیث معلوم میشود که بر جمیع حساب
 ظاهره ایشان سبب تاقتند پس جمال می رود که این عمل شنیع را مرتکب شده باشند تا می شود که بعد از مراجعت شیر شده باشد زیرا که مسطور است که لشکر از راه
 قلنگاه عبور کردند و ممکن است که در آنوقت این عمل را کرده باشند و بعضی آمدن شیر را صحیح ندیده اند و دیگر از خبری که وقوع این عمل فحیح معلوم میشود این است
 که این طلاس نقل کرده که ده نفر از لشکر شقاوت اثر از برای این امر عظیم پا در رکاب میدی کردند و از ابو عمر و زاید روایت شده که در نسب ایشان نظر کردیم
 مجموع از اولاد زنا بودند و اسامی آنها اینست امی بن حوثة ملعون خنس بن مرشد بیدین حکیم بن طفیل کافر عمر بن صبح صباوی مشرک رجاء بن
 منقذ عبدی حرانزاده سالم بن خثیمه جعفی ولد الزنا صالح بن و سب جعفی بی رحم و حنظ بن ناعم سنگین دل ثانی بن ثبیت خضری روسیاه این
 مالک بن دین تباہ اللهم الغنم بعد و جمیع مخلوقات در حدیث است که این ده نفر ملعون آمدند و در مقابل پسر زایا و لعین ایستادند پس اسیدین مالک
 حرانزاده این شعر را خواند بخروجنا الصند بعد الظہر بکلیل یعسوب شدیدا لاسر یعنی ما ایمم کردیم که در ایمم شدیم و سینه
 آنحضرت را با سبهای قوی بکلیل تند فرار پس این زیاد که بنا و گفت که شما یا کسبیدان ملا علیها در جواب گفت که نحن الذین و طشتنا بجنون لیسنا
 ظہر الغنم حتی طشتنا جنا جسد یعنی ما ایمم آن جماعتی که گویدیم پشت حسین با سبهای خود تا آنکه نرم کردیم سینه خود را سینه او را پس این زیاد امر کرد که
 جایزه کمی بان ملاعین دادند و در کتاب عوالم روایت شده که تمام سعادت شعار این ده نفر ملعون را گرفت و دست و پایی ایشان را برین همی برین
 کوبید و امر کرد که سب بر بدنهای خلیث امانا خلت تا بجهنم وصل شد لا لعنة الله علی القوم الظالمین الی یوم الدین مجلس حدیث

در بیان سیر صاحبین اهل بیت و عبور ایشان بقبلگاه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَ مَخِيئَتَنَا بِمُصِيبَةٍ أَوَّلَ مَقْبَلٍ مِنْ تَسْلِيْلِ خَيْرِ سَبِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ
 الْخَلِيلِ وَالَّذِي أَلْضَمَّ مَرِضَتَنَا إِلَى التَّجْلِ الْأَمَامِ السَّبِيلِ الَّذِي طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ وَنَطَقَ بِفَضِيلِهِ النَّزِيلُ وَنَاغَاهُ جَبْرَائِيلُ
 وَغَرَّاهُ مِيكَائِيلُ الَّذِي مَنَعَهُ أَهْلَ التَّحْرِيفِ وَالشَّبِيلِ الَّذِينَ زَعَمُوا دَيْبَهُمْ بِالْأَبْطِيلِ وَلَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ الْحَرِيمِ وَالْخَلِيلِ
 أَشْبَاهُ أَصْحَابِ الْفَنِيلِ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةُ جِبَالًا تَعْدُ جَبَلٍ وَتَبَلًا بَعْدَ مَقْبَلِ قَبِيلِ الطُّغَاءِ وَحَدِيدِ الْفَوَاةِ الظُّلْمَةِ الْعِبَاةِ
 قَبِيلِ الظَّالِمِينَ وَالْأَسِيرِ يَدِي لَكَافِرِينَ السَّيِّدِ الشَّهِيدِ وَالْبَيْطِ الْفَقِيدِ الْإِمَّةِ وَأَبْنِ خَيْرِ اللَّبَاءِ الْأُمَّةِ الَّذِي صَلَّتْ
 عَلَيْهِ وَتَوَلَّتْ دَمَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ مُسْتَلِي الْبَلَاءِ وَالنَّادِي بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةٍ كَرِيبَةٍ فَوَيْعَدُكَ نَسْوَ اللَّهِ مِنْ
 النَّوَالِي عَبْدِ اللَّهِ وَالذِّكْرُ لِلَّهِ الَّذِي جَلَّ رَجَائِنَا عَلَى صُلْحِ الْكُرْبَاتِ وَالْحَوَاصِ الْعَمْرَاتِ وَرَهْمِينَ الْحَرَاتِ
 وَقَبِيلِ الْعَرَاتِ الَّذِي أَخْرَجَهُ سَفَلَةُ الْأَعْرَابِ وَرَذَلَةُ الْأَحْرَابِ مِنْ دَارِ السُّبُوءِ وَالرِّسَالَةِ وَمُسْتَقَرِّ السُّلْطَانِ الْوَالِيَةِ
 وَالْخِلَافَةِ إِلَى مَحَلِّ الْأَحْزَانِ وَالْعُدْبَةِ وَبَيْتِ الْهَجْرَانِ وَالْكَرْبَةِ بِضَعَةِ يَمِ الْمُصْطَفَى وَفِلْدَةِ كَبِدِ الْمُرْتَضَى
 فُورِ أَحْدَانِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَكْلِيلِ مَقَارِفِ الْأَصْفِيَاءِ ابْنِ مَرْيَمَ الْكُبْرَى سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ يَا لَهَا مِنْ حُصْبَةٍ
 هَدَمَتِ الْكَعْبَةَ وَأَعَادَتِ عَلَى دَارِ فَجْرَتِ نَجْمِ الْأَمَمِ تَزَلَّزَلَتْ عَنْهَا الرُّكْنُ وَالْمَقَامُ وَأَضْطَرَّتْ مِنْهَا بَيْتُ اللَّهِ الْحَرَامِ
 أَبْذَتْ بَنَاتِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالْبَسْتُونَ نُوبَ الْفَضِيحَةِ وَالْعَارِ لَمَوْفِ

اندران روزی که ویران فرس نیاید
 فرس نام از برای آل پیغمبر شهید
 هم در ساعت که میکرد همان پاور
 از قل حسین بن علی لشکر شهید

جان و سرگردن با آن نلت و خفا

آن کسانیکه پس از کشتن حکم ابن سعد

بر بدشان تا خند سبانه جوید

در بیان با خن برید

از جمله واردات و اتفاقا تیکه در محوای که بلای آل مصطفی صلی الله علیه و آله روی داد تا قیامت در اندوه و ملالت بروی شیعیان کشاد حکایت است گفتن بر اجداد
ما زین حضرت سید الشهدا علیه السلام و صحاب آن موکلاته و آن چنین است که چون مظلوم و لب نشسته که بلای را شهید کند در وقتی که باز ماندگان آن مظلوم و با ای حرم آن
معصوم مادرش جانب لشکر هجوم و هجوم هجوم آورده بود از یک طرف برادران و برادرزادگان و یاران آنرا کشته شده و پاره پاره در روی زمین بچاک و خون غلطان و از
طرف دیگر از روی بگیجی و محرومی و غربت و تشنگی و کسلی خورد و درشتایشان حیران و سرگردان و از جانب دیگر دباب بیماری و کرفقاری و کربیه و نزاری و دندان
غذا و دواهای امام زین العابدین علیه السلام متحر و پریشان مانده بودند و از طرف دیگر شوش و هراسان که اینک لشکر می آیند و ما را اسیر و غارت میکنند این طایفه را

که ابن سعد میخاند او را و که گیسوی بر روی بدن امام حسین علیه السلام سب تا در این خبر حشت اثر در آن سبک پیران **سفا عفت است ایشان را غم دل**
فزون تر کارشان کردید مشکل **بجز و کربیه هر یک در نظاره**
مگر کم بود از گروهون بد کرد **یکی میگفت دیگر این تم حلیت**
که در آن در چون سازند در آن **کرامین کشته را اولاد بی نیست**
سفا عفت است ایشان را غم دل
یکی میگفت ما را اینهمه درد
بکیوز نینب و کلثوم حیران

از فاطمه دختر سید الشهدا علیه السلام مرویست که گفت بدو سیری و بر یکی بنوا بودیم که دیدیم مناوی میزند که بیانند
بدن حسین را پامال تم ستوران کشید چون این بد شنیدیم نتوانیم بر جای قرار گیریم من و دوام برخواستیم و لکن من نیز بر خاستم که از آن مکان بروم و نه نیم که
سب بر بدن از زمین بدم قیامت تا عمامه سر سیمه روانه قلعه گاه شد و بجان آنکه می تواند بشناسد از آن علم تازه را دفع نماید تا آنکه خود را بجهت مطهر بدم رساند
و کلینی در کتاب اصول کافی روایت کرده که فتنه خاوند حضرت زینب زینب خاتون عرض کرد ای سیده من کی اندازد کوفی های پیغمبر را در و یا کشتی گشت
افاق و شیرینی بزوی کی او آمد و از تو رسید پس گفت یا ابا الحارث من از او کرده پیغمبر بیهکیمه نام مبارک پیغمبر شنیدیم که رو در پیش روی او پراه افاد و او را بار
رسانید و نجات داد ای خاتون من درین نزدیکی شیرینی می باشد بگذار بروم و خبر کنم او را که فردا می خواهد سب بر بدن فرزند پیغمبر خدا تا نزد پس زینب خاتون
فتنه را مخص فرمود فتنه آمد بزوی آن شیر گفت یا ابا الحارث اتندی ما از ادبنا امیة ان یصنعوا خدا باقی عبدا للذی شیرا امید
که بنی امیه فردا می خواهند با جسد امام حسین علیه السلام چه کنند آن شیر سر بالا کرده غنچه بود که فتنه بگویم جسد امام طاراده

ای بر همه درنده کان میر **این قوم شیر و بمر و ت**
از نودل مصطفی گذارند **گشدهش و ابن سعد ناس**
خواهند ز کینه و عداوت
دست از سر او نمی کشد پس
موقوف پس فتنه بگریخت ای شیر
جسیم حسین سب تا زند
فتنه میگوید که خد قسم دیدم که آن

شیر غریب و خورشید و روانه شد همه جا همه گمان آمد تا رسید به قلعه گاه پیغمبر که میگفت میکشید تا بجسد مبارک امام رسید سر خود را بر زمین زد و روی
خود را بر بدن آنحضرت میمالید و بچاک میخلطید و کربیه میکرد و دستهای خود را بر پیکر امام گرفته بود و ناله میکرد و تا صبح چون صبح شد آن ظالمان روی سباه
بان اراده متوجه قلعه گاه شدند چون آن حالت را دیدند از آن فریفت بر گشتند و این سعد گفت که این حکایت را منی دارم و از کلام ابن طاوس غیر او
بر می آید که آنجا عت میدین این عمل شیخ را مکتب شدند و از کثیری از اخبار و زیارات نیز مستفاد میشود و علماء و شعرا نیز در مرثیاتی خود ذکر کرده اند اما امام
از آنجمله روایت علی بن اسباط است که از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که میان فرمودند در کیفیت شهادت آنحضرت کیفیتی که دل سناک را آب
میکند و در آخر حدیث فرمود **لَقَدْ أَقْبَلُ النَّجْوَى بَعْدَ ذَلِكَ** یعنی بعد از کشتن سب بر بدن آنحضرت تا خند و اما زیارات از آنجمله فقره زیارت
عاشور است که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر روی آمده و هم در کتب فرار مذکور است که خطاب میکند با حضرت که **أَطْلُوكَ الْجَنَّةَ**
بجوارها و **تَعْلُوكَ الطَّغَاةَ بِبِوَاشِرِهَا** یعنی ای عزیز زکار در هم شکستند سبانه مبارک ترا و راه رفتند اشیا بسید مبارک تو

یا رسول الله این حسین است که در صحرا می گریه افتاده و با دو برادر میز و خاک بر جسدش میریزد و اولاد را در گذشته اندازد این حسین است که بی غمزه دروا
 بر خاک افتاده و در پیش مبارکش سخن خطاب شده یا رسول الله این حسین است که همواره بر پیش بوسه میدادی و در پیش با بر سینه خود مینهادی سخن گفتی
 سبایا و اولاد لطف آید علی الظالمین اساری ای جد بزرگوار ما دختران تو ایم که ما را اسپر میکردند و فرزندان تو ایم که در دست ظالمان

که فرمایم و ما را به بنک گرفتند لطف	ما ایم دختران تو ای سر برادرین	در گلاب از خلد یا حال ما بسین	ای جد ما در بفر ما و ما بسین
-------------------------------------	--------------------------------	-------------------------------	------------------------------

مکدر حضرت تو دلیل آید سخنین

صاحب بیت الاخران روایت میکند در آنوقت آن معصومه چهارم فرمود که خطاب بجد بزرگوار خود نمود که کز
 شد روم باور خود فاطمه عرض کرد که یا امته یا بنت خیر البشر انظری لی ارض الکرب و البلاء فترى و لک العزیزات
 جسده المخرج القی فی البیداء بکون مقلاب الدما وان واسه الشریف و فیه علی قساة الاعداء و بنا ناک الشبایا المخرجات
 الخافیات البیداء الی اسکبات علی اقتاب المطایا یعنی ای فاطمه ای دختر بهترین خلائق نظر کن بر زمین گریه و به بین که بدن فرزند
 عزیزت پاره پاره در میان پیمان افتاده و بجاک و خون مالیده شده است و سرش بر پیش بر سر نرزه دشمنان است و ما دختران تو ایم که اسپر گشته و چشمان سوخته

و با سر و پای برهنه در میان متفرق شده ایم و بعد از گرفتاری است دشمنان بر جوارش آن سوگندیم لطف

ما با بسینی زعفران سرگشته	خیز و بسگر دختران خویش را	بگر از تو این غم و شویش را	حال فرزندان خود ما با به بین
---------------------------	---------------------------	----------------------------	------------------------------

که چه سان خوار و سیر زخمین	ما که در غربت گرفتاریم و غما	اخر اولاد تو ایم اندیشد و ا	پس ما چشم خون فشان و دل بریان
----------------------------	------------------------------	-----------------------------	-------------------------------

روی بجد سرور شهیدان کرد گفت خواهرت فدای تو با و ای فرزند محمد مصطفی و ای جگر گوشه علی مرتضی و ای زودیده فاطمه زهرا و ای پاره تن خود
 کبری و ای شهیدالعباد و ای فاطمه سالار اهل محنت و بلا یا ای المومنین حق قضی یا ای العطشان حق مصفا فدای تو شوم ای شهیدی که ترا غم
 و اندوه گشته فدای تو کردم ای مظلومی که ترا بال بئنه شهید کردند یا ای من فسطاطه مقطع العری یا ای من لاهو غائب قریب یحی و لا

جرح خندان و ای فدای تو کردم ای آنکه خمیهای او را در کون گرد و در سر بریده او را سر کون گردانیدند فدای تو کردم ای سرفروخته و غایبی که و یکایه
 بازگشتن و امید داری بیدار نیست فدای تو کردم ای آنکه زخمهای تو بر هم پذیر نیست راوی میگوید بخدا قسم که نوحه آن مظلومه مگریه آورد و دست و پا
 و در بعضی روایات در وقت که از ناله مظلومه آب از چشمهای بهنهای مخالف جاری شده بود بطوری که سمهای آنها از اشک دیدماننا تر شده بود
 ثم تنادى اهل الشام وقالت يا اصحاب محمد صلى الله عليه وآله هذه ذريرة المصطفى يساقون سوق الشبايا وانتم

فایمونی نظره بروایت صاحب بخار در فدای تو هم اگر نه محترمه خطاب بابل شام فرمود گفت ای کسانیکه ادعای کنید از امت و صحاب پیغمبرین

زمان و دختران که اسپر و دیگر شده اند زریه پیغمبر شایسته و شما با ایستاده اید و نظر میکنید و هیچ حمایت نمی کنید

بابل پرورد چشم اشکبار روی بر روی برادر کرد و گفت ای که پیش از من نت در خاک گشت

ای برادر جان کجا باشد دست که آنرا و الله زینب اندهشت و هی الوعور البیهضی السراج فراموش میکنم قسم بخدا زینب یا

در وقتی که میرفت بسوی نعش حسین رفتن سریع و حال آنکه در نهایت وقار بود و تدهوه و الاخران میگویند قوادها و الطرف کسیر بالذبح

الفسح ندانم کرد برادر خود را و حال آنکه خزن و غم پر کرده بود قلب او را و اشک از چشمهای آن مظلومه میریخت چون باران و آنرا آن عظم ما
 الایمه من البلاء فرا فک یابن امی فاستمع میبخت ای برادر جان بزرگه چیزی که طافات کرده ام از بلا با مفارقت تست ای

سپر ما در من آگاه باش عاخی ما لک عن بنا ناک معرنا و الکل منک بمنظرو و بمسمع ای برادر جان چه روی داده

بخت اخذی و بر اهل بیت
آه ازان وقتی که اندر قلعه کشید
بیت خا از خون قاسم بر بر و بر
زینب مظلومه از قطره جسم حسین
سایه شب با زاریا و سیران حسین

باز که اندم گزین فلک نگر کشید
هر تنی را هر زنی مانند جان در کشید
بیت زوینش عیالند ز سر کشید
ناگهان آرزو دلش شکست و کشید
بخت با ده بیوشی در کام و جان کشید

آه از زورنی که از جسم قضا کرد کشید
بیت من عباس را در گرفت و کشید
امم لیلای پریشان با بران شکست و کشید
کاشکی مستوفی قدرت در اندم کشید

شاه دین خود گرفت و شمر و خون کشید
بیت خدنگ کین ز حلقوم علی کشید
چو جوار کبر چو مرغ اندر بر ز کشید
دقر ایجاورا از اول و آخر کشید

مریست که بعد از آنکه اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را نطقه بیدین
نا بکار نب و غارت نمودند و سیر و گرفتار شدند بیکت کفار بن سولجین امر کر و تا امام زین العابدین بیجا در غل در بخیر کردند و در دیکان سر دوق عصمت
و طهارت را در محلهای بی سائر و شتر این برهنه سوار کردند و ایشان را در روز جمعه و موسم محرم سال شصت و یکم از بخت با اتفاق سهای شهیدان روانه کوفه
ساخت و خود آن طعون در آن روز با جمعی از لشکر شقاوت سازد که بلا مانند و کشکان خبیث خود را جمع کرد و نماز بر ایشان گذارد و امر نمود تا ایشان را در غل
و بدین شاه شهیدان با با سیر شد همچنان در خاک و خون گذاشتند و سیران را بر و سیرت مسلم جصاص در محامل و کجا و با نشانند و بروایتی بر آفتاب عاریت
بر پالانهای خالی از پوشش سوار کردند بلکه از بعضی اخبار مستفا میشود که ایشان را به سیرت عاشر که از ناحیه مقدسه حضرت
قاسم صلی الله علیه و آله ظاهر شده مذکور است که میفرماید قَسْبِي أَهْلَكَ كَالْحَبِيدِ وَصَفِدَ وَأَبَاكَ بَدِيدٌ قَوْفًا قَطَابًا لَطِيَّاتٍ يَعْنِي
عجالت ترا می جد بزرگوار سیر کردند مثل بندگان و ایشان را با بن و در بخیر عقید ساختند و بر پالانها سوار نمودند تَلْفَعُ وَجُوهَهُمْ حَى الْمَاجِرَاتِ كَيْسَاتُونَ
فِي الْبَرَادِيِّ وَالْعَنَائِتِ أَبْدِيَهُمْ مَعَاوَلَةَ إِلَى الْأَعْنَاقِ بَطَافٌ بِهِمْ فِي الْأَسْوَابِ یعنی میسوزانید خسارهای ایشان با حرا
آفتاب و ایشان را در بیا با بنای بر و مذبا و سهای غل و زنجیر شده و بسته شده گردانند و طواف میدادند ایشان را در باندر با محشم علیه الرحمه میگوید عیبت
جسمی که پاس محلشان و شت جبریل کشتن بی عاری و محل شتر سوار باری از راه غنا و ایشان را از قلعه گاه با بطریق روانه نمودند که زیاده کنند در روز
ایشان را بروایت ابن طلوس آن بکیان سیر و غریبان دستگیر خود خویش نمودند و قسم با شقیه دادند که مار از قلعه گاه عبور میدک زیارت کنیم جصاص
کشکان خود را چون آن غریبان بقلعه رسیدند و آن شهیدان را برهنه و غریبان با بدنهای پاره پاره و دست و پای از بدن ناقص شده و در میان خاک
گرم افتاده دیدند کسی هست که ایشان را دفن کند و گفتن ناید خود دست رس دارند که آن بدنهای شریف لطیف را بجاگ سپارند و باید آنها را احوال
بر روی زمین آن حالت بینند و بگذارند و ناگزیر بروند

ز سوز و خسته هر یکت مال سرد	بر آوردند از ولسای پرورد	ز سوز و خسته هر یکت مال سرد
بسکان فلک فستاد و اول	بارکان زمین فستاد اول	بسکان فلک فستاد و اول
جهان کر وید پر آشوب و خویفا	ازان شورش کز ایشان کشت پیل	جهان کر وید پر آشوب و خویفا

انگاه یکی خود را از شتران بریزد و بگذرد بر وایتی همه بد و جسد مطهر امام نام جمع شدند و خون آنحضرت البس روی خود مالیدند و صدای و حسینا
و در مظلوماه و قستیلا همچنان بلند کردند ساکنان عالم بالا و قدسیان طاه علی بگریه در آمدند تا زینب حاتون هیچک نظرش بر بدن غرق در خون
بر او افتاد بی اختیار صیحه زد و گفت این حسین من است چنان نغمه در آنوقت کشید که با صدای آن نغمه هنوز در گوش همه حکمت است راوی میگوید
که بعد قسم فراموش نیکم زینب دختر امیر المؤمنین با که در آنوقت با او از خیرین و دل نکلین میگفت وَأَجِدُ أَصْلِي عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا
حَسْبُنَا مِنْ قُلِّ بِاللَّيْمَاءِ مَقْطَعُ الْأَحْصَاءِ وَبِنَاكَ سَلَامٌ حَسْبُنَا مِنْ قُلِّ بِاللَّيْمَاءِ مَقْطَعُ الْأَحْصَاءِ وَبِنَاكَ سَلَامٌ حَسْبُنَا مِنْ قُلِّ بِاللَّيْمَاءِ مَقْطَعُ الْأَحْصَاءِ وَبِنَاكَ سَلَامٌ
وَأَجِدُ أَصْلِي عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا حَسْبُنَا مِنْ قُلِّ بِاللَّيْمَاءِ مَقْطَعُ الْأَحْصَاءِ وَبِنَاكَ سَلَامٌ حَسْبُنَا مِنْ قُلِّ بِاللَّيْمَاءِ مَقْطَعُ الْأَحْصَاءِ وَبِنَاكَ سَلَامٌ

اَبَا جَدْنَا كَتَبْتُ لَكَ الْيَسَاءُ وَنَاخِدًا وَلَا تَقْبَلُ وَلَا تَقْبَلُ وَكَلِمَاتُ مَبْرُوحِ اِي جَدِّ بزرگوار و انكند شمس از برای زمان مقصود و زجامر و زخیری
 كه صورت خود را بوسه آن از ما حرام بنوشند آيا جَدْنَا خَيْرًا اَي حَوَائِجُ كَاَنَّ سَبَابَا الرَّقِيمِ بَلْ تَحْنُ اَوْ صَبَحِ اِي جَدِّ بزرگوار
 كرويديم با برينه و حسرت زده كوي كه ما با پيران بل رويم بلكه پست تر از ايشانيم اَبَا جَدْنَا اَوَانُ تَرَانَا اِذْ لَعْنَةُ اَسَارِي عَلَي اَعْدَائِنَا نَتَضَرَّعُ
 اِي جَدِّ بزرگوار كاشكي ميدي را و دليل كشته و دوست دشمنان ايريه تصدع و زاري كان كه شايد رحمتي كند بر ما نميگردد اَبَا جَدْنَا اَسْتَرْجِمُ اَللَّوْمَا
 كَتَبْتُ لَكَ شَيْعًا وَاَمَّا مَن ذَا اِلْسَانَةٍ سَيَذَرُغُ اِي جَدِّ بزرگوار هر قدر كه باين قوم التماس ميكنيم كه بر ما رحم كنند نهي باييم احدي را كه شفيع ما شود و كسي را
 كه وضع اذيت از ما كند اَبَا جَدْنَا اَبْنُ الْعِبَادِ مَكْجَلٌ عَلَيْهِمْ سَقِيمٌ مُدْبِعٌ مُتَوَجِّعٌ اِي جَدِّ بزرگوار عابدين در غل و تخريب است با انكند ناظر
 و ضعيف است و صاحب دمع و درد و مرض است از خاطر صغري مرويت كه تمام كلمه خاتون با قلبي پراخ زن روايه بجانب فرات سدا ز برای دواع نوم خسته
 عَمَّاسُ فَرَانَهُ مَلُوقٌ فِي الْبَيْتِ مَرْتَلًا بِاللَّيْمَاءِ مَقْطُوعِ الْبَدَنِ ذَا اِي الْوَعْدِ نَبِيٌّ فَبَكَتْ عَلَيْهِ بَكَاءً شَدِيدًا فَوَجَّعَتْ
 وَ اَلْحَقَّتْ بِرِيفِ النَّسَاءِ ايعني پس و يد آنجا را كه در بيان افتاده بل دست و سر در ميان خاك و خون غوطه زده است پس كرسايد
 كروا و را و دواع كرد و بزمان لحي شد آنجا كه سینه خاتون از بي دواع پد بزرگوار شروع بنوعه زاري نمود و پيش از آنكه نقش پد رسيد انكند بعضي كويند كه

لحي تر گردان و حيران بر جانب ميرفت و گران بود لحي	چون سینه نقش بايش مي پيست	لحظه سر كشته بر سر شويت
همچو مرغان جبار از ايشان	كوفي اين مضمون كه كويد مولوي	هر زمان ميگفت با سوز و نوي
هر كجا باشد نه مار اساطير	ناكه از حلقوم آن شا شهيد	بر كوشش اين مدي خوش رسيد
كه بياي بلبل شيرين سخن	چون سینه آن صدارا كوش داد	آمد و رسيد كراب اذيت

در كتاب مصائب المعصومين وارد است كه از برای حضرت سيد الشهداء كوچكي بود و چون قبلگاه همه از زمان مبعودا اينكه پد خود را بان حال
 آمد و بدوزانوي آوب و در پلوي نقش لي سر پد شست و باروي تير خنده پد دوست مجروح آن مظلوم را گرفت و اقل در پلوي خود كند و وقفا و
 تصدع تصدع على قوادها پس نگاه كشتان پد بر قلب خود ميگردد و قوادة على عينيكها و كطبي برو چشم خود ميگذاشت كشتان مظلوم
 و قذ اخذت من دمي و غضبت و تخمها پس قدری از خون آن حضرت گرفته بر صورت و كلسون خود ماليد و ميگفت اِي پد بزرگوار كشتان تو روشن كرسايد
 چشمهاي شامت كند كان و خوشحال شد قلبهاي عدوت كند كان اِي پد بنی امیه درين كوچكي مرسيتم كردن يا ابتاه اِذَا اَظْلَمَ اللَّيْلُ عَلَيَّ مَن
 بَتَحِيَّ حَيَاتِي اِي پد جان حال كه تو كشتي پس كيست كه متوجه من بشود و شبها و محافظت كند مرا از شر اعدا و اِن عَطَشْتُ يَا اَبِي تَمَنُّ بِرَبِّي
 بظلمت اِي پد نگاه كه من تشنه شوم كي مرا آب خواهد داد و پس كوش خود را به پدر نشان داد و گفت اِي پد كوشوار ما ز كوشم مرون كرده اند و متصدع

از سرم كشيده اند طيب	بسر هاي عسيران اِي پد	بكن ابراي خدا كين نظر	نكند كن بدهاي پرسوز ما
به بين تيره شب چون شده روزا	به بين تمام مرا كه پهلوي شست	سيه چون زمانه كشته است و شست	يكی ما در بكس را بين
كه دشمن نقش خسته از چوب كين	بناك زمينش كشيده است تن	بكن چاره از بجز سر زدن	انگاه معنوي پيش آمد و گفت

اِي دختر حسين ابن سعد امر كرده كه پيران را از فلنگاه بيرون كند و بگوف بر ندي پس آن مظلوم بجز و موكل خود آمد و گفت يَا هَذَا اَنْتُمْ
 مُقْتَبِحُونَ الْيَوْمَ اَمْ زَا حِلْوُونَ ايعني اِي فلان با تقدار روز نمايند يا ميرويد گفت كه روانه خواهيم بود و مظلوم كيفت اِي مرد من طاقت سوار
 ندارم فاتر كوني و انكند مراد زود پدم كه ما بوانس دارم تا اگر كرم خون من از شما با ساقط باشد و در حقي ان سگينه اِعْتَقْتُ جَسَدِي

ترا که از دختران خویش روی مبارک خود گرفته و حال آنکه آنها در مقابل تو بیاداره از آنجی ما عودتین منک ایجا فعلام بحقوق و
تجفونم ای برادر هرگز معصوم و از تو جانی پس چه باعث شده است که جناب یکی پس از دیگری در دختران خود از آنجی هل لک سجده کنی بر ما
از احنا هبنات ما من جمیع ای برادر آیا میشود که باز رجوع کنی بسوی ما که باعث حیات ما باشد و لیکن دیگر ما گشت نخواهی بود آنجی
فداودی یصیبیک الظاء و الجموع لعمری لعلطاس الخ ای برادر جان چنین که هلاک کرده است که شکلی و شکلی دختران ترا و اندوه من بجز
هلال تشنه ذکر شده باشد آنجی لوقیل الفیدائنا الید الفدنتک من انفسکم بختیج ای برادر جان اگر دشمنان قبول میکردند از ما
فدیة و عوض هرگز فدا می شد از نفسهای بدن اظهار جریع آنجی تشنه البسات اصرف هبنات بعد الیوم لم یجمع ای برادر جان
پریشانی و تفرقه دختران تو بدو آورده است مرا و بجز روز دیگر جمع نخواهیم شد آنجی هذا یساک المجد قد اودی لیقام بیسمه متضمن
ای برادر جان نیست سپردن ما به این العابدین که از شدت مرض جسم ضعیف اندک بلایک رسیده است آنجی مالک لا یجیب سئینة
الولی کانت سیدی القتیج ای برادر جان چه روی داده است ترا که جواب نمیدهی مگر آنکه استیج و حیران است گویا ای آقای من می شود
ناله و راء آنجی قد صدقت قلبی بینه بیجاک و الاغراض ای تصدع ای برادر جان عزیز بختی که دل رقیه دختر تو بواسطه مرض
کردن تو شکسته است و کمال گسستن او در آنجی این ابی علی الرضی لیرم انکساری للعدی و تخضع ای برادر جان کجا است
علی مرضی تا آنکه در حظه ناید خضوع و خشوع و دلت مرا در زنده شمان آنجی قلبی ما و فابین ما به ان لم یذب من لوعتی و تسجیع
ای برادر جان دل من و فابعد خود گرفته است هرگاه که از خود مصیبت تو از شدت جریع و فرغ آنجی دمی ما و فالتک دعه ان لم یسک
مشال العقیق و یتبع ای برادر جان چشم من و فاکرده است از برای تو هرگاه اشک از روی زده مانده عشق و جاری نشود از خون آنجی هذا
که بلا لک اذا کنت نبیت جنته و تلوع ای برادر جان این کربلاست که هرگاه بخاطر می آوریم او شب بروزمی آوریم با جریع و فرغ و حسرت
غم از اینکه کلمات مظلوم بر نفسش برادر بیا گفت و القدر کسیت و بر سر سینه و رخساره زد که آخر افا و بهوش شد صاحب تخب شیخ
فخر الدین طریخی ذکر کرده که آنجا ام کلثوم خاتون آمد و بدن پاره پاره برادر مظلوم خود را در آغوش کشید و شروع بنوحه و ناله کرد و روی خود را بر زمین
عرض کرد و نظر پادشاه را بر جسد ملکی علی الارض بغیر غسل کنته القل الثانی علیه و غسله دعه الجاد
من و بدینده و هو لا اهل بینه یساقون اساری فی سبی الذل لکن لهم حرام ینبع عنهم و یندس اولادیه مع راسیه
الشریف علی الویاح کلا قسما یعنی ای رسول خدا فرزندت را همین که بی غسل و کفن بروی زمین افتاده و با او بجایزه خیار او را کفن بکن
و بدش سخن کلوش غسل داده شده و اینک اهل بیت اویم که ما را سیر کرده اند و با ولت و خواری به طرف میدوهند و کسی نیست که دفع شر از ما
ایجادنا ناسکوا الیک امته فقد بالعوایظ طلبنا و یتدعوا بک ای جد بزرگوار شکایت میکنم بسوی تو از بی
که طعیان کردند و ظلم کردند با ما و بدعتها بنا کردند از برای ما ایاجدنا لو ان رأیت مضایبا لکنت روی امر الیه القصر تصدع
ای جد بزرگوار هرگاه مشاهده میکردی مصیبت ما را پاره میدیدی از بطوری که سنگ رشکانت ایاجدنا هذا الحسن معقر علی الذی
سجود الودید یقطع فجمانه تحت الجون راسه عناد ایاطراف کشته برقع ای جد بزرگوار این حسین است که بروی خاک افتاده
بی سر بریده شده است رکهای کردن او و بدن لطیفش زیر تم اسبان است و سرهایش را از روی ظلم و عناد بر بالای سرش کردند ایاجدنا لکم یزکوا من
و جبالنا کبیرا و لا طفلا علی الشدی منضع ای جد بزرگوار فکندار و نواز مردمان ما صدی ما از بزرگ و کوچک حتی طفل شیر خوار را

خواری و نوش افزون ترست همچنانکه بنیاد اولیاء از سایر خلق قرب منزلت و عزت و جلالت بیشتر است کما قال الله تبارک و تعالی فی محکمات
 کتابه الصبر انما یصلح الامم و قوا و الابرار هم صراط مستقیم علی النعمان ذی القربین ذی القربین یعنی خدا بر کزید و شرافت داد
 و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر خلق آری حضرت آدم را صفوة داد و سجود ملائکه کردانید و نوح را اجابت و عطا فرمود و سلیمان را مملکت عظیم داد
 و داود علیه السلام را حکمت کرانت فرمود و ابراهیم را خلعت خلعت پوشانید موسی با کلیم خود کردانید و عیسی را اجرات و حکمت داد و اسمعیل را ذبح خود
 خاند و یحیی را مظلوم نامید و همام و زمین انا تم خازن او کردید اما حسین علیه السلام را صفی و ابوالاصفا ساخت و چون نورا و وجد و پدرو مادر
 و برادرش در صلب آدم بود با نجه او را مسجد طراکیت قرار داد و پرچم سروری او را قرآن از پیکاه ملکات افراخت و نوح را اگر چه اولوالعزم و صاحب الدعوات
 کردانید و در مصیبت و شایسته صابر بود آخر از اوتیت قوم و ملکات شد و فرین کرد بر ایشان و همه را پلکان ساخت و سید الشهدا سلام الله علیه
 انتم ستم و جفا و بیخ و عا که از قوم بی شرم و جفا دید که قطره از قطار و حبه از خر و دار از ابروی نبی و ولی در عالم ندید با نصارت و زید و انعم را بنقرین
 تلف کرد و بگد دعوت خود را ذخیره کرد و بچه عصاه امت و سلیمان را اگر چه خدای تعالی ملکات و پادشاهی و حکومت مرغ و ماهی عطا فرمود لکن حسین را
 حکم و سلطنتی که امت فرموده و خواهد فرمود که ملک سلیمان نسبت آن مانند قطره در سید یا قطره در پیش دریا خواهد بود مؤتیدان ائمه آنکه از مفضلان
 عمر روایت شده که جناب صاوق آل محمد علیه السلام فرمود کاتبی بالملکة قد زعموا المؤمنین علی قبر الحسنین علیه السلام سجد کرد
 گو یا می نمیم ملائکه که از روحام کرده اند بر قبر حسین علیه السلام بخو که مانع و مزاحم نمومین و زوار شده اند مفضل سگی که عرض کردم آیا ملائکه دیده
 میشوند فرمود ظاهر میشود بجهت مؤمنین بطوریکه مؤمنین مسح نمایند رویهای ایشان را بدست خود و نماز میکند خدا بر فرزند حسین علیه السلام طعام
 و ملائکه خدمت ایشان میباشند و هر حاجتی که بر قبر آنحضرت در خواست کنند خداوند عطا میفرماید مفضل گفت و آنکه پادشاه نامه سجد اقسام است که
 و پس پس فرمود ای مفضل آیا زیاد تر بگویم عرض کردم بلی ای سید من فرمود که گو یا می نمیم سر بری از نور که آشته و بر او قبه از بقوات سرخ زده اند مفضل
 بجا هر گو یا می نمیم مؤمنان را که زیارت میکند او را بر او سلام میکنند و خداوند جلیل با ایشان میفرماید که بسیار اوتیت کشیدید و دلیل شد یا مفضل
 که حاجتی از خروج دنیا و آخرت را نخواهید مگر آنکه بشما جسم پس همه اکل و شرب ایشان از بهشت میباشد مجله ابراهیم علی نبیا و علیه السلام را خداوند
 خلیل خود کرد و سید زین العابدین سجد بدان پایه بود که دست از مال و جان و فرزند بدو سخی حق برداشت گویند که او را کوفته ان بسیاری بود روزی در حوا
 در نزد کوفته رفت از گوشه جبرئیل بعدی خوش گفت سبحان قدوس و قبل الله و التوحیح ابراهیم گفت کی بود که نام حبیب مرا بر روی مبارک
 نام او را بزبان جاری کن ربع کوفته خور و بتو میدهم باز همان گفت تا چهار مرتبه پس همه کوفته ان را با او پس خدا او را خلیل خود خواند و او
 چون در آتش انداختند جبرئیل و فرج کرد و خداوند آتش را بر او و سلامت کردانید و فرزندش را گفتند که فلان سینه سجد خدا از برایش فدا آمد و ای پسر
 ازین مقامات مقامی است عظیم و لکن بدین عادت ره از کجاست تا کجا خلیل الله کرد راه خدا یک فرزند فدا نمود حضرت سید الشهدا و فرزند
 فدا داشت و باین گفتا کرد و من بهت بر کز زده شش بر آورده نفر از اقوام و خویشان خود که هر یک را عدیل و نظیر نبود قربانی کوی محبت نمود و با هم
 گفتا کرد و خود را در دوستی و در آتش نشکی در نسکی و ضربت تیر و شمشیر و نیزه و خنجر و شمشیر انداخت و از مال و عیال و تعلقات جسمانی و

در این مقامات مقامی است عظیم و لکن بدین عادت ره از کجاست تا کجا خلیل الله کرد راه خدا یک فرزند فدا نمود حضرت سید الشهدا و فرزند

تعلقات عالم انسانی در گذشت و بهر اینها محض رضای او بود لکن	انگیزت از جهان و جان از برای او	بلد است هر چه داشت همه در رضای او
بر فلک برود و حق شنود	از فیض بزم قرب خودی در میان بی	پای طلب نما و چون از نسی است
از غیر و خویشان ره بکامی گرفت	از ما سواي دست بست و برید هر	چون سر نما و از در طاعت پای است

عليه السلام فاجتمع عدو من الاعراب حتى جؤ وها منه يعني سینه خاتون بدن مطهر پدر را در فعل کرده در با نیکو پس
چند نفر از اعراب بیدین جمع شدند و او را بجزا رسید پدر جدا کردند و این طایفه روایت کرده که چون سینه بر نفس پدر رسید و او را در خاک و خون
بان بیست افتاده و دید آنقدر گریست و صیحه زد که غش کرد و میگوید که سینه خاتون فرمود که در عالم غش شویم که پدر بزرگوارم میگوید شیعیان ما این است
ما عذب فاذنك فوجو اوسعتهم فبني اوشه فاندوني وانا التبط الذي من غيرهم قتلوني ويجرد الخيل بعد القتيل
عدا سقوني لبتك في يوم غاشوا اجعنا نظوني كيف استسقى لطفنا فابوان بجموني وسقوه ساهم
بني عوزنا المعبين يالذو ومصايب هذا كان الجحوني وياهم قد خرجوا قلب رسول الله الثقلين
فالعوقم ما استطعتم شيعتي من كل حين پس چون بهوش آمد شروع کرد به سر و سینه زدن و نوحه و گریه کردن پس
جامعی آن مظلوم را از سرش پدر با کراکشدید و سایر نام از سرش با برف کشیدند و در آن کوفه نمودند و سید علی بن طلحه را می نعلب بخلون الا لعمرة على

مجلس نوزدهم در بیان رفقن اهل بیت اطهار از کتاب کتبه و ساهم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد
المرسلين وعلى اهل بيته المظلومين لا سيما مذبح الاهل والبنين الشهدا الطهين ابي عبد الله المظلوم ابن امير المؤمنين
صوات الله وسلامه عليه وعلى الشهداء معه اجمعين وبعد فقد قال الله تعالى لا تذكروا من جنات وعيون وندوح
وعقلام كذبهم ويغويها فاكهين كذلك واورثناها قومنا الذين فما بكت عليهم السماء والارض وما كانوا منظرين
پروردگار عظیم در کتاب کریم خود در مذمت کفار و بلاک ایشان بجز عبرت دیگران میفرماید که چه بسیار واکداروند بعد از خود را با عثمان و چشمها و
ذراعنها و خانها و منازل رفیعه و اساس رفیعه که در آنها خوش میکردانید مذکور که اوقات خود را و بلاک شدند و بعد از بلاک ایشان بد دیگران میرسان
و اویم و بر بلاک ایشان آسمانها در زمینها گریه کردند یعنی احدی دلش بر ایشان سوخت و نبودند ایشان از مصلحت داده شدگان بدانکه عزت و ذلت
واقعی از خداست و بمعنی حکم تجزیت بر همه وضع و لایح است که بر کسی که خداوند عزیزتر کرد و اندکی دلیل نمیشود و بالعکس عقل و نقل را برین شایه و گواه است
چنانچه در کتاب مستطاب خود درین مورد فرموده **بُعِثَ مِنْ كِبْشَاءٍ وَبَيْنَ كِ مَنْ كِبْشَاءٍ** و از حضرت رسالت آیت سلام الله علیه و علی اله الطهین
روایت است که فرمودند که هرگاه خدا یکی را دوست داشت امر میفرماید علی را که بگوید **اِحْبِبْ فَلانَا فَا حَبِوْهُ** یعنی من که خداوند عظیم
ظان ما دوست میدارم پس شما ما او نیز دوست دارید پس آسمانها و اهل آن او را دوست میدارند پس محبت او را در آب می اندازند **فما شرب به سبقا**
ولا فاجح الا احبه پس نمی آسمانها از اهرنیک و بدی که آنکه او را دوست میدارد و اگر آن دنیا برود مواضع زمین که در آنها عبادت خدا کرده بر او
مخزون میشوند و ابواب آسمانها بر آن مخزون میشوند که چرا با رویکر اعمال او بالا نمیرود بلکه آسمانها در زمینها بروی میگردند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله بجناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی چون نموشی بمیرد آسمان در زمین چهل صباح بر او خواهد گریست و چون عالمی از دنیا برود چهل ماه بر او
میگردند پس فرمود یا علی چون تو شهید شوی آسمان در زمین بر تو چهل سال خواهد گریست و من انعمت بغير الله فهو ذليل فما الذارين و کیک
طلب کند عزت را بدون آنکه خدا او را عزیز کرده باشد مانند سلاطین جور و ظلمه پس او ذلیل است در دنیا و آخرت بواسطه آنکه احرام او بجز خوف است اما
در دل همه کس با او خصم و دشمن است و چون بمیرد بجهنم روند پس مناسط و در ذلت و عزت مخالفت پروردگار و بندگی و طاعت است هر قدر دنیا
در معرفت و طاعت نسبت پروردگار خود بیشتر است غرضش زیادتر است و محبتش در آفاق و انفس ثابت است و هر که عصیان و مخالفت بیشتر است

رسول الله ماضی ہستی از آنچه خدا بشما عطا فرمودہ کہ شب از شما میگزیرد فرمود **وَاللّٰهُ مَا خَلَقَ آتَقَهُ شَيْئًا اِلَّا اَتَوْهُ بِالطَّلِحِ** قسم کہ خدا چیزی را خلق نکرده مگر آنکہ امر کرده است اورا بطاعت و قطب راوندی روایت میکند از یحیی بن اتم الطویل کہ در نزد حسین علیہ السلام بودیم کہ جوانی کہ کمر از دور آمد حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد ما درم از دنیا رفتی و وصیت و صاحب مال بود و مرا گفت کہ بعد از مردنش کاری بکنم تا بخدمت تو وصل کنم امر او پس حضرت فرمود بخیزید تا برویم بر سر آن صیغه پس در خدمت آنجناب قسم تا بچرا کہ آن زن وفات یافته بود حضرت در پشت درختان و دعائی کرد چون از دعا فارغ شد آن زن بزحمت نشست و میگفت **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ** پس نظر آنحضرت کرد و گفت **ادْخُلِ بَا مَوْجِی** و مؤمنی بآیة اسی مولای من داخل شو آنچه امر میکنی پس آنحضرت داخل شد و فرمود وصیت کن خدا رحمت کند ترا پس آن زن مال خود را بیسان کرد و جای آنرا نسیان داده گفت ملک آنرا از برای تو قرار دادم کہ برکہ خواهی بدھی و دولت و کرامت بدی پس مرا اگر او را از دوستان خود میدانی و اگر از دوستان تو نیست از مخالفین است آنرا نیز خود بردار کہ مخالفین احقی در اموال مؤمنین نیاید پس التماس کرد کہ حضرت بر او نماز کند و دفن کنی این بگفت و باز وفات کرد و مجبوراً چون آنجناب صبر کرد در مصائب و بلاها و جان و مال خود را در راه خدا بذل نمود و خداوند جلیل نیز او را عزیز گردانید و مرتباً اسرا بلند کرد و چنانکہ مدفن او در بهترین قبایع و زیارت اورا افضل طاعات و کرامت برادر اشرف عبادت گردانید و هزار بار او محل آمد و شد ملاک فرمود در حدیث است کہ موضع قبر حسین علیہ السلام معراج ملائکہ است کہ فوجی بالا میروند و فوجی فرو می آیند و ارواح مقتدین انبیا زیارت کنند تا بیایند از حسین بن ابی حمزه مرویست کہ گفت در آخر زمان بنی امیہ بیرون رفتم بجهت زیارت حسین علیہ السلام و چون بغاضب رسیدم صبر کردم کہ مردم بنجاب فرستند پس غسل کردم و رفتم کہ زیارت آنحضرت مشرف شوم آدم تا بدر حایر نگاه دیدم مرد خوش روی و خوش خلقی کہ جاہهای سفید پوشیده گفت بر کردی غلبتوانی مشرف شوی پس رفتم کنار نذرات و خود مشغول کردم تا نصف شب باز غسل کردم و رفتم کہ حضرت را زیارت کنم باز همان مرد بیرون آمد و گفت بر کردی بگشتم و صبر کردم تا آخر شب باز غسل کردم و آدم باز همان مرد بیرون آمد و گفت بیرون حالا مشرف شوی گفتیم باعث صیبت کہ نمیکذاری زیارت فرزند رسول خدا مشرف شوم و حال آنکہ من از کوفه آمده ام و این شب شب صعبه است و ترسم کہ صبح شود و لشکری امیہ مرا ببینند و بکشند گفت حال وقت زیارت تو نیست زیرا کہ موسی بن عمران از خداوند عالم حضرت زیارت اورا خواسته و او را مرخص گردانید و با همقاد هزار ملک زیارت حضرت آمده اند و تا صبح در اینجا میمانند و آنیکت با کرد و چون صبح میشود بیا پس بگشتم کنار نذرات و چون صبح شد باز غسل کردم و آدم کسی را ندیدم آنجا زیارت کردم و نماز صبح را گذاردم و بگوشه بگشتم و قطب اوندی از حضرت باقر سلام الله علیه روایت کرده **فَبِالْحَسَنِ عِشْرُونَ ذِرَاعًا فِی عِشْرِیْنَ ذِرَاعًا وَصَهْرًا مِنْ بَابِ حَسَبٍ** است ذراع بیت ذراع از قبر حسین علیہ السلام روضه است از روضه های بهشت و در آن میباشد معراج ملائکہ نیست ملک مقرب و نبی مرسلی مگر آنیک از خدا منسلت نماید زیارت او را و همواره فوجی می آیند و فوجی میروند عزیز من خداوند عالم گریه بر او را بهترین اعمال گردانیده است حتی آنیکه بقدر مال پخته فرمودند کہ اگر از چشم کسی در مصیبت مظلوم اشک جاری کرد و پشت روی واجب شود و سبب آمرزش معاصی و گناه کرد و آنحضرت را بنام میزد چنان قرب و منزلتی در نزد خدا تعالی است کہ جمیع موجودات را غرور او گردانیده و هر یک بحسب خود و بطور خود عزای آن بزرگوار را بعضی در ظاهر و برخی در باطن بر پا میدارند مگر چیزی کسی کہ غلبتش از بقیه طینت ایشان و دوستان اهل بیت آنجناب است و در نیست کہ آنرا هم درین باب اثری باشد اگر چه ندانند از چه بابت مهموم است این قولیہ و دیگران نقل کرده اند کہ بعد از شهادت آنحضرت کج ران کوفه کہ بصحرای مرقده از برای کج آوردن در وقت سحر و صبح صدای عیان گامی شنیدند کہ بر آنحضرت نوحه میکردند و میگفتند

او گفتند و خوانند که شنیده شد و اینها در کتب معتبره و اینها در کتب معتبره و اینها در کتب معتبره
 شنیدم از زنی که گفت من صدای نوحه جنیان شنیدم و این اشعار از آن است یا عین جودی الدمیع قائما بیکی الخیرین یجر قده
 و توجیح ای چشم هست کن بر بستن زیر آن شخص مخزون باید بگریه بسوزد و یا عین لها ک الو فود یطیبه من ذکر ال محمد
 و توجیح ای چشم خواب از سر خود بیرون کن بواسطه کسین حال غیر صلی الله علیه و آله یا ثلث ثلثا بالصحب جسونم بین الوجوه
 فی حصی آه از جسمهای ظاهره ایشان که سه روز در زمین افتاده در میان جانوران و کسی شاز در خاک نرسد و او هست شی از شهاب اهل بهر
 شنیدند که با تعلق این ابیات را بخوانند از ان الریح الوردی صندورها تحسین یقافل المسز بلا بر سیکه این نیزه با سکه دارد
 سده اند بر سینه حسین علیه السلام با کتاب خدا مقاله میکند و بهلوان یان قیلت و اما قلوبک التکیه و القلوب التکیه
 بواسطه کشتن نواحی حسین مظلوم و حال آنکه از کشتن تو کبیر و تلیل گشتند و سایش نمودن خدا صانع و باطل فکما قلوبا ابان محمد
 صلی الله علیه و آله و آله و جناب پس گویا ای مظلوم ای حسین تشب کشتن تو گشتند جد تو خمر را صلی الله علیه و آله که صلوات میفرستند
 بر او خدا و جبرئیل و با لجه نوحه جنیان و ندبه ایشان در این مصیبت غریب نیست و مخصوص آن اوقات نبوده بلکه در همه اوقات میباشد از آن جمله خاتمه
 که نزدیک صحن شریف است از سمت باب الصدکه مشهور است بیت الهم کونیکه اوقت که سر مقدس حضرت را از بدن جدا کردند و در آن مکان
 گذاشته بودند و حجره سردابی در آنجا مخصوص میباشد که آنچه مذکور میشود آنرو صحنی است که آن سر مقدس را در آنجا گذاشته بودند یکی از شفاعت می نویسد
 که شخصی که خانه او در آن نزدیکی واقع است گفت که هر صدی نوحه و ندبه جنیان را در شهاب ازین حجره سرداب میستویم و زنی نیزه همین حجره مذکور

اخر حسین میوه بستان فاطمه	اخر حسین شرح بستان فاطمه	اخر حسین شرح بستان فاطمه	اخر حسین شرح بستان فاطمه
اخر حسین نیت غم مصطفی	اخر حسین زبور دلمان فاطمه	هم باعث سرور شب و روز رضی	هم مایه نشاط دل و جان فاطمه

اما حکایت در دو سیران محنت و بلا و یکسان گرفتاری و ابتلا بظلم ابا و کوفه از کربلا بطوریکه علمای رضوان الله علیهم در کتب معتبره خود ایراد
 کرده اند نیست که بعد از آنکه حکم کشته محمد مصطفی و نور دیده علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا خاتمه آل عباس حضرت سید الشهداء علیه السلام
 الشحیه و تشنار با برادران و فرزندان و پاداران بدرجه شهاوت رسانیدند و نوبت شد که بانوان حرم محترم و پرورگان سر اوق عصمت و

کریم را اسیر کرده روانه کوفه کوفه	ز امر ابن سعد سوم کافر	بریدند از شهیدان سر بر سر	ز نوبت دور ارکان عالم
چنان شورش از آن طغیان	که کفنی زینک از آزار هستی	نماند هیچ در مال و هستی	پس آنکه بر فرزند سینه کسری
بر آوردند آن سرهای انور	بیتقی و مساسا مایه علی	کشتل بد و وقتها سحر و جادو	مخصبه بالدم منجا جانا

فبا ظالمنا لله ظل سجود
 روح و جان عالیان فدای آن سرهای مسنوره مسنوره با که بر سرها بلند کرده بودند مانند ماه تابان بود آه
 از آن پیشانیها سیکه بخون زکین شده که چه مقدار بجهت عبادت و بندگی پروردگار در سجود بودند پس چون نظر اهل بیت بان گرفتاری و اندوه و
 بر سرهای بریده شهدا افتاد و بحالت و طینی که کسی با طاقت تصور آن نیست شروع کردند بناله و فریاد و خود را بروی حبه های بی سر کشتگان
 انداختند و کاری کردند که بقدر و تحریر است نیاید و جناب سید السجا و راحزن و غم از همه زیاد تر بود پس آن ملاعین آمدند و آن اسیران را
 بضر و شتم از روی نغشای کشتگان کشیدند و سوار بر شتران کردند محمد بن یحیی را طلب موسوی را بخت کرده که سرهای شهدا را که بقتل و شتم بر روی شتران
 بقایل تا هر طایفه از جایزه بی بهره نباشد قبلیه کنده را سیزده سردادند و رئیس ایشان قیس بن شعث ملعون بود قبلیه بی از آن دوازده سردادند و بر او

سبح المني حبيته ولقبه بن قتيبة الخدا ودي ابواه من علماء قريش حنين مظلوم را که چون آنکه کرده پیغمبر حسین مبارک است اورا مسح میفرمود و با بختی روی مبارکش نورانی بود و پدر و مادرش از طبقه علیای قریش میباشند و جدا و بهترین جدا است در کتاب سب عوالم مذکور است
 در روی از اهل بیت المقدس اهل کرد که واقعه در شام عاشورا از شهادت آن مولای خردار شدیم زیرا که در آنوقت بزندان شستم سنگ و کلوخی را که از آنکه
 زیر آن خون جوشید و دیوارها بنوعی سرخ شده بود که گویا پارچه قرمزی بر روی آنها کشیده بودند و تا سه روز از آسمان خون سیاه میبارید و شنیدیم
 که سادنی در میان آسمان وزمین نما میکرد و این آیات را میخواند

مَاذَا لَمْ يَلَمْ بِقَيْتَا	سَفَا عَا خَدَا وَ اَبِي نَزَابِ	اَنْجُو اَمَةً قَلَّتْ حَسْبُنَا	سَفَا عَا جَدَا وَ يَوْمَ الْحَسَاةِ
آن امتی که گشتند جرم و بی خاسته	مظلوم که بلار با ظلم بی ناست	قتلم خیر من زکی المظایا	ایا امید دارم از جدا و کفالت
نیکی کار بر میان در پیشگاه حقین	احمد شجاعت حیدر کند حجاب	کشتن آن امیری که هر جوان و پیر	بیر بار شجاعت و سر بردار و پیر
کشتن آن سواری که مصطفی مبارک	بویش بسی عانت بویش بسی عانت	سکین دل اعدای من بود که عدا	کشتند نشسته اورا تا و کس سقایت

مرویت که از کشته شدن آن جناب در عالم چنان آشوب و انقلاب پیش آمد که جمیع موجودات از شهادت آن قطب سپهر ایجا مطلع شدند این شهر
 آشوب از طریق مخالفان از کتب معتبره ایشان از زنی از قبیل بنی از روایت کرده که چون آن آقا مدبره رفیع شهادت فایز شد آسمان خون
 و در قبیل ما چاهها و سبوا و طرفها ملو از خون شد و از حضرت صادق علیه السلام مرویت که آسمان بر حضرت چهل روز خون گرفت و از آن سلمه
 روایت شده که آسمان در شهادت حضرت خون بارید و خانها و دیوارها سرخ شد و هم از عرق بن عبد الله ما ثور است که در روز شهادت آن
 بزرگوار باران آمد چون بجایهای سفید خود نظر کردیم از آن باران همه خونین و رنگین شده بود و چون خبر رسید شهادت آن امام در همان
 روز واقع شده بود و اینها شیخ مفید و شیخ طوسی از مخطوط بن مندر روایت میکنند که گفت شیخی از بنی تمیم گفت که از مردم شنیدم که در عصر شهادت
 در منزل خود نشسته بودم و با من مروی بود ما گاه شنیدم که میگوید **وَاللَّهِ مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَجْرُبَنِي بِاللَّطْفِ مَنَعْتَ خَدَا وَ اَبِي نَزَابِ**

قسم بخدا که نیادم بسوی شما که بعد از آنکه حسین بن علی را دیدم در کربلا در حالتیکه او را کشته بودند و سینه او را شکافته بودند و در طرف رویش را
 بجاک مالیده بودند و چند شعر دیگر نیز که شعر بر منجی است بخواند چون آن اشعار شنیدیم کفتم خدا را رحمت کند تو کیستی گفت من بزرگ قبیل از
 قبایل جنم که بچ رفتم بودم خواستم که حسین را یاری کنم و جان خود را در راهش فدایم و چون از حج فارغ شدیم تعجب کردیم که بلکه سخت او بریم
 و خنجر رسیدیم خاک بر سر عالم و عالمیان ریخته شده بود و او را کشته بودند و بدنش را بر زمین انداخته بودند **لَوْ لَمْ يَكُنْ**

چو چرخ بود کز خمس ستاره	رخش از خون چو بای باله بسته	لبش از تشنگی تنجاله بسته	شش از سب که بودی پاره پاره
بدی چون ماحی در خون شاد	و چشمم کور کش حشمان خنسته	شده در زبر خاک و خون نهفته	زبانم لال کش پاکیزه سپهر
کز او شق القمر باشد نشانه	ز ستم مرکان اهل کینه	شده خورد آتخو انهایس بسینه	شکاف سر چنانش از میان
در اطرافش فداوه کتبه	سار سار چو شاخ تازه بر	یکی عباس و یکت قاسم یک کبر	ز صاحب و زال و خویش و پو
در اطرافش فستاده پاره پاره	همه از رخ چو ماه آسانی	همه از قد چو سرو بوستانی	جوانان دگر از هر کساره
همه ما شاد از عیش جهانی	همه محنت کش و رحمت کشیم	یکی از زندگی راحت ندیده	همه نا کام مرده در جوانی

از داود بن کثیر که زنی گفت که خبر دادند من که چون حسین بن علی علیه السلام را شهید کردند و جنبان بر او کشیدند و اشعار و مرثی در آنوقت

این شهر آشوب بیست سرورین طعون ایشان مشهور بود و قبیله بنی تمیم هفتاد سرور شدند و بر وایتی نوزده سرور شدند و بیست و شش سرور شدند
 و این شهر آشوب گوید که نوزده سرور شدند و قبیله مدیحه هفت سرور و سایر سرور شدند این شهر آشوب آورده که جمیع اهل سرپرده طهارت و عفت و نسا
 عفاف و جرات خدایت و عصمت را اسی کرده روانه کوفه ساختند مگر شهبانو که خود را در فرات انداخت و خود را بلاک ساخت و لکن اطراف این است که
 شهبانو در کربلا بنجد بگرفت و وفات کرده بود چنانچه در بعضی از اخبار این مستفاو میشود و سابقا گفته شد که بروایتی شهبانو بسبب فرود آمدن سوار شد و رفت
 محمد بن سطلاب مگوید که سر مقدس حضرت تیلش را این حد طعون بخوبی بنزید و حمید بن مسلم فرستاد و سرهای تخته شهد را با شمر ولد الزنا فرستاد و در بعضی از
 روزها روزی که با طهرماند و کشتگان خود را نماز گذار و در دفن کرد و بدن مبارک حسین و سایر شهدا برهنه بروی زمین گذاشت و دفن نکرد و ایشان را خارج
 میکنند و چون خبر پسر زیاد بدیدند بسیار خورند و درین باب ما عبا بر جانب نوشت و صاحب مناقب و ابن نما نقل کرده اند که خوبی یا
 خولی طعون چون آن سر مقدس با کوفه آورد و شب بود و در شب قصه پسر زیاد بسته بود و رفت بسوی منزل خود و او را وزن بود یکی خضر تبه و دیگری اسد تبه
 پس آن سر طهر را بروایت صاحب مصایب المعصومین و بیت الاخرین در اجانه گذار و اجانه طرفی است که در او سر که و شیره و مثال آن امیکند مانند خمر

در روایت مشهور و تخریجی بودی خاکستر نسا و چنان کرد لم لفظ	رحمی که نسیه هر بود روشن تر	نسا و خولی سید اگر سجا کس
سری که گسب از دینم و کردون لفظ	بجز غم که جو تورا سره زن طوفان	از آن تو زمان نشد چرا کس

بسیار از آن طعون نوزده خضر تبه آمدن زن پرسید که چه چیز آورده گفت طلا از زیارت آورده ام اینک سر حسین را آورده ام آن زن گفت ای بر تو مردم میرود طلا و نقره طلا
 و تو میروی و سر فرزند رسول اقتدای آوری بخدا قسم که دیگر سر من را بر تو در یک بالش جمع نخواهد شد و برخواست و از آن خانه بیرون رفت از کتب معتبره علماء
 زیاده ازین درین باب مستفاو نشد و لکن بعضی از متأخرین علماء از آن جمله فاضل رزاقی می نویسند که خولی طعون از ترس آن زن خضر تبه که از شیعیان بود سر مقدس
 حضرت را در بورتی پنهان کرد و در فرات زن رفت آن زن از او پرسید که چاره بودی گفت شخصی بریزد یا غی شده بود و بقولی گفت که رفته بودیم بچک خارجی
 او را کشتم آن زن طعامی حاضر کرد و طعون خورد و بخت چون آن زن خضر تبه صالحه را عادت نماز شب بود بجهت توبه برخواست چون بیرون آمد دید آن یوسف
 روشانی ظاهر است بشاید که گویند بهر مشعل و چراغ روشن کرده اند چون داخل آن خانه شد دید آن روشنی از سر است که در آنجا است و نوزی از آن سر
 ساطع است که با سمان میرود و مرغان بخیلی چند را دید که در آن سر منور افرو گرفته و طواف میکند ازین ترسید گفت ای که می بینم به بیدار است
 یارب یا نجوا پس دید که چار زن از آسمان فرود آمدند یکی از ایشان آن سر را گرفته می بوسید و برهنه خود میکشید و میکشید و میگفت ای مظلوم مادر ما
 غریب ما و ای محروم ما و خدا و امر از قائلت بتا ند و ما و امین نه دست از قائم عرش برگیریم پس او با زمان دیگر بسیار گریستند و سر را گذاشته
 غایب شدند و آن مرغان نیز پرواز کرده رفتند و چون خلوت شد آن زن رفت و آن سر را که دید چون مکرر دیده بود شناخت و دانست که آن سر
 فرزند رسول خدا و نوزیده فاطمه سلام الله علیها حضرت امام حسین علیه السلام است نعره زد و بیوش شد ناگاه با نفی ندا داد که ای زن برخیز که ترا
 بعل شوهرت مواخذه نخواهند کرد و آن زن از آن بانف پرسید که آن چار زن کیان بودند گفت زنی که از جهه شکر است مادرش فاطمه بود و دیگری
 جدش خدیجه کبری و سیم مریم و در عیسی چارم آسمه زن فرعون پس آن زن برخاسته آن سر طهر را گرفت و بوسید و با شکست و کلاب شست
 و کیسان مبارکش را شانه کرد و بموضعی پاک نهاد و ببالین خولی آمد و آن طعون را بیدار کرد و گفت لم لفظ

وزانتش ظلم دل کبابم کردی	برخیز و بین چه هسته کجسته	اندک سر خود چه خاکها بچینه	برخیز که خانمان حرامم کردی
این ظلم و ستم از تو بدین پایه است	این سر فرزند رسول اقتدا	اینست که از ضمیر خلق آگاه است	ای روسیه این سر مقدس از کس است
			برخیز و بین که از زمین تابانم

و چه گمان بر پشت خود بار کردید و چه زمان گزید و چه مصیبت آمد غنید و اسیر ساختید و چگونه اموال را غارت نمودید قلم خبری لایحی
 کشید شما بهترین خلق را بعد از نبی از دلهای شما بر طرف شده بود آگاه باشید که دوستان خدا همیشه فایز و مستحکم از دلهای شیطان و کفر و کفر
 و زبان کارند و بعد از آن این اشعار خواند قتلنی اخی صبر فویل الیمکد سجدون نار آخرها توفی قد سفکم دماعه حشر الله
 و حرمها القرآن و محمد الا قابیة و بالشاریکه خدا لفی سقر حقا یغنینا خدا یعنی کشید شما را در مرا و او صبر کرد

و حال آنکه خدا و رسول خدا بر کفن خون او حرام گردانیده بودند پس شربت با دشمنان روز قیامت آتش چشم که همیشه در او خواهد بود پس از مکالمات
 آن مظلوم از نوح جان شورش و عوغالی از خلق بلند شد که چشم روزگار ندیده بود و زمان کوفه سویهای خود را پریشان کرد و بر سر و سینه میزد و
 لطمه بر صورت میزد و سینه و رخساره خود را میخراشیدند و فریاد و داد و ایلا و دوا شور او و وحسرت را برکشیدند و مردار ریشهای خود را کندند و غلظه و دله
 عظیمی در میان مردم افتاد و بعد از آن سید الشاجدین و مولی الموحدین امام الخلیف و خلیفه الحق امام زین العابدین روح الله الفداء با تکی بر سحر و پدیا
 ضعیف با دستهای بسته اشاره با نفوسم کرد که ساکت شوید مردم ساکت شدند حضرت پس از حمد و ستایش با آن بزرگان فرمود آیهها القاسم من
 عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین علی بن ابیطالب انابن المذبح لیسط الفرات من غیر دخل
 و لا نوات انابن من هیله حرمیه و سلج و انما الله حیال

فرساید کویا میفرمود لفظ	بکدام دیده ای نگرید بر سب	بچنین جنجا که گردید بر او روز محشر	چه جواب بستان کوید اگر کرم
ز چه بی گناه کشید به تیغ ویرج	چه کشید اگر برید بچه جرم اهل	ز شما شدند حیران و اسیر و خوار	ای قوم اگر فردای قیامت بود

خدا از شما نوازد کند که فرزندان مرا چر کشید و دره حرمت مرا چر پاره کردید پس شما از منت من نیستید چه جواب خواهید گفت راوی گوید که از
 هر طرف صدای گریه بلند شد و بیکدیگر میگفتند هلاک شدی خبر داری پس حضرت فرمود خدا رحمت کند کسی با که نصیحت مرا قبول کند و وصیت
 مرا حفظ نماید در حق خدا و رسول و اهل بیت او زیرا که ما را در تبلیغ حکام تاسی و اقدما حضرت رسالت لازم است پس همگی گفتند یا بن رسول الله
 ما هکی حرف ترا می شنویم و مطیع تو و خواهان تو ایم و بچکیم با هر کس که با تو در جنات است و بصلیم با آنکه با تو بصلح است شکریم برید علیه السلام
 و هر کس که بر تو ظلم کرده است از او بیزاریم حضرت فرمود هیات هیات ای خدایان و درو علومان و متکاران کلا و ربنا لرافضات فایق
 الحجج لا یندول چنین است قسم نچ اوند است و بلند پس برستی که جراتهای مندل مصایب کند شده الا تکونوا لنا و لاعلینا
 خواهش من از شما نیست که ضرر رسانید و نذاعانت کنید و دیگر ما فریب شما را نخوریم آیا منخواهید که با من هم بکنید آنچه پدران من کردند

لوفه از کینه و تان شما قوم نابجا	دیروز که گشت مرا باب تا جدا	به ما شده جراحت دلهای ما هنوز	بل ما بروز خسر خود این خم بست و بود
کی تا سپرد و جرجان و بهار و	از ما و ما حکایت کرب و بلا رو	پس شری چند که شعرین مضامین	سایان فرمود الا العزیز علی الطاهر

مجلس هشتم در بیان ستمه احوال سلاطین اهل بیت فرخنده حصال است در روز و روز کوفه
 بحمد الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نزل بحالنا من غرابه فخر الانبیاء و نجت به البقول العذباء فاطمة الزهراء و اختلف

سَمِعْتُمْ وَأَيُّكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ كَمَا يَأْتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ بِأَنَّ مَعَهُ خَيْرٌ مِمَّا يَأْتِي فِي كِتَابِ الْبَنِي إِسْرَائِيلَ
 او بختید و چه عرضها از ضایع گردید و امور قبیله چند را مرکب شدید که زمین و آسمان را فرا گرفت آیا بخت گردید که از آسمان خون بارید آنچه در آخرت ظاهر کرد
 از آثار این اعمال عظیم تر خواهد بود پس بکت شما میدانم که شما با ما را خداوند قهار جملت داده است زیرا که او تعجیل نماید در عقاب عاصیان و نیز سزاوار است
 هنگام او بگذرد و دست در کین ظالمان و بر ولیت قطب اوندی این اشعار از آن مظلوم است که در آنوقت انشا فرمود که ای اهل کوفه ما ذنبا
 بقولون ذنبا لئلی لکم ما ذا صنعتم و انکم خوالکم یا اهل بیتی و اولادنی ملک منم ساری خراجی
 آیا چه خواهد گفت جواب غیر از و قیله سوال کند از شما که چرا اهل بیت را کشتید و سیر کردید ما کان ذلک جزای از فصحت لکم انکم
 شوعی و غیره هرگاه رسول خدا سوال کند که این بود جزای نصیحت من شما را و مژده رسالت من که بعضی آن اولاد من چنین گردید و این بود مژده نبوت
 من که فرزندان مرا کشتید و اهل بیت مرا اسیر کنید چه خواهد گفت راوی گوید که خدا قسم دیدم که از سخنان آن مظلوم مردم را چنان اضطراب و حیرتی دست
 در حال خود میکردند و دست بدنشان میکردند که بوضوح نیاید و مروپری را دیدم که در پهلوی من ایستاده بود چندان گریست که ریش از آب چشمش تر شد و
 میگفت یا ای آفتم و احمی رست میگوئی ای دختر خاتون قیامت پدر و مادر من فدای شما باد که پیران شما بهترین پیرانند و جوانان شما بهترین جوانانند
 و زمان شما بهترین زمانند و طفلان شما بهترین طفلانند و هرگز زکی را از شما کسی سلب نمیگذرد و آنجا حضرت سید الساجدین علیه السلام گفت ای عمه
 بس است آنچه کامل و عاقل و دانای خیر و فرج میشد این کن که سودی ندارد و نیز از موسی بن جعفر سلام الله علیه تا شریک فاطمه صغری و دختر جابر
 سید الشهداء در آنوقت خطبه انشا فرمود که از کلمات شریفه آنکرمه محترمه آثار معرفت و علم ظاهر میکرد و در آن خطبه با بدان پایه و مایه فصاحت و فصاحت
 که با هر علمای بعد از ما مثل آن کلام انشا فرمودند و بلکه با فکر بسیار معنی از معانی آنرا نتوانستند فهمید و آن مظلوم به ما انشا فرمود و در و دیوار ابریه
 در آورد و دل هر روز آن کتاب کرد اما از بی تابی با عرض کردند ای دختر ما که کن بس است که دلهای را سوختی و سیبهای را بریان کردی و ما را در کشت
 نیست و اشعار آن مظلوم آنچه نوشته اند این است ای یا ای یا خیر و خیر فند نه ما صبعنی من ذا المصعبی املی پدر بزرگوار من
 و ای آنکه پناه و ذخیره من بودی بعد از تو من که امید خواهیم داشت ای یا ای ما کان امسح فرقی لذتک من لب بعد لبی کفعل ای
 من چه بسیار روز بود که تو از من مفارقت کنی و بعد از تو که بر من پدری خواهد کرد و پشت و پناه من خواهد بود و شکوای آن زهرای بنت محمد بطلب
 حرمین یا لکجا و مقل و شکایت میکرد بسوی فاطمه زهرا و دختر محمد مصطفی با بل شکسته خرمین و خاطر اندوکیدن که گویا دل او را بر کبری قفل زده بودند آیا
 جدا تو بی من الفی و انظری حیبتک منی و خیرم قل و گفت ای جد که بر من بر خیز از قبر خود و نظر کن که فرزند عزیزت کشته شده و در خون حلقیده
 و در پیش بنان چسبیده عریا علی عادی العراء معقرا قینا خضیبا بالذی انما مقل من فرزند خود را کشته و برهنه در میان افتاده و می
 بخونش خضاب شده و جسدش را بخونش غسل داده و سار وینا یا جد ما حوامیرا و او چنان بعد از آن شخص تبدیل ای جد که مرده را
 اسیر کردند و بر شتران برهنه سوار کردند و در بار گردانیدند و رویهای که در حجاب عزت و عیبت بودی سارماند سببا علی الاقناب تبدل
 لحوما عریا یا ایلا اظلی به منتظلی ای جد که مرده را اسیر کردند و بر شتران سوار کردند در حالیکه برهنه بود بدنهای ما و در آفتاب گرم بودیم و سایه نبود
 که پناه بیاوریم و سندن طایوس روایت کرده که نام کلوم خاتون نیز خطبه انشا فرمود از پس برده در حالتیکه صدای خوراک بر لبش بود و در کف دست اهل
 الکوفه سوعه لکم ما لکم و خذلکم حسبننا و قلموه و انتهم امواله و و تقوه و سبیم فساوه فنگتوه
 بدبحال شما ای اهل کوفه بچه سبب خواندید بر او کشتید و او را عارت کردید و سوال او را اسیر کردید و زنان و طفلان او را چه امر عظیم را مرکب شد

با حضرت شکر اهدا کرد که بر او کفر باشد عیبی لای مصاب آملی نذبه نصاب لها نعت الحسن الذلیج یعنی مصیبت حسین که
مصیبت است که اشک از او جاریست و بیست و هفتین سال الطغیة اثنا و طرقت ذیاب من النوم ها حسین شب را بر روز می آورد و بیداری و خوف چشم تو
در خواب رحمت است و چشم حسین بالذمائم مقل و جیمتک فی قوی من الخیر ذایع و بدن حسین در یک بیابان افتاده و در خون غلطیده
و بدن تو در طایفه خرد پوشیده کرده و قیامت آنکی الحسن و ماجری علی و ما جرت علیه الذایع ای چشم که بر حسین و بر مصاب
در حمله با و فدای آنکه آن کافران با او کردند و گفتن لنا الا الحسن بن فاطمة اما فی الدین و الحق ضایع و چگونه که چشم و حال آنکه آنروز
حسین امام و اوصی نیست و از قتل وی حی و دین ضایع شد و آنفسان اذون النفوس اهلها و أموالنا فداءه و اکلک طالع جان و مال و
اهل فدای او با و کاتبی بقر اجالی اوقصایه لرا حسین بالمهد فاطح کویا می نیم که شمر طعون بر بالای سینه آن سرور شهیدان
نشسته و سر او بشیر جدمیکند قبالک من یوم عظیم مصابه عجب امور السوا هین ضایع ه ای وای از روزیکه مصیبت آنروز
بزرگ بود و امور عجیبه در آن روز واقع شد که هر هزاران بجز و ناله آمدند و بنده حسین بالذمائم مقل و فیدینید بالسرعة ذایع
در آن روز حسین در خون غلطید و برید پس اوسفیان در نهایت فرح و خوشحالی بود و ذیاده عود و خمر و غنچه و ذیاده مولای الحسن بن علی
در آنروز زیارت کنندگان برید با عود و شرب و زمان مغنیه بودند و زیارت کنندگان حسین علیه السلام هر سان و مالان و خروشان بودند و کوه
برید طبع در کوهاره اسرارحت خوابیده بودند و طفلان بی پدر یکس امام حسین علیه السلام بعضی شیر شربت مرگ می نوشیدند و بعضی در میان و صحرای
و حیران و پریشان و سرگردان بودند فکل مصاب فان دون مصایم و کلن بلاه و دفته متواضع پس هر مصیبتی در جنب مصیبت
حسین اندک است و عظم مصیبتش بیاب است که شنیدن نام مبارکش موجب خرن و نجاست و در کرامت او باعث اندوه و غم است در وقتی که آدم صغی
آسماء شریفه آل عباد در ساق عرش دید و جبرئیل آن آسماء تبرکه مبارکه را تعلیم وی نمود و گفت ای آدم اگر میخواهی که توبه تو قبول شود با ایشان تو سل جو شفع
خود ساز پس حضرت آدم گفت یا حمید یحیی محمد یا عالی یحیی علی یا فاطم یحیی فاطمه یا محسن یحیی الحسن یا ذا الاحسان یحیی
الحسن اسألک ان تعف علی چون این اسم مبارک رسید دل شکسته و خاطرش آفسوده گردید و اشک از او جاری شد پس گفت ای جبرئیل
ما لیاذا ذکرنا الحسن و تنکر قلبی و کین قلبی عجب است که چون حسین را یاد میکنم دل شکسته و دیده ام گریان میشود جبرئیل گفت یا صغی
و لک هذا یصاب بمصیبتیه فصغر عندها المصایب ای ابوالبشر این فرزند تو حسین بمصیبتی گرفتار میشود که در زمان هر مصیبتی اندک
در صحرای کربلا نشسته و غریب و بنیاد و تنها گشته خواهد شد و بی فریاد خواهد کرد و اعطشاه و اقله فاحیاه و هیچ کس بفریاد او نخواهد رسید
و در برابر آن برادران و فرزندان و یاران او را شهید میکند و سر او را مانند کوسفند از قفا میرند و سر پردهای اهل بیت او را تاراج میکنند و زمان و خیر آن
او را در شهر با سیر کرده میگردانند پس آدم از استماع این قضیه گریست مانند زنی که فرزند عزیزش مرده باشد و جبرئیل با وی گریست مردیت که چون ملازم
حفظه ام قد متورید الشدا عروج یمانند بخدمت حضرت پیغمبر و علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السلام میرود بخدمت سایر ائمه اطهار نیز میرود
و ایشان از حفظه آسماء را برین حسین یاد پرسند پس حفظه بیان می کنند پیغمبر و ائمه علیه السلام میگویند که چون ایشان را در کربلا ببینید شجارت و همد ملازم
عرض میکند که ایشان کلام ما را نمی شنوند میفرمایند بلکه شما از جانب ایشان را دعاکند و خیر و برکت از حضرت ایشان طلب نمائید این شجارت است
و با ایشان خواهد رسید و چون از زیارت مراجعت نمائید شما ایشان را با الهای خود فرود کنید تا علم بودن شما بهم رسانند و ما زیارت کنندگان حسین را پیش
بجای آنکه ما شما را از روی ضایع خواهد شد و اگر زیارت کنندگان حسین قدر و فضیلت زیارت او را بدانند هر آینه جمیع مالهای خود را در راه زیارت او

جُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَزَيَّنَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَقَامَ عَلَيْهِ الْمَاءَ فِي آعْلَى عِلْبِينَ نَاطِقًا عَلَيْهِ فِيهَا حُورٌ وَالْعَبْرَةُ
 الذَّهَبِيَّةُ يُسَبِّحُ آفَئِدَةً وَجَاهُهُ وَهُوَ سَبْطُ سُلَيْمَانَ وَوَقَعَ الْحَدُودُ بَعِيثَتِهِ وَأَهَالِيَهُ نُورٌ وَهُوَ
 سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ الَّذِي تَدْعُوْنَا بِالْبُكَاءِ عَلَى مَرْتَبَتِكَ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ سَكَاةً
 وَالْحِيَالُ وَخُرَافَتُهَا وَالشُّكْرُ وَالْقَطَارُهَا وَالْبَسَائِنُ وَأَشْجَارُهَا وَالْأَرْضُ وَقَبَائِلُهَا وَالْحَارُوجَاتُهَا وَمَكَّةُ وَبَنَاتُهَا
 وَالْبَنَاتُ وَوَلَدَانُهَا وَالْبَيْتُ وَالْمَقَامُ وَالشُّعْرُ الْحَرَامُ وَالْحَطِيمُ وَذَمْرُ وَالْمَسِيرُ الْمُعْظَمُ وَالنُّجُومُ الطَّوَالِغُ وَالْبُرُوقُ اللَّوَالِغُ
 وَالرُّعُودُ الْقَعَاقِيعُ وَالرِّيَاحُ الرِّجَالُ وَالْأَفْلَاقُ الرَّوَاقِ الْمُتَشَكِّكُ يُعْرَفُ بِاللَّهِ مَوْلَانَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَنُصِّلَ عَلَيْنَا اللَّهُ
 طَالَ بُكَاءُ عَلَى وُلَادِهِ وَغَيْرِهِ وَأَبْنَانِهِ وَسُلَالَتِهِ خُصُوصًا عَلَى الْقَتِيلِ الْعَرَبِيِّ وَالْحَزُونِ الْكَثِيبِ مَهَيِّجِ الْأَحْزَانِ
 وَالْأَشْجَانِ وَمُبْكِي عَجُونِ الْأَعْيَانِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ أَعْيُنُ الْمُقْتُولِ عَلَى الْمَلَأَةِ وَالْمَذْبُوحِ عَلَى الْقَفَاءِ الْحَبِيبِ الشَّهِيدِ
 أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بَلَّغَ اللَّهُ سَلَامًا عَلَى الْعُظَمَاءِ السَّادَاتِ الْمُجْتَدِينَ فِي السَّمَوَاتِ وَعَظَّمَ اللَّهُ أَجُودَنَا بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ عَلَى الْأَجْسَادِ
 الْعَارِيَةِ وَالْجَسُومِ الشَّاهِدَةِ وَالذَّمَّ السَّائِلَاتِ وَالْأَعْضَاءَ الْمُقَطَّعَاتِ فِي الرُّؤْسِ الْمَثَلَاتِ فِي النُّفُوسِ الْمُصْطَلِمَاتِ وَالْحَدُودِ الْمُحِطَّاتِ
 وَالْأَفْوَاجِ الْخُتَلَاتِ وَالشُّغَاتِ الذَّابِلَاتِ وَالْمُجُوبِ الْمَضْرَجَاتِ وَالشُّوَّةَ الْبَارِزَاتِ وَالشُّعُورَ نَاشِئَاتِ وَاللُّجُودَ سَائِرَاتِ وَاللُّجُودَ
 ذَائِعَاتِ وَبَعْدَ الْعِزِّ الْمَذَلَّاتِ وَالْمِصَادِقِ الشُّهَدَاءِ مُبَايَنَاتِ يُسَافِرُونَ فِي السَّمَوَاتِ تَلْفَحُ وَجُوهَهُنَّ مِنْهُنَّ الْمَلْجَأَاتِ

بازار با حسین تشلب	او فتاده ساغر اندراب	بازار با حسین تشلب	بازار با حسین تشلب
بازار از مظلومی آن شهر با	پای سرباشدم در جان شرا	بازار از مظلومی آن شهر با	بازار از مظلومی آن شهر با
که کنون سازید از کین کر شیب	پس خدرا جرعه اتم و هید	که کنون سازید از کین کر شیب	که کنون سازید از کین کر شیب
که جهان آراب اگر کرد و خراب	کس سخاوه داوت کین قطره آب	که جهان آراب اگر کرد و خراب	که جهان آراب اگر کرد و خراب
تا بدین حد ظلم و بیزیمی حسبت	خود تو میدانی که این فرزند کین	تا بدین حد ظلم و بیزیمی حسبت	تا بدین حد ظلم و بیزیمی حسبت
ایکه افتاده است اندر خون و خاک	و هست احمد و دست از جان پاک	ایکه افتاده است اندر خون و خاک	ایکه افتاده است اندر خون و خاک
افزایش زین وجود آمدید	ورنه کی بروان جان می آفرید	افزایش زین وجود آمدید	افزایش زین وجود آمدید
اینک این مظلوم تشنه جان و ده	اون ده پس آب کس بر آن ده	اینک این مظلوم تشنه جان و ده	اینک این مظلوم تشنه جان و ده
باز آن بیدین بی شرم و حیا	می گردان گفتار را عسنا	باز آن بیدین بی شرم و حیا	باز آن بیدین بی شرم و حیا
ای خدا بر این گروه ناصواب	کن همی هر قدر بتوانی عذاب	ای خدا بر این گروه ناصواب	ای خدا بر این گروه ناصواب

ای برادران بخدا قسم است که با وجود مصائب این مظلوم بر هیچ مصیبتی که بسین نیاید و بر هیچ طبعیت و محنتی متالم و اندوهگین
 نشاید بود من بکنای علی بن ابی طالب علیه السلام اگر کسی بر چیزی بگریید باید بر جواب امام حسین علیه السلام بگریید
 اوست سبب گریه اهل ایمان و اوست جاری کننده اشکهای ریزان و گریستن در غیر مصیبت این بزرگوار بیفایده و بی ثمر است چنانچه
 در مصیبت آن امام غریب مظلوم ناله مادل شوندگان را بدو نیاورد آنچه در دوستی اهل بیت او عا میگیریم دروغ خواهد بود و هر مصیبتی در
 جنب مصیبت فرزند فاطمه سهل است بخدا قسم که مصیبت فرزند فاطمه و جگر کشته رسول الله را هرگز از یاد و از جا کنده نمیکند و هر کسی علامت در گریستن

مخشور کرد و در شب و روز عاشورا در نزد قبر آن مولای یار است کند آنحضرت با چنان است که در پیش روی آن شهید شده باشد بجز آن فضیلت زیارت آنجا
 و زمین کربلا بجهت آنکه از جمله شرح آن بیچکس نخواهد آمد مریست که حق تعالی زمین کربلا را بهیبت و چهار هزار سال پیش از کعبه معظمه آفرید و آنرا مقدس
 و مبارک کرد و همیشه این زمین مطهر منور خواهد بود و در قیامت فضل بقعای بهشت خواهد بود و بهترین منازل جنت و بلندترین مسکنی که انبیا و اولیا
 علیهم السلام در آنها ساکن خواهند بود و چون مشیت حق تعالی تمام شدن دنیا و برپا شدن قیامت تعلق گیرد زمین را زلزله گیرد و ملائکه چند
 با سرخندای زمین کربلا را آنچه در آن پنهان است بر میدارند و بلند میکنند و آن در آنوقت نورانی روشن خواهد بود و نوحی که عالم را روشن کرد و آنرا در بهشت
 میدارند و خدا تعالی او را روضه از روضات بهشت گرداند و آن ارفع و افضل از همه منازل بهشت خواهد بود و کسی در آنجا ساکن نشود مگر اولوالعزم از پیغمبران
 و آن زمین مبارک چون آفتاب و ماه رخشان است و آن زمین نذا خواهد کرد که انا الارض المقدسة والظبنة المباركة التي نضمت جسد
 سيد الشهداء وسيد شباب اهل الجنة ابن عبد الله الحسين ثم زمین و تربت مبارک مقدس که در بر داشتیم جسد مطهر حضرت سید الشهدا
 و آقای جوانان بهشت را بجز خلیف منی علی الارض کربلا اندو الامام الفاضل النفعی و عثمان بن مرثد بنید زمین کربلا تا
 کنیم امام فاضل و انار اسئیل رسول الله و ابن وصیه و سید شباب الجنان المؤمنین بنی بنی المصطفی خیر الود
 و اکرم خلوق الله طرا و افضل زیارت کنیم سلاله رسول الله و فرزند وصی او و آقای جوانان بهشت را که در قیامت با او میداریم یعنی حسین سرفراز
 و خرمی که بهترین مردمان و اکرم و افضل است از جمیع خلایق قبیل بنی حنیف و آل امیه قد ثبت القتل المشظم الحده لا
 ان حسینی که کشته شد از جوی حرب و بنی امیه جان من فدای آن گشته در میان افاده با و آن حسینی که شب و روز راه رفت تا زمین کربلا رسید فلما تبعت
 منظر الحسن بن خطوة فقال الا يا صاحب هذا الغلا فقالوا البتة کربلا قال هو نونا مستهکم فاجوم قد نزل البلاء
 چون بر زمین کربلا رسید مرکب او پیاورد و هر چند او را تا زمانه میزدند و قدم بر زمین است پس فرمودی ای ایران این چه زمین است گفتند این را زمین کربلا گویند چون او

کربلا شنید گفت ای ایران و کربلا حرکت کند و از رفتن باز هست که بلا نازل شدین زمین محل آندوه دعوت الموضع
 بروش و ظییر بجا در غصه و غم است غنچه که یافت درین دشت میشود با سنج پیش باشد و با دروهم است هر سنگی هر کجا که باشد درین زمین
 بر سر راه و دست اول است با جمل آنچه در فضیلت کربلا مذکور شد یکی از هزاره و عשרی از عشاریست که نمیدانی که در آن زمین مقدس کدام
 بزرگواره فون است و مگر نشیند که قدر و مرتبت آن عالیست در نزد رسول فخر و پروردگار بچه اندازه و مقدار است مریست که روزی حضرت رسول
 با اصحاب خود برای میرفتند که کوئی چند در آن راه بازمی میکردند حضرت رسالت پناهی تشریف بردند در پیش کی از آن کوکان بر زمین نشیند و
 مهربانی بر سر روی آن طفل میآیدند و او را می بوسیدند و بسیار ملاحظت میفرمودند اصحاب تعجب کردند و سبب آن تفتیش کردند حضرت رسول
 فرمود که این طفل را دیدم که روزی با حسین من بازی میکرد و خاک قدم او را بر میداشت و بر ویدگان خود میکشید چون او حسین مرا
 دوست دارد من نیز او را دوست دارم و جبرئیل مرا خبر داده که این طفل در کربلا بازی میکند کان حسین است و جان خود را فدای حسین نماید
 و همچنین عبد الله عمر روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر بالای منبر بود و جمعی از مهاجره انصار در پانجمی
 رسول فخر حاضر بودند که ناگاه امام حسین علیه السلام داخل مسجد شد و در آنوقت کوکب بود پای مبارک بر روی مردم میکشیدند و بجانب جد بزرگوار
 میشتافت ناگاه بروی در افتاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فی الفور خود را از منبر زیر نهد و بنویس آمد و او را بر داشت و بر سینه مبارک گذاشت
 و گریست و او را بوسید پس فرمود قسم بخدا که جان من در قدرت اوست که چون این طفل افتاد دل من از جا کنده شد ایضا روزی پیغمبر

بدل خواہند نمود و بشیر مقلد نماید زیارت وی حاضر شوند و ہر کہ زیارت وی حاضر کرد حضرت فاطمہ علیہا السلام بروی نظر میکند و باو دعا میکند و ہر خیر
 سنجی را بچہ وی از خدا تعالی سوال میکند **ذُو جَنَّةٍ الْجَنَّةِ ذَا نَدْوَانِ الْحَسَنِ بْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ اِسْمِ سَعْدِ زِيَارَتِ كُنْ**
صِرْحِ بَسْمِ خَلِيقِ نَارِ دُورِ زِيَارَتِ يَسْمِي حَسِينِ سِرِّ فَاطِمَةَ زَهْرَاءِ الْكَلْبَةِ حَبِيْبِ طَالِ كَرِيْمٍ اِيْذِكِرُهُ وَبَلَاءِ عِيْ
زِيَارَتِ كُنْ قَبْرِ شَهِدِ غَرِيْبِ كِرْلَارِ كِهْ بَطْوَلِ اِنْجَامِيْدِهْ اَنْدُو وَخَرْنِ مِّنْ بِلَايِ اَوْ قَلَا ذَا ذُرَّةٍ فَقُلْ يَا قَتِيْلًا حُرَّتُهُ قَاتِلِي بَسِيْفِ سَهَابِ
پس چون اورا زیارت کنی بگو ای کشته که خرن تو دغم تو مرا کشت یا قتیلاً لاجلہ صریتا بکت اسفا بندنہ علی الغریبہ
غریبی کہ سبب غریبی بکسی تو چون غریبان نامی نیم برایشان می کریم یا خضیب الشیب خضبت تکت بدیع معج بید ما
محاسن تو بخون سرت خضاب کردیدہ سبب تو خسار من از شک خون آلود خضاب شدہ یا البتہ کت بالطفون فذلک لک یا شیخ
وقل هذا کاش ای آقای غریب و ای آقای مظلوم بکس در کلامی بودم و جان خود را نثار تو میکردم و چه بسیار کم امری بود و نامون من جان خود را از خیر
حضرت امام جعفر صادق بچہ جعفری فرمود کہ زیارت جدم حسین فارغ شود و راحت نماید ساری از جانب پروردگار مذاور کرد یا خلیق
لک عبد الصالح لقد نعمت و سلیت قد غفر الله لک ما سکنت خوشحال تو ای بندہ صالح بدستیکہ غنیمت یافتی و دستگار
شدی حق تعالی جمع کنایان ترا آرزید و اگر آن نایر در آن سال میرد حق تعالی بید قدرت خود قبض روح او میکند و او را بدگری و نمیکند و ہر گاہ زیارت حضرت
ارادہ کند کہ بطن خود بگردان چہل ہزار ملائکہ موکل بآحضرت با او فریق میشوند و برا وصلات می فرستند تا بطن خود برسد و چون داخل خانہ میشود ملائکہ
عرض میکنند پروردگار بندہ تو زیارت ولی تو را ادراک کرد و بمنزل خود رسید ما بجا رویم خطاب میرسد کہ یا مالا تکتی قفو انیب ذار عبدی
سجونی و قد سونی و هلاونی و اکتوا ذلک فی حسناتہ الی یوم القیامہ ای ملائکہ من بدر خانہ او بایستہ وقت دعا
 و تسبیح و تقدیس و تلبیل مرا کنید و ثواب نماز او را نامہ حسنات این بندہ بنویسید و ہر گاہ او را وفات رسد غسل و کفن و نماز او حاضر شود پس فرستگار
 پروردخانہ او کت میکند تا وفات یابد آنجا ملائکہ عرض کنند کہ پروردگار این بندہ را وفات رسید یکت کہ خطاب میرسد کہ یا مالا تکتی قفو انیب
عبدی سجونی و قد سونی و هلاونی و اکتوا ذلک فی حسناتہ الی یوم القیامہ ای ملائکہ من بایستہ بر قبر
 بندہ من تسبیح و تقدیس و تلبیل کنید و ثواب نماز او را نامہ حسنات آن تار و قیامت پس ملائکہ چنین کنند و در روایت دیگر از آن سرور وارد است
 کہ فرمود من ذار المحسن علیہ السلام عارفا بجمعہ گن ذار الله بعیر شہ کسی کہ حسین زیارت کند و عارف بحق او باشد آنچنان است
 کہ خداوند کریم را در عرش عظیم زیارت کردہ باشد و کسی کہ یکشب عاشورا بخون داند و ہر روز آورو مثل کسی است کہ دو ہزار ہزار حج مقبول و دو ہزار ہزار عمرہ
 مقبول حضرت رسول و اتہ ہدی سلام اللہ علیہم لعل آوردہ و دو ہزار ہزار جہاد کند در راہ خدا در خدمت حضرت خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ وآلہ و ایضا
 میفرماید کہ من ذار المحسن و هو مأموم اذہب الله تعالی ہتم ہر مغمومی کہ زیارت کند آن مولای حق تعالی تمام اورا زایل کرداند و
 و ہر مغمومی کہ اورا زیارت کند خداوند عالم مرتفع فرماید غم او را و من ذارہ و هو فقیر اذہب الله تعالی فقرہ ہر فقیری کہ
 زیارت کند حسین یا خداوند کریم زایل کرداند فقرا او را و مردی کہ اورا زیارت کند و در تحت قبہ آن بزرگوار دعا کند خدا او را شفا عطا فرماید
 و مرض او زایل کرد و خود حضرت سید الشہداء علیہ السلام فرمود من ذارک فی تعذ مونی نذتہ یوم القیامہ و لو لم یکن الا فی
 النار کسی کہ مرا بعد از وفات من زیارت کند و در قیامت من اورا زیارت کنم و اگر او بہنم برسد بیرون آورم و ہم از حضرت صادق علیہ السلام
 مروی است کہ ہر کہ زیارت کند ہر روز در شب عاشورا در قبر آن مولا در در قیامت محسوس شود بخون خود آلودہ بہیت شہداء کرد و در میان ایشان

بزرگ من آمد عیان کشید و فرمود که این شخص را بگیرد تا ما گاه یکی از آن پادگان با زوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم که دستم جدا شد با و گفتم که ترا بجز قسم میدهم که خبر ده مرا که این سوار کیست گفت جید گزرا هست گفتم سوار اول که بود گفت احمد فخر گفتم جماعتی که در کتاب میمنت نهسا نشان بودند که بودند گفت منم و او صبا و شهیدان و صدیقان و ملائکه و مقربان درگاه خدا و مذبحان گفتم حضرت امیر چرا حکم بگرفتین من فرمود گفت حال تو مثل این جماعت است چون کردم عمر سعید با جمیع لشکری که همراه او بودند دیدم و زنجیری از آهین در گردن این سعد بود و تش از چشم و گوشش شعله میکشد و طایفه دیگر در زنجیر آتش بودند و گریه می کردند و غلها از آتش در گردن داشتند و بعضی امانتند من فلانکه بازوی ایشان با گرفته میکشد ندیس چون قدری ماهه برابر وند سوار اول را دیدم که بر کمر از کلبه مرور یافته و دو مرد نورانی بر دست و چپ او ایستاده اند از ملکی پرسیدم که این دو نفر کیستند گفت یکی نوح و دیگری ابراهیم است پس منم روی مبارک نبوت حضرت امیر کرده فرمود با علی چه کردی گفت همه فاطمان حسین با جمع کرده بخدمت شما آوردم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از یکت یکت سوال میکرد که با فرزندم حسین چه کردی و میگریست و غم اهل محشر میکشد کی جواب میگفت که من آب بر روی او بستم و دیگری میگفت که من تیر کباب او بچندم گفتم

یکی میگفت من سوار تن او	بریدم ز امر بن سعد جابو	یکی میگفت عباس دلاور	ز من در بحر خون آمد سماور
یکی گفت که از من فاسم نا	فنا و از سب و شد کشته به بیمار	یکی گفتا که من شهنشاده کعبه	در آوردم ز پا از تیغ و خنجر
یکی گفتا که من از نوکت و تیر	بگام صغرش آورد می شیر	یکی گفتا که من آتش بعدا	ز دم در خمیه تا شان بیجا با
یکی گفتا که اهل بیت او را	نمودم غارت هباب از سر پایا	یکی گفتا که از من کشت پاره	بسی گوش از برای کوشواره
یکی گفتا که من بجز اسیر	کشیدم اهل بیتش با حقیری	یکی گفتا که من کردم گرفتار	ببند و کند از کین عابد را
یکی گفتا که من سب از ره کین	جبا ندیم بر تن پاک شه دینا	تن پاکش ز نعل ششم بکران	همی با خاک با موی کشت بکران
یکی گفتا که من آردوش سر	بزرگ نیزه پیش چشم خوا	پس حضرت رسالت پناه فریاد بر آورد که وحشیانه در علیاه و آله ناصر	

ای فرزند غریب بکس من دای اهل بیت بی بار و نصار بعد از من باشا چه کردند پس روی بجانب خمیران کرد و فرمود بی بیغید که منت من با فرزند من چه کرد پس خروش از انبیا و اوصیا و پند اهل محشر بر آید بعد از آن حضرت بر پایه جنت فرمود که بشا ز بجهتم فرود بر آنگاه یکت را میگرداند و میبرد و ندیده اهل محشر فریاد میزدند که امروز روز حکم خدا در رسول و وصی اوست و چون مرا گفتند که بجهتم بر دار و هست بیدار شدم و نصف بدنم خشک شده بود الحال همه کس از من بریزی جسته و بر من لعن میکنند و بعضی از اکابر نقل کرده اند که مردی بیانی را دیدیم و سبب کوری او را پرسیدیم گفت ما نه نفر فتن بودیم که بحرب حضرت سید الشهدا رفته بودیم و من هیچ حربه و سلاحی نداشتیم و بکار نبردیم چون حضرت شهید شد بخانه خود رفتم و بعد از نماز خفتن خوابیدم در خواب دیدم که مروی در نزد من آمد و گفت پیغمبر خدا ترا میطلبد و گریبان مرا گرفته گشتان گشتان بخدمت آنحضرت برد تا گاه دیدم که بجانب خون و گلین در صحرائی نشسته و حبه در دست دارد و دستها را بالا کرده و نطقی در پیش روی طایفه انداخته اند و ملکی در بالای سر مبارکش ایستاده و شمشیری از آتش در دست گرفته و قهای را بقتل میرساند و هر یک که شمشیر میزد آتش در وی میگرفت و میسوخت و باز زنده میشد و بار دیگر آنها را همچنان بقتل میرسانید من چون آن حالت را مشاهده کردم پیش رفتم گفتم السلام علیک یا رسول الله حضرت جوابی نفرمود و ساعتی سر بریز بکنند و بعد از آن سر را آورد و گفتم ای دشمن خدا استگت مرا من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی عرض کردم یا رسول الله من هیچ حربه بکار نبردیم فرمود ای ملعون نه در میان شکر ایشان بودی و سیاهی ایشان را زیاده میکردی پس گفت بزرگ من بیا چون رفتم دیدم که عطشی پر از خون در برابرش گذاشته بود و فرمود این خون فرزند من حسین است و از آن دو میل در چشمهای من کشید چون بیدار شدم خود را نابینا یافتیم **تمت احوال و ورود اهل بیت بکوفه** از جمله و قایم که حویب

دید که حسین گریه میکند فرمود ای فاطمه زوریده ام راسا کن کن چون او میگردد دل مرا بددی آورد پس او را گرفت و در کنار خود نشاند تا گشت از وی های مبارکش پاکت میکرد و روی او را می بوسید و از گریه او راسا کن میکرد و نیز روایت است که روزی حضرت خیر القاسم الله علیه بجزست پدر بزرگوار با دیده اشکبار آمد عرض کرد که حسین من مفقود شده حضرت گریان شده بر جو هست و در صد و طلب حسین بیرون شریف برود تا شاد و راه بیودنی رسید بیووی پرسید باقیه چرا گریانی فرمود فرزندم حسین کم شده است و هر چند تفتخ میکنم او را نمی یابم عرض کرد که خاطر مبارکت را جمع دار که حسین در فلان تل است حضرت با جمعی در نهایت سرعت بجانب آن تل روانه شدند چون رسیدند دیدند حسین علیه السلام خوابیده و آهونی مردود بسری از دریا عین دروین دارد و با دوا میزند و چون آهوی حضرت را دید بر جو هست و در کمال ادب ایستاد و عرض کرد السلام علیک یا ابن یوم القیمه سلام بر تو با و ای رغبت روز قیامت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله پیغمبر من هیچ پل بی را مبارکتر و بزرگتر از اهل بیت تو ندیم مرا طفلی بود و سه سال بود که کم شده بود هر چه در اطراف و کاف عالم گردیدم او را نیافتم تا امروز که بخدمت فرزند تو رسیدم بیکت او بچه من بن رسید پس آن بچه آهوی عرض کرد یا بن رسول الله سه سال قبل ازین مرسل بود و در فلان دریا نهند و معج را بخیزد و ناخت و راه بیرون شدن آن جزیره نه شتم تا در اینوقت با وی وزید و مرا در اینجا آورد حضرت فرمود از آن جزیره تا اینجا هزار فرسنگ راه است پس آن بیووی سلام آورد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

در پس این پرده ستری چند پنهان کرده	هشکار عقلدار اجماع چیران کرده	گر چه بس دشوار باشد فهم این امر را	سالکان با حق اسل و بیان کرده
بجووی تا که آرد اندر راه راست	عقل و انار درین اندیشه نادان کرده	ورنه بازی نیست گروی نیست پیغمبر کوه	زانکه او را محرم اسرار برندان کرده
تا بیووی را خلاص آرد نیز از کفر	هشکار اسپه آیت پنهان کرده	آهوی را در ره سیل دمان آورده	پس از آنجا نقش را بجزوگان کرده
بازار خویش ز معوج اندر جزیره برده	و اندر آنجا حفظی ز فاش پنهان کرده	برده اند آنکه حسین بن علی باور تل	نفس کل با پس از آن معنی پنهان کرده
زان پس آن آهوی گشته تا چون که کا	از کف صحرای پیش شاه بر آن کرده	العرض هر دم بطوری زین ارشاد خلق	خامس آل عبا را مرد میدان کرده
که صلاح اندر سیرتی خویش دیده	گاه از باران و از وی خوشتر جان کرده	باید زان بختند از پی غفران خلق	زان پس این گفته اسباب غفران کرده
ای ساکبر و بیوویست پرستان در جهان	گر گزافات حسین از اهل ایمان کرده	مجتا کسی که مائل نماید در اخبار و اناری که وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله	

با گریه کشندگان و تفریه داران آن امام خواص و عوام علیه السلام چه قدر نیکو نیما خواهد فرمود و از دشمنان وی چگونگی مکافات خواهد کشید انوقت خواهد دانست که قدر و منزلت امام حسین در نزد پیغمبر چه مشابهت و اخبار که دلالت میکند جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت ز ایران و کربلا کشندگان حسین علیه السلام را شفاعت میکند و نهایت سعی و جهد درین باب میفرماید لا تعدوا ولا تحصى است بلکه نزوکیست بتو است اما آنچه دلالت میکند بر تعزیب قاطان و دشمنان آنحضرت از جمله این شریف است روایت کرده است که مرد حدادی در کوفه بود چون لشکر ابن زیاد ملعون بکشتن جناب سید الشهدا علیه السلام میرفتند او آهین بسیاری داشته همراه آن لشکر بود و سلح آن کافران را اصلاح میکرد و خدا میگوید که نوزده روز با آن لشکر بودم و باین طورهانت ایشان می نمودم بعد از شهادت آنحضرت چون بجای خود مراجعت کردم شبی قیامت را بجا دیدم و دیدم که تشکی باهل محشر علیه کرده و آفتاب بنزدیکی سر مردم آمده و من از شدت عطش و حرارت راضی بودم که اعضای مرا پاره پاره کند تا خون از بدن من بیرون آید و بعضی آب من دهند تا گاه دیدم سواری در نهایت حسن و جمال و غایت محاببت و جلال پیدا شد و چندین هزار کس بدیدن او می آمدند و تمامی محشر از او جمال با کمالش روشن بود و بعبت گذشت و بعد از آن سواری دیگر مانند ماه تابان و خورشید درخشان پیدا شد و عرض قیامت را بنور جمال خود منور کرد و در رکاب او نیز چندین هزار کس می درختند و هر حکمی که میکرد اطاعت میکردند و هر که او را امید باز می داشتی که دشت لرزه براندیش می افتاد پس چون

خاص و عام لعن میکنید یا ایا الناس جدهی رسول الله و نیکم اهدا لبرترین سبیل المضلین ایا نیست جدم رسول خدا و
 بر شما تا که هدایت نمودم خلق را از راه مکه اهل یا ذقنه الطیف فلا تدنونی حنا والله بهتک استناد المسببنا اسی واقعه بسیار
 در من عطا کردی بهم و غنی را که هرگز فراموش نخواهم نمود و خداوند غما قریب رسوا خواهد نمود و فاجران را در دنیا و آخرت در بکار و غیره از
 کتب معتبره از جمله بنی شیری روایت شده که میگوید داخل شهر کوفه شدم در روزیکه حضرت امام زین العابدین و سیران داخل کوفه میکردند و دیدم
 لشکر بسیار اطراف ایشانرا احاطه کرده اند و خلق بسیار از مردون برای تماشای ایشان بیرون آمدند و بسیار بر ایشان بی چهار و سبب سوار نموده اند
 و در میان ایشان سرهای بسیار بر سینه زان کرده اند پس دیدم که ام کلثوم خاتون حاجب و پاسبان بن زیاد در نزد خود طلبید و فرمود که وای بر تو
 این هزار در هم را بگیر و نیزه که سر بر آدم بر او نصب است پیش ببر که نظاره گان متوجه آن شوند تا زمان عقیب مردان محفوظ از ما محرومان باشیم
 اکنون آن زهار گرفت و سر را بشیر برود و لکن چون فرود از آن گسیه آن زهار در آورند و دیدند که همه سنگت یا شده است و قلم قدرت بر
 یکطرف آن نقش است که لا تحسبن الله غافلا عما تعمل الظالمون و بر طرف دیگر این آیه نقش است که و سبعم الذین ظلموا اکت
 منقلب ینقلبون مسلم جصاص میگوید که من در آن روز در راه مارا مارا بن زیاد مشغول مرتب بودم که ناگاه صدای خروش و افغان بسیار از
 اطراف و نواحی کوفه بگویم رسید از خادمی که در نزد من بود پرسیدم این شور و غوغا سبب چیست گفت کسی بریزید خروج کرده بود لشکر این زیاد
 بجنگ آورفته اند و سرور با سرهای ایران و خویشان الحال داخل شهر میکنند و این فریاد و داد از تماشایان است من گفتم خروج کننده
 که بود گفت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام بوده من از ترس خادم چیرنی گفتم و صبر کردم تا از نزد من رفت پس دست خود را که بچ
 اوده داشتم چنان بر روی خود زدم که نزدیک بود که گوشم پس دست خود را بسته از راه پشت قصر برآمدم و رفتم تا بگانه کوفه رسیدم دیدم
 مردم ایستاده اند و منتظرند و سیرانند ناگاه دیدم اذا اقبلت الذبوعون شقة نخل علی آن چنین جمل فیها الحرم و النساء و اولاد
 فاطمة الزهراء قریب بچل کجاوه و محل بچل شربا بودند که در آنها بودند زنان و اولاد فاطمه زهرا سلام الله علیها و اذا اقبلت الذبوعون
 علی بعبیر و خطا و اولاد الذبوعون دما ناگاه دیدم علی بن الحسین را که سوار شتر برهنه بود و عصای لطیفش مجروح شده بود و خون
 انا نهامیرت و باکره و زاری میفرمود با ائمة الشوه لاستقبال بیکم یا ائمة لفرع عجب جدا ابداء لو اننا و رسول الله یجمعنا
 یوم القيمة ما کنتم تقولونا کثیرا علی الاقناب غایبه کائنا کم کثیرا فیکم دیننا یعنی ای بدترین امتهما حضرت
 کعبه شمارا که رعایت جدا نموده روز قیامت که بزود خود رویم و شکایت کنیم جواب او را چه خواهد گفت ما را سیر کرده اید و بر شران برهنه سوار
 نموده با طرف میرید کویا ما هرگز بکار دین شما نیامده ایم پس چند شعر و کلام خواند که مردم با تر لرز در آورده پس دیدم که مردون کوفی بطرف اهل بیت حرم

کردن و مان مخرمان ایشان میدادند	انگاه از نصب سبب جسته میشدند	خرانمان بهم تصدق ز باستان	کلثوم صحیح روزان حالت آنچنان
کافکنند و درخی بدل انخاص دی شانه	گرفت آن مخرمان طفل و دور	کاین نکت ما خصم نامد باستان	باکره پس خطاب بر انقوم کرد

ال رسول است تصدق حرمنا از مشاهده آن حالت اهل کوفه بیقرار شده زار زار میکردند اتم کلثوم چون صدای ناله ایشانرا شنیدند و
 بلند فرمود ای اهل کوفه ساکت شوید مردان شما را میکشد و زنان شما بر ما میکشند خدا حکم کند در میان ما و شماست در قیامت مسلم میگوید
 ناگاه در بین تکلم مظلوم شورش و غوغای عظیمی در میان خلق بلند چون نظر کردم دیدم آیات کفر بلند کرده و اذا اقبلت الذبوعون و هی
 ثمانیة عشر و اسما بقدمهم داس الحسین علیه و هو داس نهری قهری أشبه الخلق بر رسول الله صلی الله علیه و آله

مزن شیخان و مورث اندوه خاطر دوستان آن مبارک خاندان است کیفیت در و اهل بیت بکس مظلوم گرفتار است بکوفه لؤلؤه بنال ای اهل بیت

بما تم خایه فرزند زهرا	بنال انسان که اندر خرمن ماه	زخم آتش همی از شعله آه	بنال انسان که ز آب اشک کلون
روان سازم بدان چشم خون	بنال انسان که شور افند به عالم	خروش افند ز آدم تا خاتم	بنال انسان که سانه جوشد از شور
بکال اهل بیت از وطن دور	نوانی ساز کن که شور عشاق	ز مردم جمله طاقتها شود طاق	بیان کن حالت مظلوم و غیب
که روز شاد ویم زان غم غیب	ز حال سید سجا و سب رای	بگفتی ساز شور شری برای	بگور احوال آن اطفال بیدل
که چون کروند اندر کوفه منزل	چه میگردند با حرمان خویشان	چه میکنند با حال پریشان	در آنجا ایشان کس داو بان
بنان آوردنشان کس یاد بان	کسی آورد بر ایشان اساک	کسی پوشید بر ایشان لباسی	و یا بودند آن جمع پریشان
بنات انعش آسا باز عریان	کسی شان منزل و کاشانه دم	دوان ویران سرای ظلم آباد	و یا بودند در بند در آن شهر
بنات مصطفی از فتنه ویر	بگو بر حالشان کس رحمت آورد	ز سوز دل کسی شان ناله گزید	و یا از کفن بد آنجا است

زوندی باز روشنان حرمت

سه نفر در کربلا با یکدیگر نزاع کردند و هر یک می گفت که قائل حسین من هستم یکی شمر ولد الزنا و دیگری سنان بن انس ملعون خولی لعین بود و عمر سعد بدین ایشان با صلح داد و قرارداد داد که اسم قابلیت برای شمر باشد و خولی سر آنجا ببارد و برای ابن زیاد برود و ابن زیاد ملعون هر چه جایزه داد و خولی بردار و در روز دوشام سر مبارک را نشان بزرگ برید و پلید برود و جایزه برید از آن باشد اما سنان بن انس بجهت آنکه بر او خورسید و وقتی که وارد مجلس رسید خبری خواند که مثل برید و منتیقت سید الشهداء بود و او عای قابلیت کرد و گفتا برید خوش نیامد و گفت تا کشند و هم قابلیت بشمر برآمده ماند که تا روز قیامت او را لعنت کنند محمدا چون اهل بیت بی سر انجام محنت زده

دایغ دیده را دار و کوفه خراب کرد	لؤلؤه زهر جانبی نظاره کرد	ز جای خوشین کشند جامم	بپویه جسمه از بهر تماشای
نه استند پای از سر سرازیر پاک	یکی از ناله زینب غمین بود	یکی گریان ز حال عابدین بود	یکی میو خش دل بر سینه
کهی میزد بسر کاهی بسینه	یکی از دیدن سرهای انور	روانش رفته از تن هوشش آید	یکی حیران که ایسان از رخه تو منند
ز چه باشد در زنجیر و در بند	یکی آوردنشان اباب و سامان	برای پوشش تنهای عریان	پس آنکه اهل بیت بی مدد کا
بر آوردند ناله از دل زار	صدای و حسینا بر کشیدند	جهان را جامه طاقت دیدند	مروست که هر یک از اهل بیت

و اندم خطبه خوانند و نوحه آغاز نمودند که غلظه در و قفین لایعالی آقا و حضرت سید سجاد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت که مشتمل بود بر حمد و ستایش پروردگار و نعت و مدح رسول محمد و بعد از آن این شعاریش نمود و غریبه لا اعداء ان قتل الحسین و شجوه قتلان
 خیرا من حسین و اکرمنا فلا تفرحوا اهل کوفان بالذبی اصنبتم حین کان ذلک اعظما یعنی تعجب نیست اینکه کشند حسین و حال آنکه پیر او علی بن ابیطالب تحقیق که بود بهتر از حسین پس ای اهل کوفه خوشحالی کنید از اینکه با این سلوک نمودید و حال آنکه از شما واقع شد
 عظم ازین حرکت یعنی کشید امیر المؤمنین اقبل بیط القهر و وحی فدائله جراه الذبی و ذامنا وجهتکما ای اهل کوفه کشند
 مردم در کنار شرفات بالبنه روح من فدای او باد جزای کسی که کشند او را عذاب جهنم است یعنی آتیه ما هذا الو خوف علی نلیک
 الصاب کلابون داعیا ای بنی امیه چه چیز است اینقدر بیادگی شما در ریختن خون ما با و کردن انکویه مصیبتا را با ما و گوش دادن سخن ما
 تصفون علینا انکم فرجنا و انتم فی جلیح الارض تنبونا دست بدست میزنید از روی خوشحالی و فرح بکشتن بزرگان این داریه و در شایسته

عجیب تر و غریب تر است از امر صحاب کف و رفیق شخص دیگر نقل کرده که در شبیکه مبارک آن مولانا در کوفه بردستی او بجهت بودند و دیدم که این آیه مبارکه تلاوت میزد که **فَلَا يَحْتَبِنَ اللَّهُ غَا فَلَاحَتْمَا بَعَدَ الظَّالِمُونَ وَسَبَّحُوا الذِّينَ ظَلَمُوا الْحَقَّ مُنْقَلِبًا بِنُفُوسِهِمْ لِيَعْلَمَ مَنْ كُنَّ خُدَاغًا** از آنچه ظالمان میکنند و زود باشد که ظالمان بدینند که جایگاه ایشان بجا خواهد بود و جمیع نقل کرده اند که چون سر آنحضرت را در بازار کوفه آوردند شروع نمودند با خواندن سوره کف را خواندن تا اینجاکه **إِنَّهُمْ قَتِيلَةٌ أَمْوَاتٌ يُعْمَدُونَ فَنَدَّمْنَا هُمْ هَدْمًا** و چون روز دیگر شد این زیاده در قصر دارالامان نشست و مردم را بارعام داوه پرندگان سزاوار عصمت و جگر شکنان حضرت را بروش اسیران در مجلس آن بی ایمان در آوردند و هر کس

ان بکسان را با دوستیست	با حال پرمان با بال حسنه	در مجلس او وارد نمودند	جوقه بچوقه دسته دسته
بازو سبازو کردن بگردن	هم چون کزبان در بند بسته	سیلی یکی را رخ سیر کرده	تا از آن یک را سخنان بگفته
از پایکی را عخلال فتنه	وز سر یکی را محجر گیسنه	از ملک شادی یکت پاکشیده	وز جان شیرین یکت ویشته
ال رسالت با غم ستاوه	ال ضلالت خرم نشسته	سجاد بیکس از ورود اندوه	از قید سستی یکباره رسته

بنا بر بعضی روایات آن بکسان با سرهای شهیدان و روز بعد مجلس این زیاده بیاد آوردند آه مانند بدکان و کزبان و خزان هر دو حضرت آل عمار را مجلس نامحرمان و ناکسان در حالتیکه بارعام داوه بودند حاضر نمودند **مَنْ خَجِرَ الزَّهْرَاءَ إِنَّ بَنَاتَهَا كُنَّ قُرْبَتِ بَيْنَ طُعَانَتِهَا وَبَنَاتِهَا كُنَّ قُرْبَتِهَا** که خبر دهد فاطمه زهرا که دخترش را ظالمان و طایفیان سوا می در میان خلق نمودند **بَا فَاظِمَ الزَّهْرَاءَ فَوْجِي وَانْدَبَ اسْرَالِي فِي اشْرَاكِي عَدَايَا** ای فاطمه برخیز و نوحه کن بر سیرت که بقید بندولت و دشمنان افتاد اند بروایتی زینب خاتون پیش از ایران وارد شدند و بر آن طعون سلام کردند و کسی التفات نفرموده فرستند و بگوشت نشسته و کزبان و درش را گرفتند شیخ طریقی گوید **تَخَفَى بَيْنَ النَّسَاءِ وَكُنَّتْ وَجْهَهَا بِحُجَّتِهَا الْإِنْفِاقِهَا مِنْهَا عَلِيَا حَضْرَتِ زَيْنَبِ خَاتُونِ خُورَا وَرِمَانِ كَزْبَانِ وَرِمَانِ** زمان پنهان میزد و روی شریف خود را با سینه مبارک می پوشید زیرا که مقصود او را برده بودند و طعون رسید کسیت این زن گفتند زینب و حتر امیر المومنین علیه السلام و بروایتی دو مرتبه پرسید جواب نشنید و در فقه سوم یکی از کزبان گفت **هَيْهَذَا زَيْنَبُ بِنْتِ عَلِيٍّ كَيْتِ بِنِ رُوَا** باو کرد و گفت بحق جدت رسول خدا که با من تخم کن فرمود چه میخواهی از من و حال آنکه مرار رسو کردی آن طعون بعضی از من خرفات که گفت بر کفر صلی خود بود و گفت مثل آنکه گفت **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكَ وَكُنْتُ لَكَ وَالْكَذِبُ حَادِيْكَ** یعنی همه که خدا را که شمار رسو کرد و شمارش و دروغ شمار اظا هر گردانید جناب زینب خاتون اب یاورد پس فرمود **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اشْرَكَ مِنَّا بِنْتِي عَلِيٍّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَطَهَّرَنَا مِنَ الْجَنَسِ طَهْرًا اِيْمَانًا فَتَضَخَّ النَّاسُ وَبَكَدَتِ الْفَاعِلُ وَهُوَ اَنْتِ يَا عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّ رَسُوْلِهِ** خدایا که ما را کرامی داشت پیغمبر خود و ما را پاک کرد از جنس گناه و شک رسو میشد و کفر فاسق و دروغ نمیکرد و کفر فاجر و توفی آن ای دشمن خدا و رسول خدا پس آن طعون گفت **كَيْتِ رَأَيْتَ شَعْرَةَ اللهِ بِلَحْيَتِكَ وَاهْلَ بَيْتِهِ** یعنی دیدی که خدا چه کرد با برادر تو و اهل بیت او انعم صوم فرمود ای سیر زنا و خداوند بر او مقدر و مقدر فرموده شهادت را پس باضی بقضا عا و شد و سر تسلیم و رضای پیش آنکند و روانه محل قتل و دفن خود و بدرجه رفیع شهادت فایز گردید و ندیدم از ایشان مگر نیکی و سعادت شهادت و جد و پدر ما را ازین حالت خبر داده بودند و **سَبَّحَ اللهُ بَيْتَكَ وَبَدَنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و **اِنَّ لَكَ بِاَعْدَاؤِ اللهِ لَوْ فِئًا فَاسْتَعِدَّ لَهُ جُؤَابًا وَاَنْتِ لَكِ اِي سِرِّ جَارِ عَقْرِبَابِ** است که خدا را ترا با ایشان جمع نماید روز قیامت تا با تو مخاصم کند و آنوقت ترا معلوم خواهد شد که فتح و غلبه گرا باشد پس مستعجاب باش و کجا

در بیان مردم و ملک در دست کزبان

وَيَجْتَهُ كَسُودَا الصَّبِغِ فَلْيَنْصَلِ بِهِ الْخَضَابَ وَجَهَهُ كَدَائِرَةِ الْقَمَرِ وَالرَّيْحَ تَسْبِيحِيَّةً عَسِيًّا وَتَسْبِيحًا لَمْ يَكُودِ مَكُودِي مَعْدِي بِسُورَةٍ
 بر سر نیزه بود می آوردند و پیش از همه سر از زمین سیدالشهدا بودند آن سرانند ماه تابان میزدند و شبیه ترین خلق بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین
 شریفش سیاه بود و اثر خضاب از پدیدار و از زیدین باورش مبارکش همین سیاه میل میکرد و ناکا در غیب خاتون نظرش بر آن سپر خون افتاد و خورشید
 و ناله بر آورد و از درودل سرخورد چنان بر چوبه محل نو که سر مبارکش شکست و خون از آن جاری شد حتی در آنجا اللهم تجتجج من تحت قناعها
 نا آنکه از زیر مقنعه اش خون جاری شد پس آن سوز دل شاره بر سر مقدس حسین علیه السلام کرد و گفت باهبلالا ایستتم
 كَمَا لَا قَالَ خَسَفَهُ فَلَيْدِي عَزُوبًا مَا قَوَّمتُ بِمَاسْقِي قُوَادِي كَانَ هَذَا مَقْدَرًا مَكْتُوبًا اِی ماه فلك
 است و خلافت که طالع شدی و بدیده کمال رسیدی و از جور شرار غروب کردی من هرگز این خیال را نمیکردم که مقدر شده باشد که تو کشته
 شوی و در ابرشتر گویند با اچن قلبك شفیق علینا ما له قد متی و صاد صلیت اسی بر آوردل تو مهربان بودی

چه واقع شده است که بر ما رخسار کنی	لم یوفه یلمیسی جز از حالت	نداری غم مگر از غربت	همی بسنی مگر اطفال خود
زنجبیر و بکند و بندها	چرا ما را چشم انداختی تو	گرفتا چنین غم خستی تو	نبودی یو فاهم که بر او
بیا و باش نهی حال خود	بیا بنگر چنان خور و خیریم	بیا بنگر چنان زار و آیریم	بیا و بر عیال خود نظر کن
ترخم بر عیال در بدر کن	ز حال عابدین زار بیا	بپرس ای کشته شمشیر کفار	بیا بنگر چنان زار و دلگیر است
شش مجروح و بی تاب و علیل است	بی دل داری ای شاه فرسوده	بر اطفال یتیم خوش رود	عزیت ابا حنیف ابا خدیج

و تخری فقد تک یا سناج با عجا اچن این الرسول الذاب حینی حلولک فی الزاب الاظلامی پناه من و اسی آمد و خیره
 من و فخر من حکم که ترا کم کرده ام ای برادر جان و ای فرزند رسول خدا شهادت تو و خوابیدن تو در خاک بدن مرا کا هید مقدوس الخلیل
 مِنْكَ خَقَالَ حَى وَضِيضَ الصَّدِيدِ ظَلَمًا يَا خَرَابِ اسی برادر که بدن ترا مال تم بهان نمودند و بهان بردن تو تا ختنه تا آنچه بهان
 بدن مبارکت را ریزه ریزه کرده اند الا با سید امینت انکي و یسعدن الحمام علی البکاء اسی آقای من همیشه بر تو میگویم
 و مرغان بگریه یاری من میکنند اچن هذا امة ذات صون و تخن شاق جهل یا الفلا اسی برادر اینک زمان نبی تم
 در سزار و دانهایت طیمان نشینند و ما را برهنه در بیابانها میگردانند آنها و سزار دهای خود آسوده خاطرند و ما را با سیری از سزار دهای
 خود بیرون آورده اند کاشند من بنات الیخ کنی و قضیب بالشیاطیل الاخطاء اسی برادر جان کویا ما دختران خطا و زنگباریم که تارنا
 بر ما زود وجود و جفا بر ما کردند این سخنان آن نور دیده امیر مومنان خروش و افغان از حاضران برآمد و در اخبار رسیده که هرگز از نظر بر سر
 مطهر امام علیه السلام می افتاد از سطوت و هیبت او متوحش و سپوش میشد و سر او در میان سرها مانند خورشید تابان در میان ستارگان
 میزد خورشید و نور آن در و دیوار کو فرار روشن نموده بود زیدین ارقم گوید که من در غرغه خانه خود نشسته بودم ناگاه صدای غوغای مردم
 بلند شد چون سراز غرغه بیرون کردم دیدم سرفا فی چند بر سر نیزه کرده اند و سری در آن میان مانند ماه تابان درخشان است چون نیک
 نگاه کردم دیدم سر مبارک امام حسین علیه السلام بود و چون مقابل غرغه من رسید آن غرغه روشن گشت پس دیدم که لباسی مبارک
 حرکت میکند چون کوش فرود آیم شنیدم که سوره کهف تلاوت میفرمود و بدین آیه رسیده بود اَم حَسِبْتُمْ اَنْ اَخَذَابُ الْكُفْرِ هِيَ
 کافرا من ایا تینا حجبا از دهشت و هیبت آن حال موی بر اعضای من ریش شد و کفتم یابن رسول الله سجد قسم که امر تو

عجیب نزد غریب تر است از امر صحاب کرم و قسیم و شخص دیگر نقل کرده که در وقتیکه مبارک آن مولانا در کوفه بروختی او بجنبه بود و دیدم که این ایام مبارک
 غارت میزد که فلاحتین الله خافلا عتصا صملا الظالمون و سبعلم الذین ظلموا ایق منقلب ینقلبون یعنی کمان کمن که خدا غارت
 از آنچه ظالمان میکنند و زود باشد که ظالمان بدینند که جایگاه ایشان بجا خواهد بود و جمعی نقل کرده اند که چون سر حضرت را در بازار کوفه آوردند شروع
 نمود با از طبعه سوره کهف را خواندن تا بانجا که انهم فیتة امنوا یرتبه و قد ذناهم هذک و چون روز و یکشنبه این زیاد در قصر دارالامان
 نشست و مردم را با رفاه داده بود کسان سزای عصمت و جگر شکنان حضرت را بروش اسپران در مجلس آن بی ایمان در آوردند لکن

ان بکسان را با دست بسته	با حال برمان با بال خسته	در مجلس او وارد نمودند	جوق سجده دست بسته
بازو سباز و گردن بگردن	هم چون کز آن در بند بسته	سیلی یکی را رخ سپهر کرده	آزار نه یک را سخنان نیکه
از پایکی را عقال رفته	وز سر یکی را معجز گیسو بسته	از ملک شادی بکت پاکشده	وز جان شیرین بکت ویشسته
ال رسالت با غم ستاده	ال ضلالت خرم نشسته	سجاد بیکس از دور و اندوه	از قید سنی یکباره رسته

بنا بر بعضی روایات آن بکسان ابا سربای شهیدان دور و بعد مجلس این ریاضی پیدا آوردند آه مانند بندگان و کثیران و خیران
 و عزت ال عبارات مجلس ناخرمان و ناکسان در حالتیکه با عام داده بودند حاضر نمودند من غیر ان بناتینها کثرت
 بین طغنائها و بنتا کیت که خبر و پد فاطمه زهرا که دخترش را ظالمان و طاغیان رسوای در میان خلق نمودند بنا فاطمه ان تهر آه و خوچی
 خاندن ان اشرا الشکر علیها ای فاطمه بر خیز و نوحه کن بر هیرانت که بقید بندگت دشمنان افتادند بروایتی زینب خاتون پیش از
 ایران وارد شدند در آن ملعون سلام کردند و کسی التفات نفرموده فرستند و گوشه نشینند و کثیران دورش را گرفتند شیخ طریحی گوید که
 تحقیر النساء و کثرت وجهها بکسها لایق فیناعها اخذ منها علیا حضرت زینب خاتون خود را در میان کثیران و
 زمان پنهان نمود و روی شریف خود را بکسین مبارک می پوشید زیرا که مقصد او را برده بودند ملعون پرسید کیست این زن گفت زینب
 دختر امیر المومنین علیه السلام در روایتی دو مرتبه پرسید جواب نشنید و در دفعه سوم یکی از کثیران گفت هذی زینب بنت علیت پس رو را
 با کرد و گفت بحق جدت رسول خدا که با من تخلم کن فرمود چه میخواهی از من و حال آنکه مرار سوگردی آن ملعون بعضی از مخرجات که شرف
 بر کفر اصل خود بود و گفت مثل آنکه گفت الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و الذی احادینکم یعنی حدیثی که شما را رسوا کرد و مبارکشت
 و دروغ شما را ظاهر کرد و زینب خاتون ناب نیارویس فرمود الحمد لله الذی کرمنا بنبی محمد صلی الله علیه و آله
 و طهرنا من الریح تطهیر الایمان بفضیح الفاسق و بکذب الفاجر و هو انت یا عدو الله و عدو رسول الله و عدو ما را که ارامی داشت
 پیغمبر خود و ما را پاک کرد از جنس کناه و شک رسوا میشود مگر فاسق و دروغ نیکوید که فاجر و توفی آن ای دشمن خدا در رسول خدا پس ملعون
 گفت کف رب انت ضلع الله بلحیک و اهل بیته یعنی دیدی که خدا چه کرد با برادر تو و اهل بیت او انصوم فرمود ای پسر زنا و خداوند
 بر او مقرر و مقدر فرموده شهادت را پس با ضی قصاص او شد و سر تسلیم و رضا به پیش افکند و روانه محل قتل و دفن خود بدرجه رفیع
 شهادت فایز گردید و ندیدم از ایشان کز یکی و سعادت شهادت و جد و پدر ما از این حالت خبر داده بودند و سبوح الله بیدتک
 و بینهم یوم العیمة و ان لک باعدوا الله لحقنا فاستجد له جوابا و انت لک ای پسر جازع عقرب هست که خدا را
 ترا با ایشان جمع نماید روز قیامت تا با تو حاضر کنند و آنوقت ترا معلوم خواهد شد که فتح و غلبه گرا باشد پس مستعد جواب باش و کجا

در بیان مردم و ملک و دست کثیران

وَبِحَبْتِ كَسْوَةِ الصَّيْحِ قَدِ انْقَضَى بِدِ الْخَضَابِ قَهْمُهُ كَدَاثِرَةِ الْقَبْرِ الرَّيْحِ نَلْبِجَتِ عَمِيًّا وَشَمَاكَ اسْمُكَ يَكُونُ بِدِمْ هَجْدِ سُرُورِي
 بر سر نیزه بود و می آوردند و پیش از همه سر از زمین سیدالشهدا بودند آن سزا نماند تا بان خمشید و شبیه ترین خلق بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و می است
 شریفش سیاه بود و از خضاب از او پدیدار و از زردین باورش مبارکش همین بسیار میل میکرد و تا که در نوبت خاتون نظرش بر آن سر پر خون افتاد و در گوش
 و ناله بر آورد و از در دل سر خود را چنان بر چوبه محل زد که سر مبارکش شکست و خون از آن جاری شد حتی دانستند اننا اللدم نتخرج من تحت قناعها
 تا آنکه از زیر مقنعه اش خون جاری شد پس آن سوزن اشاره بر سر مقدس حسین علیه السلام کرد و گفت یا هیلالا ایستتم
 كَمَا لَا فَالَهُ خَسْفُهُ غَابِدِي غُرُوبًا مَا قَوَّهَتْ بِاسْتَفْقِي هُوَادِي كَانَ هَذَا مَقْدَرًا مَكْتُوبًا اِي مَا هَكَذَا
 امانت و خلافت که طالع شدی و بدرجه کمال رسیدی و از جوهر شرار غروب کردی من هرگز این خیال را نمیکردم که مقدر شده باشد که تو کشته
 شوی و مرا بر شتر سوار کنند با این قلبت شفیق علینا ما لاه قَدَمَتِي وَصَادَ حَبْلِي يَا اِي بَرَادِرِوَلِ تُو عَرَبَانِ بُو دُو بَرَا

چه واقع شده است که بر ما رحم کنی	لَمَوْفَعِ غَيْرِي حِرَارِ حَالَتَا	نداری غم کمر از غربت ما	می بینی مگر اطفال خود
زنجبیر و کند و بند اهدا	چرا ما را ز چشم انداختی تو	گر فراقین غم خاستی تو	نبودی یو فاحس که برادر
بیا و باش نهی حال خود	بیا بگر چنان خوار و خمیریم	بیا بگر چنان زار و سریم	بیا و بر خیال خود نظر کن
ترحم بر عیال در بدر کن	ز حال عابدین زار بسیار	پرس ای کشته شمشیر کفار	بیا بگر چنان زار و دلگیر است
من مخرج و بی تاب علی است	ای دلدار می ای شاه فرسار	بر اطفال یتیم خویش پروا	عریب ابا حنیف ابا ذریع

وَقَدْ نَجَّيْتَنِي يَا سَنَابُكَ يَا حَبَابُكَ اَخِي بَابُ الرُّسُولِ اَذَابُ حَبِيْبِي حَلُوْكَ فِي التَّرَابِ لَظَاهِي نَاهِ مِنْ وَايِ امِيْدٍ وَخَيْرُهُ
 من و فرزندم حکیم که ترا کم کرده ام ای برادر جان و ای فرزند رسول خدا شهادت تو و خوابیدن تو در خاک بدن مرا که امید و دلجوئی لعل
 مِنْكَ فَخَالَجْتَنِي وَصَبِيضُ الصَّنَدِ ظِلًّا يَا قَرَابِي اِي برادر که بدن ترا با مال تنم بهمان نمودند و بهمان بر بدن تو ما خفتند تا آنکه شما
 بدن مبارکت را ریزه ریزه کردند الا با سبب امست آبکی وَبَعْدَ نَ الْحَمَامِ عَلَى الْبَيْتِ اِي آقای من همیشه بر تو میکرم
 و مرغان بگریه یاری من میکنند اَخِي هَذَا اَمِيَّةُ ذَاتِ صَوْنٍ وَتَحْنُ نَشَاؤُ جَهْلًا بِالْفَلَاحِ اِي برادر اینک زمان نبی است
 در سر پرده در نهایت طمیان نشسته اند و ما را برهنه در میانها میکشند آنها در سوزنهای خود آسوده خاطرند و ما را با سیری از سر پرده
 خود بیرون آورده اند کافران بنات آری نجیبی وَتَضَرَّبُ بِالسَّبَابِ بِالْاِظْطَاءِ اِي برادر جان کویا ما و خزان خطا و زنگباریم که تارها
 بر ما زدند و جور و جبار ما کردند ازین سخنان آن نوری دره امیر مومنان خروش و افغان از حاضران برآمد و در اخبار رسیده که هرگز نظر بر سر
 مطهر امام علیه السلام می افتاد و از سطوت و هیبت او متوحش و بهیوش میشد و سر او در میان سرها مانند خورشید تابان در میان ستارگان
 میدرخشید و نور آن در دو دیوار کوفه را روشن نموده بود زین ارقم گوید که من در غره خانه خود نشسته بودم تا که صدای غوغای مردم
 بلند شد چون سر از غره بیرون کردم دیدم سرانی چند بر سر نیزه کرده اند و سری در آن میان مانند ماه تابان درخشان است چون نیک
 نگاه کردم دیدم سر مبارک امام حسین علیه السلام بود و چون مقابل غره من رسید آن غره روشن گشت پس دیدم که لبهای مبارکش
 حرکت میکند چون گوش فرا دادم شنیدم که سوره کاف را تلاوت میفرمود و بدین آیه رسیده بود اَمَّ حَبِيْبَتَانِ اَخْتَابِ الْكَلْبِ وَالْقَبْرِ
 كَانُوا مِنْ اَيَاتِنَا حَجَبًا از دهشت و هیبت آن حال موی بر عیالی من ریخت شد و کفتم ای بن رسول الله سجد قسم که امر تو

بر سینه که حسین خوش لب و دندان بوده ای ابا عبد الله چه زود پیر شدی و بر روایت ابن نما و ابن جوزی که از انس بن مالک روایت کرده اند
آن ملعون و فیکه چوب بلب و دندان شریف حضرت میز و من گفتم سجد قسم که بسیار عمل فقهی را ترکب شده لَقَدْ دَأْبَتْ دَسْوَالَةُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَقِيلٍ مَوْضِعَ قَضَيْبِكَ هُزْأَةً خُودٍ وَوَيْدَمَ كَمَا رَسُولُ اللَّهِ هَاهُنِ بِوَضْعِي بِرَأْسِ لَوْ جُوبٍ مِيزَلٍ بُوَسَّ مِيلَادٍ وَوَرُوَيْتُ دِكْرًا رِزْدِيْنَ لِقَمِ
که از صحاب رسول خدا بود حضور شست چون آن بخیالی و جبارت را دید با ملعون گفت اَرْفَعُ قَضَيْبِكَ عَنْ هَاهُنِ الْكُفْبَيْنِ جُوبِ خُودٍ اَزْزِيْنِ لَهَا
بر دار قسم سجدائیکه شرکت نکرده و که تقدیر پیغمبر خدا این لهارا بوسیده که حصافه توان کرد پس صد اکره و ناله بلند کرد و این را با و گفت خدا تو را بگریه بیاگر میکنی
که خدا با فتح داده اگر سر و حرف نبودی کردنت را می نمودم و بروایت دیگر زید گفت حدیثی از برای تو گویم ازین بالاتر روزی رسول خدا را دیدم که حسن
بر زانوی رست و حسین بر زانوی چپ خود نشانیده بود و دست بر سر ایشان بکشید و گفت اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتُوْدِعُكَ اَیَّهَا صَالِحُ الْمَوْجِبِ
خدا یا من ایثار با نانت بسیارم و بشا پستان از مؤمنین ای سپریا و نیکو محافظت نمودی امانت پیغمبر را پس زید از پیش آن ملعون برخواست و صد را
بگریه بلند کرده و میگفت ای معاشر عرب بعد از امروز همه شما با ذلیل شدید و محکوم گردیدید و ای بر احوال شما فرزندان فاطمه را کشید و پسر مرغان را
بر خود امیر کردید تا یحییان شمار اقبل رساند و شمارا به سنگی کبر و در رضی شدید بملت خود و در با و از رحمت خدا کسی با این رضی شد ایستاد گفت و
از مجلس آن ملعون بیرون رفت گویند که چون سید الساجدین علیه السلام را وارد آن مجلس کردند این زیاد ملعون چاشت زهر مار میکرد و قسم حقیقی
بدعای آن بزگوار چون آن با بخار را بست فحاشی کرد و حشیش او را بجهت سید سجاد علیه السلام فرستاد و وقتی آوردند که حضرت چاشت میل نمیداد
مجلس بعد از آن آن مجلس این زیاد ملعون گفت که در از گفتگوی این قوم خلاص کنید پس امر کرد که آن بکسی از ابرو بند بجا که در کنار مسجد اعظم کوفه
بود و روایت ابی نعیم امر کرد تا حضرت امام بن العابدین علیه السلام را در محل و زنجیر کشیدند و باز آن بر دند برندان را وی گوید که من ایشان
بودم بگو چه نگذشتم مگر آنکه او را محظوظ نمودم و زین دیدم که مشاهد حال آن سیران آمد بودند و طپانچه بر سر روی خود میزدند تا آنکه آنها را رساندند
مجلس قضی و این قضیه علیهم السلام پس ایثار برندان محسوس کردند و برایشان تنگ گرفتند و بروایت سید بن طاووس نیک خا و گفت
که لا یَدْخُلُ عَلَیْنا عَرَبٌ یَوْمَئِذٍ اِلَّا اُمٌّ وَاَوْلَادٌ یَمْلُکُوْنَ فَاتَمَّ سَبْعَ سَبْعِیْنَ کَمَا سَبَّیْنَا ذَیْ اَزْقَبِیْ عَرَبٌ بَرَزُوا نَابِیًا مَرَّ کَرِیْمًا کَیْ اَسَیْنَا
تیر مثل ما سیر شده بود و شیخ مفید و شیخ طبرسی با اختلاف لفظ روایت کرده اند که روزی که آن حرامزاده امر کرد که سر مقدس آن حضرت را بر سر نیزه کنند
کوچها و بازارها در قبایل کردند تا همه مردم ببینند چون مبارک است آنجا و داخل بازارها آوردند در بالای سر آن با تعلق ندا داد و با از طبع خود
که دَأْسُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّةُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى قَتْلِهِ بَرِّ فَتَجْعَلُ جِهًا غَرِيبًا وَعَيْبًا كَمَا كَرِهْتُمْ وَرَضْتُمْ وَبِطَرِيقِهِ تَجْعَلُ جِهًا غَرِيبًا وَعَيْبًا كَمَا كَرِهْتُمْ وَرَضْتُمْ
بر مسلمانان بر نیزه کردند و المسلمون یبیطرون و یجمعون لا ضار یمنهم و لا متوجع و مسلمانان آزادی بند و می شنوند و هیچ
زاری و جرح نمیکند و دل کسی بدو نمی آید و از خوف این زبان بچکس از اهل کوفه بنزد ایشان زد و نمی ناید و گویند اول سری که بر نیزه جفا کردند پس
مبارک نور دیده زهر اجاب سید الشهدا بود جارت بن و کینه که من از جمله کسانی بودم که مبارک آن حضرت را دیدم شنیدم که سوره مبارکه کوفه تلاوت
تعب کردم و فکر میکردم که سر بریده چگونه تکلم نماید ما کاش می دیدم که فرموده باین و کینه اما عِلَّتْ اَنْ مَعَاشِرَ الْاَیْمَةِ اَحْبَاءُ عِنْدَ بِنْتِ
تَزْدُ حَوْتَ اَیْمَانِیْ اَلَا اَمَانٌ هَمِیْشَهْ زَمْدَهْ بِاَشِیْمِ و در زور پروردگار خود روزی میجویم چون این را شنیدم فحتم زیاد تر شد و دل فتم که نباید که این
مقدس در دست این جماعت بد عاقبت باشد که با او این شخص را و او را از ایشان این سر میزدیم تا که فرموده باین و کینه اَلَمْ یَسْ لَمْ اَلَمْ اَلَمْ اَلَمْ
سَبَّیْ اَسْمِیْ بِرُکْبَهْ بَايْنِ فَلَکَ کَرِهَ رَاوَجَا هَمِیْ اَبْتِ و ترا میسر نخواهد شد و بخشن این کرمه خون مرا عظیم رست اگر دانید من کجا را به چه میگویند

تو انی گفت جواب این فعل شنیع را ای پسر مجانی هیچ میدانی که چه کار کرده هستی و همه را خاندان نبوت را کشتی و اصل و فرع شجره بوستان رسالت را قطع کردی

اگر این باعث شغای عیدت نیست پس وای بر تو پس آنجا کلمه شنیع غالب

زبان برکش و از برای مقال

همی روشن ای از تو یزدان چشم

همی بوسه میداد بر خجرا

ز قتل حسین از ترا هست چشم

حسین است آنکس که پیغمبر

در اغوشش انسان که جان میکشید

در اوقات این زیاد در غضب شد و کویا حکم نقل علیا جناب زینب نمود پس عمرو بن حرب مخوفی از جا برخاست

و گفت ایها الامیر بکفرتان تا تم زده مواخذه معقول نسبت بخصوصی که از وطن و دیار آواره و بسکون برود غریب و بیکی که قمار و مصیبت برادران

دو برادر زادگان مبتلا باشد و با وجود این اسباب و هاس او را بغارت برده باشند و بان غربت این ذلت او را اسپر کرده باشند و شهر شهر و دیار دیار برده

باشند این زیاد از سر قتل وی در گذشت و باز روی نخس خود را بجناب زینب خاتون فرمود گفت قتلت که دل و عظمت خردی و اجتنابت اصلی

فان کان هذا شیفاؤک فقد استقیست بزرگ در کشتی و اصل و فرع ما را زنده خستی اگر شغای تو با این حاصل شد پس شغای قتی از سخنان

فصاحت تو اما انهم صمد هر دو جهان این زیاد بی ایمان روی خود را باهل مجلس کرد گفت هیذه سجاة و لقد کان ابوہ تجاعا شاعرا

یعنی این زن عجب فصیح و بیخ بود کلمات او بیخ است و پدرا و نیز فصیح و بیخ بود و شاعر بود و سخنان بیخ و قافیه و نیکو میگفت پس آنجا برویت

این طواوس متوجه سید سجاوشد و گفت ای جان بیار کیست گفتند این علی بن الحسین یا خدا داشت حضرت فرمود کان

یا آخ شیخ علی بن الحسین تنکد الشا بر اوری دشتم که نام او علی بن الحسین بود مردم او را کشته گفت بکه خداست حضرت فرمود الله

بنوق الانفس حين موتها وان الله ان له مطالب يوم القيمة بجا قسم که در قیامت کسی خواهد بود که مطاب

کند خون بر او دم علی را تلوعون در غضب شد و امر نقل آنحضرت کرد و بروایتی چون این زیاد مخرافات بسیار بعلیا جناب زینب خاتون گفت حضرت

براشت و فرمود تا یکی برده حرمت عمره اگر امیدری در میان کسانی که او را می شناسند و کسانی که نمی شناسند آن ولد الزنا آنوقت خشم کرد و گفت این

پسر را بد قصه برید و بر او شش طحی سارید جلادان که ایست وی کردند اهل بیت بکس مضطرب شدند و از جا برآمدند و فریاد و اغریاه و واچله و و علیا را آوردند

ز آب دیده خاک را کردند کل

همچا که در زمین کر بلا

آزاد از آن قصه شان شد زخم دل

گاه قتل خامس آل عبا

تانه شد داغ حسین و یاوران

دست از دل سر بر سر داشتند

بر دل آن بکیان زان کافران

نال و فریاد و شیون داشتند

زینب خاتون و وید بان سید مظلوم بسیار حسید و فرمود والله لا افارقه وان قتلته فاقتلنی معه بجا قسم که از وجدان میسوم مگر که

مرا با او بکشی ای پسر مجانی هنوز از کشتن اهل بیت پیغمبر سیر نشده و خونمانی که با حق از ما رنجی ترا کفایت کرد که حال منجواهی این طفل را بقتل رسانی ای پسر زنا

از اهل بیت رسالت همین یک طفل باقی مانده و بجهت ما بکیان بغیر از محمدی نیست پس اگر میجو احمی که او را هم شهید کنی نخت بر کیش آنحضرت فرمود ای

عمر ساکت باش تا من جواب او را بگویم پس فرمود ای پسر زیاد آیا مرا بقتل قیسانی که نمیدانی که کشته شدن در راه خدا عادت و عبادت است و در یافتن

شما و آرزوی و کرامت است پس آن ملعون کس نمی ترا بشان نظر کرد و سر بریز نخواست و گفت عجباً للرحیم بخدا که می شنیدم که دست میداد زینب که اگر

من علی بن الحسین را بکشم او را نیز بکشم پس امر کرد و دست از او برداشتند شیخ مفید ذکر کرده که چون سر مقدس سید الشهدا را وارد مجلس آن ملعون بی

ایمان کردند و در برابر آن ملعون نهادند نظر بر آن سر منور میکرد و قسم میزد و چوبی بردست داشت و در لب مبارکش اشاره میکرد و بعضی گویند که

آن سیدین چوب را در لب و دندان حضرت نیز و بروایتی با چوب لبهای با زمین حضرت را از یکدیگر جدا میکرد و میگفت ان الحسین حسن الصفاک

و خروش آمدند بوسطه قتل عثمان پس رفت بسوی مسجد و خطبه خواند و بعضی از بدیایات گفت و در آخر اظهار عدم رضا از کشتن جناب سید الشهدا نمود
و گفت و لکن چکنم با کسی که شمشیر کشیده میخواهد ما را بکشد مگر آنکه او با کشیم عبدالله بن ثابت برخواست و گفت لو كانت فاحشة حقة و دانت رأس
الحیة لقتلته اگر فاطمه زنده بود و سر حسین را میدید بر اینه میکشید و میخروشید ملعون است بر پیش زوهت ما حقیقم از تو باطله مدرا و تخم ماست شوهر او
بر او را و فرزند او فرزند ماست اگر فاطمه زنده بود بر او میکشید و حکمش بسوخت و لکن قائل اورا ملاست نمیکرد و شیخ مفید میفرماید که چون خطبه را خواند
و آنخبر در مدینه منتشر شد مصعبی عظیمی در بنی هاشم برآمد و در خانهای خود ماتم مظلوم را بر پا کردند و زمین و خر عقل با خواهرش مویها پریشان
گروه شیون میکرد و در زمین میگفت **مَا ذَاتُكُمْ لَوْنِ أَتَقَالِ النَّبِيُّ لَكُمْ مَا ذَاتُكُمْ لَوْنِ النَّبِيِّ لَكُمْ مَا ذَاتُكُمْ لَوْنِ النَّبِيِّ لَكُمْ مَا ذَاتُكُمْ لَوْنِ النَّبِيِّ لَكُمْ مَا ذَاتُكُمْ لَوْنِ النَّبِيِّ لَكُمْ**
أَسَأَى وَبَنَاتِهِمْ ضُرُوبًا بَدِيحًا مَا هَذَا لَجَزَائِهِ إِذْ ضَعُفَ لَكُمْ أَنْ تَخْلُقُوا فِي بَيْتِهِ فِي ذَوْبِ رَحِمِهِ ه

ایا چه جواب خواهید داد و غیره راستیکه سوال کند شما که بعد از من اهل بیت من چه کردید بعضی را میگردید و برخی را کشتید این بود بر او فرود رسالت من
و نصیحت و وصیت من بشما در باره خویشان و نزدیکانم کی از آنرا کردی ای عبدالله جبر آمد و جگر کشته شدن فرزندان او را با و داد و گفت آنقدر تا آنجا
را چون یکی از غلامان دیگرش گفت ما این بقیه را از حسین داریم عبدالله او را دشنام داد و گفت ای ابا زبرجی حسین مثل این کلام میگوید بجز آنکه
من خود میروم جان خود را فدای آن مولا مینموم و همین دل مرا تسلی میدهد که ایسا را با پسر عمم کشته اند و جان خود را فدای او کرده اند و ما یاری نمودیم
پس روگردانم و گفت منت خدای را که اگر خودم نبودم و جان ثاری برا حسین علیه السلام نکرده فرزند ما می بود که در راهش جان ثاری کشته اند تا
زنی که گمان با نوحه و فغان و دخل خانه ام سلسله لمو لطف

سور سینه خیر النساء است	رسید و گفت که کشتند نور صحبت را	کسی نمونده از دوازده برادر و فرزند	بدون چادر و مچهره و جامی و بوم	بخت شمر لعین و شکر کردید	بخوان و خاک تن پاک بشوید	بغیر عابد کاتم بقید باشد و بند	روان بخورد ستم کشته زمین و کوشم
-------------------------	---------------------------------	------------------------------------	--------------------------------	--------------------------	--------------------------	--------------------------------	---------------------------------

ام سلمه چون این خبر جنت را شنید صیحه کشید و دست عم بر سینه گوید و گفت ای مای دیدی که آخر فرزندم کشته شد خدا قبرهای ایسا را بر او برسان
شیخ مفید ذکر کرده که چون خبر شهادت مظلوم بریده رسید دل شب اهل مدینه شنیدند که ما دانی ما میگوید میگفت **أَتَمَّا الْفَائِلُونَ جَهْلًا حِينَا**
أَتَمَّا الْفَائِلُونَ جَهْلًا حِينَا ای مای که کشته اند وی جل حسین را بشارت با و شمار العذاب در زمان **كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَبْكُونَ**
عَلَيْكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَقَتِيلِ قَدْ لَيْسَتْ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَمُوسَى وَصَاحِبِ الْأَجْبَلِ ه همه اهل آسمانها شمار افزین میکنند
و شام ملعون میاشید از قول پیغمبران و صاحب بجا از نظری روایت میکند که او از ابی ربه و او از ابی فضل روایت کرده که در آنوقت در مدینه از
سیان آسمان وزین شنیدند که مادی ندا میکرد که یا من بقول بفضل ال محمد بلغ رسالنا لاینا بغير نوان قتلت نیر ابدی لیسة
ستیدا **خَبَرَ النَّبِيَّةِ مَا جِدَّ وَشَدَّ** ای یکدیگر خایل میاشی بفضل آل محمد پیغام مراد و ستان ایشان برسان و بگو که از شرابی آسمانی
عَالِمَانِ كَسَمْتَهُ ابْنِ الْمُفْضِلِ السَّمَاءِ وَأَرْضَهَا سَبَطَ النَّبِيُّ وَهَادِمَ الْأَوْثَانَ كَسَمْتَهُ فَرَزْدَ كَسِي رَاكٍ وَرَأْسَانَ وَزَمِينَ أَوْ
بِهِمْ تَعْتَلِ مِيدَهُ كَسَمْتَهُ فَرَزْدَ سَمِيرًا وَسَبَطَ شَكْنَهُ بِنَارًا بَكَّتِ الشَّائِقُ وَالْعَنَابُ مَبْدَمَا بَكَّتِ الْأَنَامُ لَهُ بِكُلِّ لَيْثًا

همه عالم از مشرق و مغرب بر او کشتند از هر مخلوقی لمو لطف	از هر قومی با تم سبط رسول	کردند غمناوری کشتند طول	هر کس بطریق خویش افغانی داشت	از عالم حساب همی تا بقول	الالفة الله على القوم الظالمين	الی یوم الدین
--	---------------------------	-------------------------	------------------------------	--------------------------	--------------------------------	---------------

مجلس سبت و یکم در بیان و اسکی اهل بیت از کوه سبام محنت انجام و اتفاقا تیکه در عرض راه روی مرده است

زود باشد که باند قح عمل خود را اذی الاغلال فی اعناقهم التالیة و در بعضی کتب معتبره مرست که ابن زیاد ملعون اهل کوفه را مسجد طلسمی
 قصر خود با ملا عین کوفه و شام مسجد آمده بر فرزندت گفت آن محمد بنی الذی اظلمت النور و اهلک و نصرت اهل کوفه من بنید بن
 معویبه و آشیانه و قتل الکذاب بن الکذاب و در حدیث است که در آن وقت عید بن عقیف از وی رحمت الله علیه که از اخبار شیعه و زود بود و چشم
 چشم در جنت جل چشمش در حرب صفین با نباشده بود و همیشه در مسجد جامع کوفه معکف بود این کلام را که از آن بیدین بدین شنیده است یا در رو
 از جای خود برخواست و گفت ای ابن الکذاب ان الکذاب انت و ابوک و من استعلاک و ابوه باعدوا لله انقلوا
 ابناء النبیین و تنکلون بهذا الکلام علی منابر المسلمین یعنی ای سپر زنا کار بد شکیه در و عکوی سپرد و عکوی توشی و بد تو
 کسی که را حاکم گروه و پدرا که معویبه باشد می دشمن خدا میکشد فرزند پیغمبر را و اینکو نجان میکند و منبر مسلمانان پس چون آن ملعون این شنید شگفت
 گفت که بود کوفه این کلام عید بن نهایت شجاعت و فصاحت گفت ای دشمن خدا و ای ملعون جیایا باقبل میرساند فریه ظاهره انگسی که خدا ایشان
 از هر عیب و نقصی ظاهر و مظهر و پاکیزه کرده است و مع ذلک تو همان میکنی که بر دین اهل می پس گفت که ای سادات اولاد مهاجرین و نصرا که تمام خود را
 از این لعین که لعنت کرده شده است بر زبان رسول رب العالمین ارشادین این کلمات است غضب آن ملعون بسیار زیاد شد و فریاد زد که این کور را
 بگیرد و بزد من آرید چون خواستند که آن سعادتمند بگیرند عیان و اشرف قبیله بنی از و بر خسته مانع شدند و آن خدا پرست را خلاص کرده و
 خود برد پس ابن زیاد ملازمان خود را بگردانی محمد بن شعث روانه و امر کرد که با قبیل از و محاربه کنند پس آن دو فرقه محاربه کردند و جمع کشی گشته شد
 آنجا ملازمان ابن زیاد خود را رسانیدند و در خانه عید بن شکستند و دخل شدند عید بن شعث گفت که شمشیر بر زبان شمشیر او رو دست پر
 و او آن پرورش ضمیر شمشیر با شمشیر خود و میکرد تا آنکه بعد از سعی بسیار او را گرفته بزدان زیاد آوردند ملعون گفت حمد خدا را که ترا نیز مخدول
 ساخت آن پرورش ضمیر گفت اگر چشم و شمشیر تو استی که در بچکت استی در من غالب ای ابن زیاد و گفت ای دشمن خدا چه میکنی در حق عثمان بن عفان
 عید بن اول ما شری بسیار آن بگرد و گفت و بعد آنچه باید و شاید در حق عثمان بیان کرد پس او را نکا پشتمند و بروایت رسیدن ملاوس ابن زیاد را
 بیزید نوشت و خبر داد و با کشتن حسین و اسیر کردن اهل بیت را و نامه نیز بفرستید سعید که والی مدینه بود درین باب نوشت و بروایت رسید
 رحمت الله علیه عبد الملک بن حرث را روانه کرد و گفت که برو مدینه و شہادت کشتن حسین را بفرستید سعید برسان عبد الملک میگوید که من رفتم
 تا مدینه رسیدم یکی از قریش مرا دید و پرسید که چه خبر داری کفتم خبر در نزد امیر است و خواهی شنید آنم و فهمید که خبر خوشی نیست گفت
 انا لله وانا اليه راجعون فیکذا و قد من رفتم تا نزد عمرو بن سعید پرسید که چه خبر داری کفتم خبری که ترا خوشحال نماید هست که حسین
 کشته شد و عیالش هیر شدند آن ملعون گفت پس تو قاصد فتحی برون رود و بگو چای مدینه ناکن من برون رفتم و در کوهها فریاد زدم که
 الا انیکل الحسن الا نهب الحسن چون صدای کشتن حسین در شهر بلند شد و خبر وار شدند دیدم از خانهای بنی هاشم صدای
 شیون بلند شدند و نوحه بخوی آغاز کردند که بخدا قسم هرگز مصیبتی مثل مصیبت آنها ندیده بودم از هر طرف صدای و حسینه و اغریاه بلند بود لعل

یکی میگفت و او از غربت او	یکی میگفت آه از حسرت او	یکی میگفت آه از روی سیر	یکی میگفت آریب چون شد صغر
یکی میگفت فاسم نوجوان بود	رخش روشن چو ماه آسمان بود	یکی میگفت حیفا از خون و جعفر	که کشته گشته اند از تیغ و خنجر
یکی میگفت حیفا از خسرو ناس	جوان نوحه نو میدعاس	در نوح از آن حرمان سر و قاس	که بر پایش از قدش قیامت

عبد الملک میگوید من بر شمشیر سعید بیکه نظرش بر من افتاد و خندید و گفت زمان بنی هاشم بفقان و خروش آمدند همچنانکه زمان با نصرت

در آن آئتها بعضی از پیغمبر را مثل عیسی و موسی حمل معلوم نشد و کسی اطلاع بهم نرسانید و درین آیت حمل حضرت صاحب الامر علیه السلام را کسی نکشت حضرت یحیی و عیسی در کودکی پیغمبر گردیدند نظیرش حضرت امام محمد تقی است و جناب قائم آل محمد علیها السلام که در کودکی صاحب خلافت است گردیدند و در آن آئتها حضرت یوسف گرفتار شد بواسطه زلیخا نظیرش درین آیت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است که بر آنجناب عاشق شدن بدو بود که مانند آفتاب خوش روی بود و چون نظیرش بر آنحضرت افتاد و بی اختیار شد و گرفتار گشت و خود را در خیمه آنجناب انداخت و دست از آنحضرت برنمیداشت و در آن آیه بخت انصاریت المقدس اضراب کرد درین آیت حجاج بن یوسف ثقفی ملعون خانه کعبه را منهدم ساخت و در آن آیت بعضی از بندگان را طول عمر بود مثل نوح و خضر و بعضی از بندگان را نیز طول عمر بود مثل عروج بن عقیق و سامری درین آیت از آنجناب قائم است و از بندگان و جلال ملعون است در آن آیه فرزندان ششماه متولد شد مثل یحیی بن زکریا نظیرش درین آیت حضرت حسین بن علی علیه السلام بود که ششماه متولد شد در آن آیه آسمان خون گریست در آن آیه یحیی درین آیت نیز در مصیبت لب تشنه و مظلوم صحابی که بلا جناب سید الشهدا خون گریست در آن زمان گریه کندگان چند بودند که از آب چشمشان گیاه از زمین میروید و چون آه میکشدند آثر میخفت درین آیت نیز گریه کننده چند بودند مثل فاطمه سلام الله علیها که افتد گریست که اهل مدینه به تنگ آمدند و پیغام دادند که یا در روز گریه کن یا در شب تا مادری که آرام گویم و مانند علی بن الحسین که چهل سال بر پدر بزرگوارش گریست تا اینکه رسیدند که از بسیاری گریه هلاک شود بجا می رسید که یکی از غلامانش عرض کرد وقت سوگم بگذرد گریه میکنی می رسم هلاک شوی و گنه کار کردی فرمود ایما اشکوا بچی و حزین الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون پس فرمود یا نمیکند گشته شدن فرزند فاطمه را که گریه کلوم میگوید در آن آیه یوسف را اسیر کردند و بر بندگان انداختند درین آیت نیز علی بن الحسین را موسی بن جعفر علیها السلام را بر بندگان انداختند در آن آیه سیر حکمی ابجد زن زنا کاری بهیله برود درین آیت نیز حسین ابجدت برید بن موی بهیله برود سیر حکمی در مجلس آن سلطان زالی سخن میگفت حسین بهم در مواضع متعدد و سخن میفرمود و تلاوت قرآن میفرمود و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و در شبها لا اله الا الله میگفت سهل بن سعدی گفت که در کوفه سمرقند آنحضرت آمدیم که سوره کهن میخواند حالتی بر من دست و او که بیاب شدم و غش کردم و بهوش نیامدم کرد در وقتیکه سوره انعام

ظالم اندر همه و عالم رود بود	گر چه بیابد هر کس ظلم گشت	حاصه بر بندگان پاکیزه گشت	ظلم اگر چه بر همه کس بود
ظلم بر وی بیشتر دارد اثر	هر که پای بجهت اندازه است	تا بدان حدش بلند آوازه است	هر که عظم جلالت بیشتر
بر بد و خوب از کمان و از همان	لیکن کس نیست عظمی سخن	در مصیبتها بسان شاه دین	ظلم بس واقع شده است اندر همان
کی دلی را بر کند از غم زجای	لیکن قصه شاه مظلومان حسین	خون کند دلها و بریزد از دین	قصه یحیی و دیگر است
یا بخاطر آورد و اطفال او کی	در که این وقت آنوقت که زار	چون سیران تمار و زنگبار	چون بیاد کسی احوال او
دیده شان پر آب و دل در خطر	نه معینی نه پناه و محسرمی	نه حبیبی نه انیس و بهدمی	میشد از کوفه در شام حراب
بر سوار شتران بی جواز	دست و پاشان زخم از خیمه	در کف دشمن اسیر و درویند	دختران پادشاهان حجاب
یکطرف و نشان زاعدایش	وزر که جانب سر شاه شهید	عاشقان میدید و لبها میگریه	یکطرف خاطر از آن سر پایش
نال آورده اسرار سر می شنیدند	خوبه انصاف کس از انبیا	با کسی از دو و مان اولیا	هر که بنالبد از ظلم برید
وز قضا کس را چنین بود است	پس بدین پایه کسی را در بلای	می نبوده صبر و تسلیم و رضا	دیده این ظلم و ستم هرگز نبوده
			زان سبب عظم مصیبتا می است

و فرمودند هزار و سیار اول بجهت سوال تو بود و دوم بجهت آبروی تو و سیم بجهت آنکه در پیش آمدی و بنوعی زرقی و اینها در حدیث و کبر و اوست که هر چه
 و جل میزند شده و سوال کرد و اگریم ترین خلق پس آن نفع جوید و ما حضرت سید الشهدا را با و نشان دادند و در سجده آمدید که آنحضرت در نماز است و در پیش است
 و گفت لَمْ يَخِبْ لَانَ مِنْ دَجَالِكَ وَمَنْ حَزَكَ مِنْ دُونِ بَابِ عَاثِمَةَ أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمِدٌ أَبُوكَ فَذَكَرْنَا
 فَأَبَى الْفَسَقَةَ كَوْلَا الدَّيِّ كَانَتْ مِنْ وَاللَّذَى كَانَتْ عَلَيْنَا التَّحِيمُ مُنْطَلِقَةً لِعَيْنِي نَبِيكَ وَرَسُولِي حَلَقَهُ كَرِيمٌ بِأَحْسَنِ تَوَكُّسْتُ تَوَكُّسْتُ تَوَكُّسْتُ تَوَكُّسْتُ
 بخشش و توفی محل اعتماد و شکل مردم و پدر تو بود بر طرف کننده فاسقان و کافران اگر دین حق که از پدران تو بر سر سینه نبود ما همه در جهنم بودیم پس
 آن کلبن کستان فتوت و اخلاص آسمان سخاوت و سخاوت چون از نماز فارغ شد بقبضه فرمود که آیا چیزی از مال حجاز مانده است عرض کرد بی چای
 هزار و سیار مانده حضرت برخواست و بخانه مبارکه تشریف آورد و آن چهار هزار و سیار را در درامی خود سپید و دست دریا نوال بازار شگاف بدید
 کرد و خود از حیا و شرم اعرابی در پس و رایت او فرمود خذْهَا قَاتِلِي لِمَلِكِكَ مُعْتَمِدٌ وَأَعْلَمْنَا بِأَنَّ عَمَلِكَ دُونَ مَا شَفَقْنَا
 بگیر این را و عذر مرا بپذیر و معذور دار ما را که ما را بر شفتت و مهربانی میباشد تو کان فی سببنا العذوة عصفاً امست سماءاً عليك
 مُنْذَرَةٌ لَوْ كُنَّ رَبِّهَا لَوْ تَمَّانٌ دُونَ غَيْبٍ وَاللَّكْتُ شَيْ قَلِيلَةٌ التَّفَقُّهُ اِكْرَاهِي حِينَ صَحَّ مِشْعَصَانِي دُونَ تَوَكُّسْتُ تَوَكُّسْتُ تَوَكُّسْتُ تَوَكُّسْتُ
 حق ما را ضایع نکرده بودند و دست ما بپاره چوبی بند بود هر آنکه همان محبت بر تو برش میکرد و لیکن حوادث روزگار امور را متخیر کرد و امید دست ما را
 خالی و قلیل التَّفَقُّهُ کرد اعرابی آن گرفت و گریست حضرت فرمود شاید عطای آنرا کم شمردی عرض کردند و لیکن گریه میکنم که چگونه این دست گریست
 بزین خاک میرود و این چه بگویم و بگویم

خواهم از این دست با شور و نوای	قصه گویم با باب سخا سی	آبرارند آنچنان از غم خروس
نی همی در زندگی این دست بود	بجو و یا صاحب احسان و جود	در همه احوال چون ابر مطهر
بچنانکه بعد گشتن بر ملا	کرد گشته خضم خود عطای	لکه از انگشت هم بر دست
چون براه حق تسلیم داشت	در پیش نکشت با خاتم گذشت	گر چه کرد گشته تری آن مردون
لیک اگر از خود جهان خود بخوای	دست کردن مونی را نکشتن نکای	حدیث جمال العین

و قاصی که شنیدش و لوله در میان انس جان و زر در دربار کان زمین و آسمان می اندازد حکایت آن ساربان بی رحم و ایمان است که پس از نقل
 آن مظلوم بطمع بنذازاری همان دستهای که او و صافش مذکور شد رفت و قطع نمود و کیفیت آن در کتاب بجا و کتاب عوالم چنین مذکور است
 که سعید بن مصیب میگوید که سالی در طوف خانه خدا بودم ناگاه دیدم مردی را که رویش سیاه و هر دو دستش از بدن جدا بود و پرده کعبه چسبیده
 ای خداوندیکه صاحب این خانه مرا بیا مرزا گرچه میدانم که مرا نخواهی آمرزید اگر بنده ساکنان زمین و آسمان شمع من شوخیزد اگر گناه من بزرگ است از
 شفاعت همه مخلوقات سعید گوید من و همه طوف کنندگان از آنخان او در طوف باز ایستادیم و با او گفتیم و ای بر تو اگر تو بپس هم باشی نباید از
 رحمت خدا بایوس باشی تو گیتی و گناه تو چیست گریست گفت گهی مردم باینکه ساربان سید الشهدا بودم از مدینه تا عراق و مکرور شلواران امام
 بند قستی دیده بودم و تما میکردم که کاش این بندگان من بودی تا آنکه آن مظلوم بدرجه شهادت رسید و من در گوشه پنهان شده بودم
 چون شب شد و خل قلمگاه شدم دیدم که گشتگان هر یک بطرفی افتاده اند و تیتل آواز آیدانم المظهره کالکوکب الذی میدید
 بدنهای ایشان چون سارکان درخشان پس از گشت شفاونی که دهم در میان گشتگان کریدیم آمدن مظهر آنحضرت را دیدم که بر روی او
 و سر زار و نور آن جسد بر اطراف هوا وزین تابیده هر مثل پدیده و الیایح سابقه علیو لوفه سخن خوشین غلطید بر جان

بیشتر از هر مصیبت نزدوست

فحش نماند که ظلم اگر چه در اصل قبیح است ولیکن بالنسبه اقبح است زیرا که هر چند شخص علیل تر است ظلم بر او صحیح تر است و عظم مصیبتش بیشتر است چنانکه ظلم بر جاهل مانند ظلم بر عالم است و ظلم بر فاسق مانند ظلم بر عادل و مؤمن نیست هر چند شخصی در تقوی و فضیلت بلند پایه تر است قبیح بدی بروی بیشتر است و همچنین ظلم مطلقا بر صاحب حق بد و ناپسندیده است و لکن بحسب مراتب همچنانکه ظلم بنده بمولای قبیح تر است تا ظلم غیر بنده و ظلم بر والدین قبیح تر است از ظلم غیر والدین و هر چند حق شخص عظم باشد ظلم بروی اعظم است و این امور از واضحات است و بزرگی ظلم بر سید الشهدا علیه السلام از جمله بدیهیات است و هر چند او را بهتر شناختی و مرتبه اش عظیم تر بود فهمیدی مصیبتش را نیز عظیم تر از مرتبه مصائب عالم دانستی اگر چه ^{بگفته} زانش خسرو بود ^{اگر} رسیدش ^{بعبور} دریا ^{ولیکن} همه از فضایل و مرتبه او ^{مصدق} این حدیث است **إِنَّ الدَّهْرَ خَيْرٌ لِّلْأَنْبِيَاءِ مِنَ الْمَقْبَرِينَ** **مَنْ مَعْرِفَةُ إِدْرِيسَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَلِيلٌ مِّنْ كَثِيرٍ لَا يَخْفَى** یعنی آنچه ظاهر شد از برای ملائکه مقبرین از معرفت اهل بیت رسالت قلیلی از بسیار است که حصان تقویان نمود و طریق معرفت ایشان بر این عقول محدود است زیرا که برگاه مؤمنان خطایر قدس و مقربان بگناهش با این مقام عالی حاصل نشود که درک مرتبه و پایه اهل بیت علیه السلام نماید مگر قلیلی از کثیر را پس عقول ناقصه دیگران را از کجا دست رس خواهد بود و کینی پسند معتبر از سید بصیرتی روایت میکند که حضرت صادق ^ع با او فرمودند که آیا قرآن خوانده عرض کرد بلی فرمود آیا دیده از کلام اللہ این آیه را فقال **الَّذِينَ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُكَ** این آیه در مقام است که تحت نفیس سلیمان طلب کردی گفت در فلان قدر از زمان می آورم و یکی گفت در فلان قدر از زمان و همچنین چند نفر تعیین زمان آوردن تحت دگروند خداوند علم فرمود اگر علمی در نزد او بود از کتاب گفت من او را می آورم قبل از آنکه چشم بهم زدن سید بر سیکو عرض کردم فدات شوم خواندم این آیه با حضرت فرمود آیا آن مرد را شناخته و میدانی که چه قدر از علم کتاب در نزد او بود و فرمود **يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ فَرَمُو قَدْ قَطُرَ مِرْمَرًا مِّنَ الْمَاءِ فِي الْحَجْرِ الْأَخْضَرِ** بعد قطره آبی نسبت بدیای خضر پس چه قدر است این علم عرض کردم چه قدر است این علم فرمود چه بسیار کم است و اینکه خدا او را نسبت بعلم او ای سید آیا یافته در آنچه خوانده از کتاب الله که میفرماید **قَالَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ كَفَيْتُمْ فَذَاتِ شَوْمِ خَاوَنَهُ** پس فرمود کسی که جمیع کتاب در نزد او است عالم تر است یا آنکه بعضی از آن را میدانند مگر بقیه آنچه جمیع را میدانند پس بدست خویش سینه خود کرده و فرمود **عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ عِنْدَنَا** قسم بخدا که علم کتاب جمیعا در نزد ما است آری این علم ایشان است و در هر صفتی از صفات کمال که ملاحظه کنی در هر یک از ائمه معصومین صلوات علیهم اجمعین تجد کمال است چنانکه صفت شجاعت در حضرت سید الشهدا بدانماید و پایه بود که اگر چه انکی از بسیار و قطره از قطار او استر نمود با وجود این وارد است که در یک حله بال تشنه و اعضای خسته و خاطر شکسته در صحرائی که بلاز یاد از چهار صد نفر گشت و در حله دیگر در زمان قلیلی دو هزار را آنچه نفر گشت تا بجائی رسید که بیک صیث ده هزار نفر در مدت انکی بچند حله گشت اما سخاوت آن بزرگوار چنان بود که بعبادت اساتید بن زید رفت او را در مرض و غلگین و بدسبب غم او را رسید عرض کرد که شصت هزار دینار قرض دارم فرمود او میگویم گفت تیر ستم میرم فرمود قبل از موت تو او میگویم پس پیش از وفات او او ای دین او را فرمود ایضا عبد الرحمن بن سلمی حمد تعلیم کی از اولاد آن جناب کروید و در زمان و هزار قطره با و عطا فرمود و دهان او را پر از زرد کرد و ایضا روزی غیری آمد و خال کرد فرمود تا هزار دینار با و او آن شصت و صغری نفیج و را می نمود و خوب بنام او تیار میداد و خزینه دار گفت بر خیز تو که چیزی نغرضه که اینم وقت تمکینی گفت آبروی خود را فروخته ام حضرت فرمود است گفت آنچه بسا می میدهند من آبروی بسا پس آن حدن جو دو گرم و نفع مروت و هم فرمود تا هزار دینار دیگر مضاعف کردند و دست کتاب از روزی مصطفی کرده هزار دینار دیگر تقدیر آن و در و عطا

که کیفیت حال مابذاتی و آنچه کافران کرده اند بشنوی پس آن بزرگواران زمانی برود و حد آن مظلوم کردید و بسوی رحمت و مصلحت او گریستند تا ما
 حضرت فاطمه بیدر بزرگوار خود عرض کرد که ای پدر دیدی که شقیای امت تو بر فرزند من چه کردند و ما می پدید آیا ما را رخصت میدی که از خونی که می آید
 حسین خضاب است بکرم و در خسار خود را بدان خضاب نامیم و خدا را با آن حالت ملاقات نامیم حضرت فرمود ای فاطمه از خون حسین خساره خود خضاب
 کن که مایه حسین خواهیم کرد و باین نیت مالک الرقاب ملاقات خواهیم نمود پس فاطمه خون فرزندش را بگرفت و بر خساره خود میمالید و میگفت طبت

بجسر تاریخ کلکون در ایام	خضاب از خون فرزندم نامیم	حسین تشنه کام گشته من	بسجاک کر بلا غشته من
--------------------------	--------------------------	-----------------------	----------------------

تا گاه حضرت پیغمبر مرتضی علی و فاطمه و حسن را دیدم که از خون حسین سر و صورت و سینه و کزون و دستها را نامرغی رنگین کردند تا گاه جناب پیغمبر
 فرمود یا حسین قدیتک والله بعیر علی بیان اذک متطوع الراس و قتل الجبته ان ذی الشجره یکتوب علی قناته قد کساکه
 الرقول و انت طویح مقطوع الکتاب ای حسین جانم فدای تو با و بخدا قسم که برین گران است که زانی سر و خون آلوده بسیم و بر من شاق است که ترا
 بریده حلوم و بر رفته او بدیمیم و نمیتوانم دید که ریکت و خان صحرا بعض لباس بدن ترا پوشیده باشد ای فرودیده من بگو که دستهای ترا که بریده حضرت
 امام حسین حکایت را بجد خود بیان نمود که مرا ساربانانی بود که از زمین تا عراق همراه بود و در منزل بنوعی رعایت و محبت مینمود با و می نمودم آخر
 بعض نگیبای من در این وقت با من ایمنانه کرد و اینک در میان کشتگان خود را پنهان نمود حضرت پیغمبر که این را شنید برخواست و با کرمی مخصوص
 تا بآلین من رسید و در نهایت غضب گفت ما لک یا تجال تقطع یدین ما قبلهما جبرئیل و ملائکت الله اجتمعون
 و یبارک بهیما اهل السموات و الارضین ای ساربانان ترا چه بر این دست که قطع نمائی دستهای را که همیشه جبرئیل این و ملائکه مقربین می پوشیدند

و اهل آسمان زمین تا بتا کن محبت لفظ	آنچه بر فرزند من کرده اند عذاب نبود	اگر تو ظالم هم برو این ظلم از تو رخ نمود	اخرای بیلو که جز نیکویی بر تو کرده کرد
کس بایدش از تو نازد و با دروغی	دستهای انوری قطع ای پرچم ول	اگر با اقا و کان عهدشنا کل میکشود	انگاه جناب رسول الله فرمود

ای طعون خدای را سیاه کند و دستهای ترا قطع نماید و محسوس کند ترا با جماعتی که خون فرزند مرا بر کتف اندهنوز دعای حضرت تمام نشده بود که روی
 من سیاه و دستهای من مثل شد و بدیجالت خود در اینجا رسانیدم و حرم خدار اشفع نموده ام تا میدانم که فایده ندارد و گناه من آمرزیده نخواهد شد
 سعید بن مصیب میگوید که کسی در آنکه باقی نماند مگر آنکه حکایت او را شنید و بر او لعن کرد و همه از او بیاری جستند و در بعضی از کتب معتبره مسطور است که حاجت
 با و گفتند که ای طعون دور شو از حرم خدای چون دور شد معا عقه از آسمان فرود آمد و طعون اسبخت پس خدایت کند شیعیانی را که از شنیدن مثال آن
 حکایات در گریه زاری خود واری نمایند فدای آن من شریف و دستهای لطیف با و جان شیعیان او که با وجود آنکه در راه بندگی خدا القدر رحمت کشید
 احرار الامران بدن بایر همه و پاره پاره کردند و از شمشیر و نیزه و سنگت چوب بر او جراحها زدند و آنچه نهایتش را در هم شکستند و آن دستهای مبارک انگاه بی
 بجهت اکثری بخت بریدند و گاهی بطبع بند شلوار می از بدن جدا ساختند از جمله زحمت و شاید که در راه رضای خدا او را در دنیا کشید این بگوش
 بن عبدالرحمن روایت میکند که چون حضرت سید الشهدا کشته شدند و شپه کردند در پشت مبارک آنحضرت پنهان دیدند از سید القاسم بن علی السلام پرسیدند
 فرمود از میانهای بود که شهاب بدوش میکشید و طعام و غذا بجانه سیه زمان و پیمان و غریبان و فقیران میرد و آن ظاهر غذا للبرین بقوله یقول
 اهلها مکتوبان بدنی که شهابان طعام بدوش میکشید و بجانه میکشان میرد در هم شکستند و بهم کوفتند و آن رأسا هوی الله فی سحر
 بهند سینه آنکه یا نعود میخوانی سری را که در نیمهای شب بجهت خدا در سجود بود پس معوی شراب خوار چوب برب و دندانش میرد اما در تقوی
 و عبادت آنحضرت همین است که در شب عاشورا بعد از آنکه لشکر مخالف اراده قتال کردند برادر خود عباس را طلبید و فرمود که اگر میتوانی

برگشت آن تن بود صد چاک

غبار آلوده کرده با و پیش

ولی چون مریم جانمده صفای

بلی با کل نشاید محسوس اندو

از آن روز روشن بچو مر بود پس چون لاحت آن نمودم دیدم که همان زیر جامه را پوشیده و بندسی که من در بند او بودم در روی او کشیده و کسهای بسیار بروی استوار زده پس نفس شوم مرا بر آن داشت که شرف نمودم بکشودن آن که بها یکیک را کشودم تا یکت که از آن باقی نماند چون خستم که آنرا نیز باز کنم آن غریب بی بار دست فرآورد و بند را گرفت من ملعون تبه روزگار بگردم هر چه قوت بجای بردم که دست آن شهرا را از بندگانه گاهم بشوم پس نفس کشیدن و شقاوت نظیر به ما بر آن داشت که هر چه بکنم دست مظلوم را قطع کنم و مطلوب خود را حاصل نمایم پس بنویسم دوران عمر که گروم تا منی تمام بعضی گویند که آن تیغ شکسته بود بار می گوید باز بر حسب آن غریب مظلوم رقم دان تیغ را بر بند دست آن پامیرد عالمین و دستگیرانی نشاید که این شوم و بقوت بر آن میسوم و میکشیم و کاهی شدت بلند میگردم و بر آن میزوم تا آن دست را که بوسه گاه محرم قدس بود از بند جدا کردم و باز دست خست خود را بر بروم که آن بند را بر ایم آن غریب داوی همان دست چپ خود را بلند کرده و آن بند را گرفت باز هر قدر خواستم که آن دست را از بند برآیم نتوانستم بار دیگر من مرود و مملود از سکت که آن تیغ را گرفته بر دست چپ آن مظلوم زدم تا او را بر قطع کردم گفت

اندست که بود بر پیش همه دست

کوفه

ان ملعون میگوید که چون خواستم که

کوفه چو دیوار جهان بست و بست

دون پایه از در دوستی سپهر

دست فلک بند و پیش بست

پس از جدا کردن آن و ستای گریه و سسکه پروران بند را بیرون آوردم تا که آسمان و زمین لرزه در آمد و زلزله و شویش در ارکان و ستان عالم و عالمیان افتاد پس غلظه عظیمی شد دیدم که جمع کثیری باناله واقفان و گروهی بنو ماه و اولاد که بان از محیط آسمان بر خاک بیسوط میمانند و هر چند زمین نزدیکتر شود ناله و دهقان ایشان بیشتر میشد و شنیدم که یکی از ایشان میگفت **وَالْاِیْتَاءُ وَ الْمَقْتُولَةُ وَ اغْرِیْبَاءُ وَ اذِیْبَاءُ وَ احْسِنَا هُ بَا نَحْیَ مَقْتُولُکَ وَ مَلْعُونُکَ وَ مِنْ شَرِّ مَا لَمَّا مَعْتُولُکَ** ای فرزند از حمد وای آرام دل مشرک کشند ترا و قدر و منزلت ترا ندانند و نشا خند ترا در آشامیدن آب فرات منع کردند من این قضیه را که دیدم بخیلات را که شنیدم صحیح زدم و خود در میان کشتگان بخدمت نگاه دیدم و فرمودم که زن بر سر حسب آن غریب آیتا و ماند و در حوالی ایشان خلایق بسیار در نهایت ادب ایستاده و آن صحرا معلو از طلا که گردیده آراه و ناله و خروش و صدای فریاد و قدسیان پر شده بود میان زمین و آسمان و یکی از آن سلف را که انا عظمت جلال از دیگران بیشتر بود گفت **یا اِیْتَاءُ وَ ذَاکَ جَدُّکَ وَ اَبُوکَ وَ اُمُّکَ وَ اَخُوکَ** ای حسین ای فرزند برگزیده من ای غریب خمیده شمر رسیده من

ز سر گذشت و عم خویشن میگوید

لکوفه چو سینه صفت سخن میگوید

طریق گفت و شود برادران بچو

بر برادر خود شرح حال خویش بگوید

با و در راه سبب خود می شوی و سبب

چرا بابت حکایت میکنی آغاز

یا حَسْبُنَا قَدَّرَ جَدُّکَ وَ اَبُوکَ وَ اُمُّکَ وَ اَخُوکَ ای حسین جد و پدر و مادر و برادر تو از ملکوت علی زیارت تو آمده آناه چه چون خطابین از خرقه کوبین آن جد بی سر رسید بگفت آمد و بر خوست و نشین دیدم که سر آن حضرت بر بدن او قرار گرفت و گفت **لَبَّیْکَ یا اِیْتَاءُ یا رسولَ اللّٰهِ لَبَّیْکَ یا اِیْتَاءُ یا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ یا لَبَّیْکَ یا فاطمه الزهراء لَبَّیْکَ یا حَسَنَ الْاَخَاءُ یا مَقْتُولُ یا لَسْمَ عَلَیْکُمْ هِیَ الْمَسْلُومُ ای جد و آبرو وای پدر عالم و آبرو وای مادر برگزیده وای برادر رسیده سلام من بر شما باد ای جد بر زکوار بنیادی که لکوفه**

در اندشت غریب من چون رسید

بجالم کسی ظلم چون من ندید

مذافی که از امت بحیا

ستم چند شد بر من از شتاب

لَنَا یا جَدَّاهُ سَبَّوْا وَاَللّٰهُ نَسَا نَسَا یا جَدَّاهُ هَبَّوْا وَاَللّٰهُ اَمَّا لَنَا ای جد بر زکوار و ائمه کشته مردان ما را و فریح کردند طفلان ما را و بر سر نه کردند زمان ما را و غارت کردند اموال ما را یا جَدَّاهُ یَعِیْرُوا وَاَللّٰهُ عَلَیْکَ اَنْ تَرَى حَالَنَا وَاَمَّا الْکُفَّارِیْنَ ای جد بر زکوار قسم بخدا که بر تو کفر است

والی شام کرد یا پدر من پدر ترا خلیفه بنمود گفت پدر من پدر ترا والی کرد ایند گفت ای باراضی پیشوی آنچه پدر تو با پدر من معا به کرد گفت بی پس من
گفت و گفت بخیر و بهمه من با پس او را بر بخوان از خزان خود و صندوقی آورد و کوش و صندوقی از آن بیرون آورد و بار کرد و طواری که در هر سیاه سجد و بوسه
و گفت خط پدرت را بنام کسی گفت بی این خط است از کتبه بوسید خواند آن مرغ بود از فعال اعمال خود شکر عظیمی تعلیم کرده بود و معویه با کرد و خند و مضمون با سیاه
طولانی است چون طالت و طالت انگیر است محلی از مفصل آن برادرت و آخر آن نوشته بود که محمد کان سیکر و که این امر کسی انگب نخواست بدین
نبر کسی نخواست سحر او باطل شد و او بر کبر بالادست از او بعد از آن فتم میجو سمس ای بنی تمیه که شما چه با و محمود ای بنی خیمه که با بر پا کرده ایم باشد
خیمه با بر پا بارید از خیمه ام شام با شود و اگر در دم و شمار ام قرب کردم و پروا نکردم از تالیف شعر و نظم و شری که او میگفت بن وحی رسیده که ان الشجرة
الکون فی القرآن و بحاشی انیک شما میباشید آن شجره ملعونه پس در پیش عداوت شمارا و بدین شمارا و شکر همیشه و من ترا وصیت میکنم که
تجمل کنی در آنچه ترا وصیت کردم از هم شعیت محمد مصطفی و با امتداد مدارا کن و تصدیق کن آنچه در آورده و میل قلوب ایشان بسوی خود بطنای خود
و تغییر ده سنت او را و مرا بر با فاسد کردن و ایشانرا که است خودشان و شمشیرای خودشان تمام امن علینا و علیک قوه علی و شکیلیه الحسن
و الحسنین فان امکات بن عبده من الامة قبادر ولا تفتح بصغیر الامور واقصد بعظمتها و این قسم بر خود و بر تو و
بر جوش و خشم علی و فرزندانش حسن و حسین پس اگر ممکن باشد ترا که روی از امت ما با خود کن و مبارزت ما در قطع این شجره و قطع این شجره و قناعت کن با
انک بلکه قصد کن امور بزرگ را و بر تو با حفظ وصیت من و عهد من و مخفی کن آنرا و امر منی مرا بجای آورد و پیر سیر از مخالفت من و سلوک نما طریقی
و طلب کن خون خود را و قطع نما آثار ایشانرا و باطن و ظاهر خود را بجهت تو برود و دوم پس شعری چند در آخر نامه نوشته بود در آن اشعار یاد کرده بود که
که در جنت بدر و غیره کشته شده بودند مثل ولید و شبیه و عقبه و تحریص بر طلب خون ایشان نموده بود و باین طور که چون فخر کرده ای امر او شسته
نمودی حق را بشمشیر با کردنای بنی عمر یعنی اولاد علی را از بن جلد کردن چون عبد الله عمر طحان خدا را خواند برخواست و سر برید با بر دست
بجوقتی امیر المؤمنین علی فکلت الشاری بن الشاری حمد خدا که خارجی سپر خارجی کشتی بجا قسم که آنچه پدر من بیدر تو گفته است از اسرار خود
که پس اویم نخته است پس ریزد طعون جائز نیکو با و او او بر کشت خرم و خندان مردم پرسیدند که گفت کلامی راستی گفت که من هم دوست شما
که در اینجا با او شریک باشم و هر کس میرسد که از او میرسد بهین جواب میگفت و بجای خود را جنت نمود پس و آنکه آن منافقین این اساس افرو
آوردند و بدین اصلی باقی بودند لکن بنی امیه او را بحال رسانیدند و ظلمی کردند که ظلم عا و نمودار را با بردند و فسادی در عالم بر پا کردند که تفصیل آنرا
در طومار با بیان نمیتوان نمود اما مادر معویه که پاکه الاکبا و معروفست آنچه نسبت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود که با از آنها که در حجر حمزه هم پیغمبر
مشهور است که ام الکلم که خواهر معویه بودند بنی یوزانیه و معویه علیه السوایه با او را کرده بود و ریزد طعون چون خواست که چون پدرش با او را کند او را با که
مذی سبب پرسید گفت خدای پدرت معویه را سیاه کند و این ملعونه در یکی از عذرات شنید که پیغمبر را کشند از شرف و شادی و وف و تقاریر میزد و
و ابوسفیان که پدر آن ملعونه بود از سر کرد های کفار بود که با پیغمبر صحبت کرد و چون مسلمان شد منافق بود و سلا مش دروغ بود با بد کن و صل شد
و معویه ملعون آن بود که پیغمبر بروی لغت فرمود که لعن الله الطلیق بن الطلیق در حدیث دیگر فرمود از آیت معاویه علیه علی
بنی فاطمة علی هر گاه معویه را بر غیر من سپید او را بشکند از عهد بنده عمر روایت کرده شده که روزی وارد مسجد شدم آنحضرت در سجده و فرمود حال
داخل میشود مردی که بر غیرت میبرد هنوز کلام حضرت تمام نشده بود که معویه داخل شد و با ما نشست آنحضرت برخواست و مشغول خطبه شد پیغمبر
برخواست و دست برید گرفت آنحضرت فرمود که لعن الله الفایده و المفقود خدا لعنت کند کشته و کشته شده و او اول کسی بود که خلافت را بر پیغمبر

و یک استی را هم از برای من از پهلایه منلی حاصل کن چون شب شب جویم باشد که این کیش با بندگی دستایش کنم پروردگار خود را زیرا که خدای
که من دوست دارم تلاوت کلام او را و نماز او را و حدیث است که کسی بحضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد که چه کم است اولاد پدر تو
بزرگوار فرمود که پنج است که من چگونه از ایشان متولد شدم زیرا که پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و در آن وقت با معاشرت زمان نبود
که در شکم مادر بود مذکر خدایم فرمودند و چون متولد شد در کوره همواره مشغول تسبیح و تهلیل بود و تکیه در میان خاک و خون افتاده بود و از هر طرف
بر بدن او قدس ضربتی میزد تقدیس و تسبیح میمود سرش بر بالای تیره تلاوت کتاب خدایم کرد و لاجل میگفت همیشه یاری من حق میکرد و خلق را دعوت
براه راست و دین خدایم فرمود پای بندگی را بجائی نهد که سر در راه طاعت نهاد و بازار پاپیت و ست بر داشت حتی آنکه بعد از گشته شدن سر مبارکش
دلیل که با آن میشد چنانچه رایب نصرانی را از تیره ضلالت نجات داد و در شاه و پناه حق کرد و فرمود که اگر خواهی شغیت بپشم بدین خدمت درای همچنان
چنانکه ظلم و ستمی که بر سید الشهدا عظیم تر از همه ظلمها بود و بر چاکس دار نیاید همچین کسانی که این معالجه را با آن مظلوم روا داشتند و نوشتن این اساس شد
شقی ترین خلق بودند و قبح عمل ایشان بیش از همه اشقیاء بود و این اساس از اوایل سلفین این امت جدید و بی اتمه رسانیدند و امر معا به اول بجز
بیان بیت نبوت بود و بر اخای این نعمت عظمی و طغای نور ولایت بود و آتش بر در خانه ایمان زدند و منازل ایمان را خراب کردند و شعار اسلام را
بر طرف کردند و مردم را بطریق کفر صلی خود بقتل بر آوریدند بلا دوری که از غطای اهل سنت است نقل کرده است که بعد از شهادت سید الشهدا عظیم
عمر نامه نوشت بیزید بن معاویه که اما بعد عظمی الرقیب و جعلت المصیبه و حدثت فی الاسلام حدث عظیم و لا یوم بک کثیر
یعنی ای عظمی واقع شد و امر عظیمی در اسلام ظاهر شد و روزی مثل روز حسین نیست چون نامه رسید بیزید در جواب نوشت ای حق ما وارد شدیم
بر خانهای عینه و فرستای کسره و بالشهای بر کنار یکدیگر گذاشته یعنی در وقتی نوبت ما رسید که اساس سلطنت آماده و دستگاه عمارت و دولت
و عزت مینا بود پس از جبهه پاس دولت و تقای سلطنت خود با کسی که منازعه کرد و جنگ کردیم پس اگر حق ما حق بود پس بجهت حق خود شمشیر زدیم و اگر از
غیر ما بود فابوک اول من سن هذا و این تو است از با حق تعالی انبیا پس پدر تو اول کسی بود که این طریقه را مسلک و سنت و این سنت را
قیام نمود و حق را از او منع نمود رفتن عبدالقادر عمر در پیش زید بجهت تشیع آن امر منع پس عبدالقادر بن عمر بسوی
یزید بسطه عتاب کردن با و در باب این امر شیخ روانه شد صاحب بخار در مجلد هشتم از کتاب دلائل الاثمه با سناد خود از سعید بن مسیب روایت
کرده که بعد از آنکه خبر شهادت حضرت سید الشهدا بدیده رسید و مهاجر و نصاری خود عزای آن بزرگوار را بر پا کردند عبدالقادر بن عمر در خانه
خوب بیرون آمده بر سر دروی خود میزد با جانه چاک شده و میگفت ای گروه بنی هاشم در قریش و امی مهاجر و نصاری پاشا زنده آید و چنین میکنند
با اولاد پیغمبر بعد از این واقعه قرار میتوان گرفت در هاتشب از مدینه بیرون رفت و منزلی نرسید که اگر قبایح اعمال بیزید را بخل میگفت و مردم
بریزید میخوانید و او را لعن میکرد و جمعیتی بدو شش پیدا شده تا آنکه وارد شام شد و از هر طرف خبر بیزید رسید از حرکات عبدالقادر و قبل از ورود او
این اخبار در کوچه بازار شام اشترا یافت تا اینکه عبدالقادر شد مردم از هر جانب بسوی او شافتند و نزدیک بود شام بر هم خورد و بیزید میگفت
که این یک جوشی است میزند و غم فریبناکت خواهد شد پس عبدالقادر بدخانه بیزید آمده صدای راگریه و ناله بلند کرد و چون او را از آن محل آوردند
گفت داخل نشوم و حال آنکه با اهل بیت پیغمبر چنین و چنان کردند چون داخل شد بیزید گفت برخیز ازین سباط تا مسلمانان غلبا کنند کسی را که حق از تو باشد
و ملعون او را تعظیم کرد و نزدیک خود نشاند و گفت جوش خود را فروشان و بچشم بصیرت نظر کن چه میگوئی در حق پدر خود آیا خلیفه رسول الله و ما
و پیغمبران او بود یا نه آیا نادی و همدی کسی بود که در زمان کعبه پرستی میکرد در ظاهر و در باطن خدای پرست بود یا کعبه بی چنین بود که پدر تو پدر مرا

غلن نمایند و ذیابنه امر الالبین ان لا یشرک و لا یأخذ بصلوات علیهن و یدکونوه یعنی آن لحن بجای امر کرد و بکسر شقی که گذارند زمان و دختر از آن که رویهای خود را بپوشند و گذارند که احدی بجای آنکه برایشان ترخم نماید و قال فی الجاریق سار بهن مخضرة الی اللیام کما یسایا الکفا

بیت صحیح و جوهش اهل الاقطاب

ملاحظه نمائید و صورت های سیر از اهل عربی الموف

ایچنان زین غم زوی بسوزد	کاش بکنند بیجان مهر و ماه	ای دل از موی ترا غیرت بدی	زین حکایت پای نامر خون شد
هیچونی کردی ز غم ساز و نوای	گر نفس و نکت آوردی صدک	پاره پاره کشتی از غیرت هسی	از فغان و ناله ناسودی دمی
از فغان خست آن فاطمه	او فغادی در خروش و داهمه	حالت زینب چو آردی بیای	حاصل صبر و سکون دادی باد
اه از آن رخساری همچون آفتاب	که نه پرده داشتندی فی حجاب	یاد کلثوم و سکینه کر کنی	و حسد را از آه پراذر کنی
اه از آن سرسایلی چادر که گشت	شهره در بازار و بر زن کوه و دشت	آه از آن تنهای سر سبز لطیف	که شده پر مهر و چون شاخ خریف
از کتی پوشش و آب و غذا	او فغاد و سر سبز و راستی	آن بدنهایی که بر پرورش	چیز نعل آوردشان آب و خورش

نمودند با قل منزلی که چون دل های غریبان خراب بود رسیدند و فرود آمدند و آن بیدیان سر مقدس حضرت ماکه شدند و بدو را در شسته بنا بر روی صاحب مناقب مشول شرب خمر شدند تا گاه دستی ظاهر شد و بقلم فولاد و مداد خون بر دیوار آن منزل نوشت **اترجوا الله فمکت حسبتا شفاعة** جسده یوم الحساب ای آن گروهی که حسین ایچوم و کنا گشتند امید و شفاعت جدا و میباشند در روز قیامت **فلا والله لکنس لهم شفیع** و هم یوم القیامه فی العذاب بخدا قسم که نیست از برای ایشان شیخ و ایشان در روز قیامت در عذاب میباشند پس آن جماعت از زمین و شنیدن این ابعی خائف و ترسان شدند و از آنجا که چ کرده باز از عقب سر صدای باغی را شنیدند که میگفت **ماذا تقولون اذ قال لی بی لکنس** ماذا قلتم و انتم اخر الایم **بعیرتی قید اهل عند منقذی منهم اناسی و منهم من یخجلون** یعنی چه جواب میگویند زانی که میگوید بشما که چه سلوک نمودید ای منت آخر الزمان با عترت طاهره من بعد از من بعضی ایشان را ببینید و بعضی را بشنید و بنویسند این سری من ابروی هدایت و نصیحت بشما و کتاب بیت الاخران مسطور است که چون اهل بیت را در منزل قادسیه رسانیدند تمام کلثوم خاتون این اشعار را خواند **ما نلت بیالی و اقفی الذهن فاذا این خرابی حشره من بعد عجزی یعنی مردن مردان با وفائی نمود روز کار بزرگان را پس زیاده میشود اندوه من بعد از آن روزی ضال اللیام علینا بعد ما عوا انا بنات رسول الله فهدیات فیل کردند ما منافقان بعد از آنکه دستند که ما با دختران غیر خیم و صاحبان خیم حلو ما علی الاقطاب غایبه **کاشنا بئهم بعض الغنیمة** سوار نمودند ما را بر شتران برهنه گویا که ما از غنیمت های ایشان غایب شدیم **عذبتک رسول الله بعد ما فعلوا یا اهل بئیتک بالخر البریات کان ما یرسل الله و یجکوا هذا کف بعد من سئل المضلاد** و شعله است بر تو ای پیغمبر خدا آنچه کرده ام تو با اهل بیت تو ای بهترین خلایق پس روی مبارک با تقوم بی آبرو کرد و فرمود که خوار گردید ما را و گویا شما ما را پند کرده بود است پیغمبر از صلوات شیخ فخر الدین روایت کرده که چون نزد کتیرت رسیدند و الی آن بلد را اعلام کردند که ایشانرا استقبال نمایند زیرا که سر مقدس حسین و سیران همراه میباشند چون ایچوم خلیف رسید علمایا بر پا کردند و با استقبال بیرون رفتند چون آن سر مقدس را وارد کردند نصار گفتند این سر مقدس از کتیرت گفتند این سر حسین است گفتند یا این سر فرزند پیغمبر شاست گفتند بی چون نصاری این را شنیدند متعجب شدند و بسیار عظیم بنظرشان آمد بر کلیدیای خود بالا رفتند و شروع نمودند با قوس زدن از جهت تعظیم پروردگار عالمیان و گفتند پروردگار**

و بهر آن داد و اول کسی بود که سر حجب عدی و سایر مسلمانان بر تیره کرد و کسی بود که سعی در میان مروء و صفار اسواره کرد و اول کسی که از مسلمانین اسلام شرب بنید کرد و او بود در مجلس او سازن و خنده و خود را بفرمان تشبیه کرد و بسیار اول در بلاد و قهرمان قرار داد و اول کسی بود که مرثیان صحابه را غارت داد که حدیث و در وقت امیر المؤمنین قابل بیت طاهرین وضع کند و اول کسی بود که سنت یهود را حیا کرد و درش تراشید و شارب گذاشت و او کسی بود که در اسلام بت خست داد و تجارت قرار داد و او مردم بعد از خطب و قرائع لعن کند امیر المؤمنین علی علیه السلام را و سیده زنان عالمیاز نسبت بچیزهای بی فایده الحیاة با تعدد او و دعوت مسلمانان شادی کرد و بجهت شهادت علی بن ابیطالب امر کرد که اهل شام عینکند و با طریقه نیز سپهرش بجهت شهادت معلوم دست کرد بلا عینکند و او امر کرد تا شهر زینت بستند و مردم لباس نو پوشیدند و شادی کردند و کلمه لفظه

بجای آنکه از قتل شدن	فرودین زینت چشم انگت خونین	ز جام عیش با ده کامرانی	فرو خوردند با صد شادمانی
بجای آنکه دست غم بسیند	ز تند ز حال کلثوم و سینه	ز دانه خرمی بر چو بک و کف	بچنگ و مزمر و نثاره و دف
بجای آنکه پوشندی بپیکر	باس نام عباس و اکبر	همه در استندی بپیکر خویش	بزیورهای الیوان بشین اینیش
در دیوار استند اینین	ز شادی دست و پا کردند کین	بجای آنکه خاطرشان بچویند	بی آرام دل حرفی بگویند
ز هر سو حرفهای سخت گفتند	ز خاطرشان بخار غم زفتند		

مجلس عمومی از اصحاب عقبه است که در آنجا در شب و تبارا بکنند که شتر سعیر رم کند و حضرت را بر زمین زنده و در قلیکه بچشم وصل میشد شراب و رنگ دست در کردن و دست لعنت اند تا برید ملعون با اینکه سلطنتش سه سال و هشتاد و چهارده روز بود کاری چند از آن ملعون برود کرد که از احدی نکرد بدیند را قتل عام کرد و با اینکه سب و مسجد سعیر استند و سر کین و در آن بکنند و پسر ما در عراق مسلط کرد و تا کجا شیعه می یافت میکشت و بدار میزد و سنا و در اضراب کرد بجهت آنکه اهل آنجا کسانی با ناکت باران کرده بودند که با سر مقدس با عبد الله بودند و هنوز سنا با حرا برید ملعون قرار باز و نام الحمر بود و از شعرهای آن ملعونست که گفت فلان حیثت هذبی علی فخر ایچند **تخذنا علی بن ابی طالب من مومنین** یعنی اگر شراب درون حجر حرام شده است پس باید خورد و در شریعت نصاری و آن ملعون وقتی بدیند رفت و یکی از بنی هاشم را خواست چون او را آوردند گفت اقرار ببنی من کن یا کرد و امر کرد تا او را کشتند و کلمات کفر آمیز از او بسیار سر میزد و صریح است که صلا قبول هلام کرده بود چنانچه در جای دیگر گفته است **لست هاشمیا بالملك فلا خیر جاء ولا وحی نزلت** بنی هاشم چند روزی بملکت سلطنت بازی کردند و سلطنت کردند تا آنکه وحی نازل شود یا خبری آمد باشد و همین قدر در کفر است که دختران سعیر را سیر کرده شهر بشکر آید و در مجلس عام حاضر کرد و سر مقدس حسین را که ختی بر خلق تحب بود بعد از آنکه بر تیره کرده بعد از آنکه در مجلس شارب سنا و چوب بر او زد و لب و دندان مبارکش که پوسه گاه رسول این بود بچوب بجای می سوزد او ب بیانند و از غایت کبر و نخوت اهل بیت عفت و عصمت حضرت رسالت پناهی را در گوشه نشانیده با ایشان تکلم نمی نمود و مشغول بتما بود و چون بر حریف غالب میشد پاله از شراب میخورد و در آزار و کناظرنی گمان بر طهر و در میانش بود بخت و آردات اهل بیت در راه شام اما حکایات و اتفاقاتی که در راه شام با اهل بیت سید نام رخ نموده اموری چند است که قلم را آب تحیر و زبان را قوت تقریر آن نیست و در مجلس آن عینت که بنا بر روایت بن طاووس چون نامه پسر زیا و بیزید بنهار رسید جواب نوشت که امر دسر باره و از راه شام کند پس بروایتی از ابن قیس را با جماعتی با سر باره روانه کرد و بعد از فرستادن ایشان امر کرد تا تهیه سفر بسیار کرد و مدت دراز رفتند و امر کرد تا علی بن الحسین را با برادر بخیر و غل بستند و با محضر بن ثعلبه غایندی و شمر بن ذی الجوشن ایشان را روانه شام کردند و بعبق سر را طی شدند و بروایتی عمر بن سعد را سر کرده ایشان کردند و صاحب فتنه روایت کرده که شمر و خولی و شیب بن لعی و عمر بن حجاج را با هزار سواره با اسیران دسر فرستاد و امر کرد که ایشان را در بلاد مشرق

لبس پوشید و گفتای عیسی و هر
زلب سزایکیت مکت جانی

لبان تو بود تریاق هر زهر
ز رخ سپریای باغ جانی

ز چشمان فتنه آخر زمانه
را بر تو قبل جان چنانی

عقل با ابا عبد الله ان لا اکون اوله فتیل بین بدایت

رسول است برین از اینکه نبودم در خدمت تو تا اول من خون خود را در کاب تو
ریزم آنگاه آن سر مبارک او پیش روی خود گذاشت و دست بد عبادت گفت خدایا بحق عیسی که مرفوای که این سر را من تکلم فرماید آنگاه سر حضرت
سخن در آمد و فرمود انا المظلوم وانا المکرم وانا الغوم وانا الغریب وانا العتیل من سیر قوم ظلمه وناجی من مملکت غم وناجی من مملکت
مشیت شرار و منم آورده از شهر و دیار و آل و تبار را هب گفت ایها الی اس المبارک زید بن سبائنا ای سر مطهر ازین روشن تر بیان کن فرمود انابن
محمد المصطفی انابن علی المرتضی انابن فاطمة الزهراء انا الشهید بکسر الهمزة انا الهب ازین سخنان خروش و ناله بر آورد و روزی
بر روی مبارکش گذار گفت روی خود را بر منیدم تا شفاعتم قبول کنی آوازی شنید از آن سر بریده که بدین مضمون در آبی تا ترا شفاعت کنم پس با همت
شد و عرض کرد ای سر مطهر بخدا قسم که من بخوبی جانی چیزی ندارم فروای قیامت در زوجهت شهادت ده که من شهادت میدهم بیکای کلی خدا و رسالت
و بروست تو مسلمان شدم و آرد کرده تو میباشم و برویت سلیمان آن هب سعادت از سر شب تا با ما در آن در خدمت آن سر مقدس بنوعه در آن
مشغول بود و چون صبح شد پاسبان آمدند و سر مقدس حضرت را گرفته بردند و آن سر را هب گفت سخنی میخواهم بزرگت شاکویم پس سر مقدس از عباد
باو گفت سئلتک بیا لله و بحق محمد ان لا تعود الی ما کنت تفعل هذا الی سر سوگند میدهم سجدا و غیره خدا که دیگر این سر مبارک بی ادبی کن و بر سر
بلند ساز و از این صندوق بیرون بیا و در آنم آن وقت قبول کرد ولی بعد خود را فرود و بار بزرزه جفا آن سر را نصب کرده منظور نظر حلقه و
چون بدین ترتیب شد آن روسیاه پدید عازن رطلید گفت تا ز بار حاضر کرد و نظر بهر کیسه با کرد و صحیح یافت چون آن سر شکست دید آن نما
همه سئال گشته و بر جانی از آنها نوشته بود فلا تحسبوا الله غایبا لانما جعل الظالمون و بر طرف دیگر مرقوم بود که و سبحم الذین ظلموا انهم قلیة
بقیون الملمون گفت انا لله و انا الیه راجعون ای های که خسران دنیا و آخرت از برای خود حاصل کردم در کتاب بحار الانوار مذکور است که چون سر
مبارک حضرت را بشام میرود ششی از شبها بدیدم و پیروی دارو شدند و موکلین سر مقدس در آن شب شراب بسیار خوردند و چون مست شدند از
بیخودی با آن پیروی گفتند که سر مطهر حسین بن علی بااست پیروی گفت دوست دارم که از این بنامید ایشان شماره کردند که در آن صندوق است
چون آمد و دید که نوری از آن صندوق با آسمان بالا میرود پس تعجب کرد و سر را از ایشان با همت گرفت و چون بجای آورد با آن سر منور عرض کرد

که مرا در زوجه خود شفاعت کن فانظر الله ان اس فقال لایما شفاعتی للمؤمن و کنت یحیی الی علفه

پی پانچ پیروی را بفرمود	که ای فرمان پذیر دین سوگند	وزان بار از بسته سوو و سووا	سر حضرت لب چون غنچه بگشود
شفاعت پیش بر زبان باشد	تا چون دین احمد نیست درگاه	دل را زنده است این کار برد	مر ابراهیمان پاک است
ز پا افتاد و کار دست گیرند	هر عضو می از عصب کمر بازا	صلوات است تقیم آرزو سپید	بلی مردان حتی کر چه مسببند
چوایت را وسیل آیند و با	حیات و موت چون کسان اولی	نماید در همه حالت ره راست	بهر حالت بگمراه نواو

شنید جمیع اقربای خود را جمع کرد و آن سر بریده را در پیشانی گذاشته و بجلاب شست و بروی مشک و کافور و غیره افشاند پس روی مبارک و اقوام خود
کرده گفت این سر و قدر محمد مصطفی است و آن سر مقدس را گویای دای از سوزش قلب من و محرومی من که بخدمت جد بزرگوارت نرسیدم باید
اول شرف هلام مشرف کرویدم و دای بر سوزش قلب من و محرومی من که در زمان حیات و شرف خدمت مشرف نشدم تا بعد از آن تو شرف

ما بریزیم از افعال این گروه ظالم چون از کبریت کوچ کردند بودی بخند رسیدند صدای گریه بسیار که بروی خود میزدند و گریه و نوحه میکردند و میگفتند
 مع الیوم حین غفلتک تریق فی الخدود ابواه من علیا فرین و جنة خیر الخیر غیر خدا **اورا** بود داده بود با خنجره روی مبارکش زنی

میباشد و پدر و مادرش از بزرگان قریش میباشند و جدا بهترین جداست پس زبان حال میگفتند که **لقد**

علم است چنین عمی که رسیدن **ای دیده از برای گریه بار خونا** کار نشان برهنه پیش برید و **کر بار یکم و نکر نیم با خروش**

پس برشان کدام دل بد غم خوش **چون بمثل مرصاد وارد شد نماز پرو جان آن شهر بیرون آمدند بتاشای آن سیران و سرا و باد و جو این صلوات**

بر پیغمبر میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند و چون بزرگت جلالت رسیدند نوشتند بوالی جلالت که باستقبال بیرون آیند که حسین با او بیرون
 پس آن ملعون امر کرد تا علمها را بر آید کردند و باستقبال آمدند و جوانان تاشمشیل باه بیرون رفتند و شادی میکردند تا مکه شوم چون این ما دید برایشان
 نفرین کرد و گفت خدایت شما بگناه کند و مسلط کند بر شما کسی که شمار بقدر رساند در آن حال بیمار بلا گریه در آمد و فرمود **هو الی مان فلا تفتنی عجا شیده**
عن الکرام و ما تفتنی نیست معنای یوفائی زمان و عجایب آن تمام نمیشود و همیشه بلا و مصائب او بسوی ایشان بیدید می آید **بشرنا بینا حق اقتنا**

بلا و طما و **سائق العیش نجبی عنه عاذ به** ما را بر قبه های شران نشانید اند و با طرف میگرداند و ساربانان و موکلان
 ما راحت از بار و انداز یک شب و روز ما امید و اند بخو که فرصت نمیدهند که شران ایشان بچوئی مشغول گردند **کانتا من اساری الی و م**

بیتهم کانتا فله الختان کاذبه گفتیم رسول الله و **نکتتم مثل من صلت مذهبیه** میفرمود کویا که ما از سیران روم

و فرکت میباشیم و کویا پیغمبر خدا دروغ گو بوده و از جانب خدا نیامده و ای بر شما که کافر شدید بخدا و رسول خدا و کراه شدید از سلیمان بن مهران مرویست
 که یکی از آن جماعتی که سر مقدس حضرت را کعبان بودند و گفت در منزلی رسیدیم که در آنجا دیر راهی بود آن راهب بر بام ویر بر آمد و نظرش بر سر مبارک
 جناب سید الشهدا علیه السلام افتاد و دید که نور از آن سر میآید و دوری از آسمان کشاده گشته و ملاکه فرج بر می آید و بان سر سلام میکند پس آن راهب
 رسید و از آن لنگر رسید که شما از کجا می آید گفتند از عراق گفت بچه کار رفته بودید گفتند بکجاست حسین گفت آن حسین که پیغمبر و پسر پیغمبر شما بود گفتند

بل گفت لغت خدای بر شما باد **والله لو کان لعیسی بن مریم ابن مکنه علی آخذنا و تناسا** بخدا قسم که اگر عیسی بن مریم را پسر

بود او را بر دیدهای خود جایی میدویم و بروایت دیگر آنست که دستهای ما بر هم زد و گفت **لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**

صدقت الاخبار و بیما قالت یعنی راست گفتند دشمنان و علماء ما پرسیدند که چه گفتند گفت خبر داده اند که هر گاه این فرزند طاغیر بر آید

گند آسمان در محیبت او خون بار و در این نباشد که بجهت پیغمبر ما و صبی پیغمبر گفت **واجماعه من امة قتلت این بنیت نیتها**

و این وصییه چه عجب است از این امت که فرزند پیغمبر خود را و پسر وصی او کشتند پس گفت بشما حاجتی است گفتند بگو گفت بزرگ خود را بگویند که ده

در هم از پدرم بمن ارث رسیده آنرا از من بگیر و این سر منو مظهر را بمن دهد تا وقت حیل بزومن باشد چون خبر بعمر سعد دادند گفت ز بار بگیر و

سرا با و دید نگاه راهب رفت و در همیان که هر یکت پنجه را در هم داشت آورد و بانها داد و سر مقدس حضرت را گرفت و آن ز بار صرافتی کرد

و دندان نمودند و بخراجه دار سپردند تا چون راهب حضرت را بصومعه خود آورد از نور آن سر صومعه وی روشن گشت و صدای باغی رسیدند که میگفت

خوشحال تو خوشحال کسی که حرمت این سر مبارک را بجای آورد **لقد**

کتاب آورد و برستان سر پاک **فشا نذرو می موی و لکش خاک**

چو بر دندان مروارید سارکش **نظر میکرد و لعل آبدارکش**

معطر آن سر و رخسار پر نور
 گرفت آنکه بتن مانند جانش
 جان از غم بچشمش تا میکشست

پس آن راهب نمود از مشک و کافور
 نهاد اندر حریر و پرنیانش
 ز جرح دیده که هر بار میکشست

پس آن راهب نمود از مشک و کافور
 نهاد اندر حریر و پرنیانش
 ز جرح دیده که هر بار میکشست

پس آن راهب نمود از مشک و کافور
 نهاد اندر حریر و پرنیانش
 ز جرح دیده که هر بار میکشست

مخرج میکند پس طعم و پاکیزگی و خوشکاری آن هزار مرتبه مضاعف میشود و با وجود این فضیلت چرا خود را کسی از گریه باز دارد مصیبت قدر کسی که از آن
داند و در مصیبت حسین اشک از دیده کان جاری کند که کن ای چشم بر جوانان آل محمد و علی که با شکی جامهای مرگ را نوشیدند احشاء حضرت زین
از مصیبت ایشان رو بد بای اهاز ماتم بیهان حسین کریان است **فَأَنْكَبِي الْبَتَّانِي لِلطُّغْرَانِ خَوَاضِعًا وَأَنْكَبِي عَلَى الْخُرِّ الْخَضِيْبِ اللَّتَائِمِ**
ای چشم کریه کن بر بیهان اهل بیت که در دست دشمنان خور و ذلیل بودند و کریه کن بر مظلوم بریده که خون از آن جاریست و مظلور را در خواهران و
دختران امام مظلوم را که بر او نوحه میکردند با سوز دل و رویهای خود میخواستند هذیبی تَوَجَّحْ وَهَذِيْبِي بَبِكَلِّهَا سَلْبًا الْعَيْدِي مِنْ
بِقَعِّ وَكَلِّشَامِ كِي نُوْحَهْ مِيكْرُو وَكِي كِرِيهْ مِيكْرُو وَبِحِجَهْ اَكْرَهْ دَشْمَانِ مَقْنَعَهْ دَرُو بِنْدَايشَا ز اِبْعَارَتِ بَرْدَهْ بُوْدَنْدَ وَأَنْكَبِي لَنْ تَبْتَبَ كَسْتَفِيَتْ بِأَيْمَانِهَا ذَاتِ
الطُّغْرَانِ وَالطُّغْرَانِ السَّطَامِ بِأَيْمَانِ تَوَجَّحِي مِنْ قَرَالِ وَصَلَحِ وَتَقِيْبِي بِكَلِّ وَتَسْوَعِ مَقَامِي كِرِيهْ كِرِيهْ اِي شِيْمِ زِيْبِ كِهْ بَادِرْ زَكُوْرُو خُوْدُو سَتَفَايِيْمُو
و میبخت ای در بر خیز از قبر خود و شب بزمین گریه دولت و خواری ما را بهین و با بیست بر سر فرزند گشته خود و نوحه کن بر او و بر کسی او کریه کن
کن بر طفل صغیر مظلوم شکافته که خون خود غلطیده بعد از حرارت و شدت تشنگی **وَأَنْكَبِي غَيْرَاتِ الْحَسَنِ حَوَائِمِلًا كَيْتَرْنَ أَوْجُهَهُنَّ بِالْأَلْكَامِ**
و کریه کن بر دختران حسین که برهنه بودند و اربلی ساتری رویهای خود را باستین خود می پوشانیدند **وَأَنْكَبِي لَيْتِنِ الْعَائِدِيْنَ مُقَيِّدًا فِي الْأَسْبِي**
كَبْكُوْ اَكْرَبَهْ الْاِسْتَعَامِ و کریه کن بر امام زین العابدین که در غل و در بنجر مجوس بود از الم بیماری شکایت میکرد و خوشحال کسی که با او کند مظلومی و
غریبی و کسی و شاید حسین و فرزندان و خواهران و زنان اسپر او را و کریه کن بر ظالمان و بدخواهان ایشان کسی را در آن وای در میان
در خاکدان دنیا کم مصیبت و بلا و بیخ و خار آن مظلومان نرسید و تاکنون چنین مصیبتی در عالم کسی ندیدند شنیدند از حضرت سید بشر و بیست که
هر که آب بنوشد و یا او کند تشنگی حسین و طفلان و عیال او را و لعن کند بر ظالمان او و حق تعالی خواهد نوشت از برای او چهار هزار درجه و با او کرمت فرماید
شاب آزاد نمودن چهار هزار بنده و محشور خواهد شد در روز قیامت در حالتیکه مسرور و خوشدل باشد ابو عماره شاعر گوید روزی بخدمت حضرت امام ^{حضرت}
رفته بودم فرمود با ابا عماره شعری چند در مرثیه جدم حسین بجان بان روشی که در پیش خود میخواند پس چون شروع بخواندن کردم حضرت بگریه درآمد
و من مرثیه میخواندم و حضرت میگریست و صدای گریه از ابل مرم آنحضرت بلند شد چون فایغ شدم فرمود هر که شعری در مرثیه جدم حسین بخواند
پنج گیس بگریاند بهشت بر او واجب میشود تا بجانی رسید که هر که یک نفر را بگریاند بهشت بر او واجب میشود و هر که مرثیه او را بخواند و خود بگریاند بهشت بر او
واجب میشود و هر که گریه اش نیاید و گریستن را بر خود ببندد او را نیز بهشت واجب میگردد و از مسیح بن کردین مرویست که حضرت امام جعفر صادق ^ع
بن فرمود یا مسیح تو از اهل عراقی و وطن تو بگریان نزدیک است **أَمَّا نَأْتِيْ جَزْرَهْ وَتَوَدُّدَهْ** ایانمیروی بسوی قبر او اما او از زیارت کنی کفرم نماید
تو کردم من از شما بیزار اهل بصرام و پیشین و دوستی شما معروف است هم که از خلیفه بن اوفی و او فرمود **أَمَّا لَنْكُم مَّا صَنَعَ بِهِ وَتَبَكِّي عَلَيْهِ**
ایا یاد میکنی آنچه را که با او کردند و گریه میکنی بر او عرض کردم بی فدایت کردم همیکه مصائب او را یاد می آورم بخدی خیر و گریه میکنم که اهل و عیال من از
حالت من متأثر میشوند و از اکل و شرب بازمی ایتم تا آنکه اثر گریه من در رخسار او ظاهر میشود حضرت فرمود **يَا صَبِيْعُ نَعْمَ اللهُ نَعْمَ اللهُ خَدَمَتْ كُنْ**
اشک دید بای ترا بدستیکه تو مشرود خواهی شد از آنچه حق میبصیبت تا صاحب مصیبت داند و بیان کند و بشاوی ماسا و عیاشند آگاه باش که در وقت
وفات که امید تو از همه کس و همه چیز منقطع میشود و بر طرف که نگاه کنی فریاد رسی نه بینی بدان من حاضر شوم و ملک الموت و محبت کند که با او
نیگو کن که او از شیعیان و دوستان و گریه کند کان با عیاشند و بشارها بتو همد که دید بای تو روشن شود و ملک الموت بر تو مهربان تر باشد از مادر
بفرزند خود پس حضرت گریست و من نیز گریستم **يَا فَيَّانَ بِنِ صَعْبِ رُوَيْسِتِ كِهْ رُوَيْسِي بِيْجَدِيْتِ حَضْرَتِ صَادِقِ سَلَامِ اَللّهُ عَلَيْهِ سَرَفِ شِيْمِ**

سلام مشرف ایم و در پیش روی با دشمنان مقاتله و مجادله کنم و جان خود را در راهت شایم پس عرض کرد میان رسول الله هرگاه در نزد سر بریده است سلام
 آورم در روز قیامت شفاعت من خواهم فرموده اند تا که بقدرت کامله الهی با آن سر مبارک سخن آید و بزبان فصیح و بیغ سه و صد فرمود که اگر مشرف
 سلام مشرف شوی ترا شفاعت خواهم کرد پس چون آن مرد پیروی و اقرار با او این عجز با بهره را مشاهده نمودند جمیعاً از بکت سر مبارک آن مظلوم
 مسلمان شدند و چون صبح شد لشکر ابن سعد ملعون سر حضرت را گرفته و با اسیر روانه شام محنت انجام شدند الا لعمرة الله علی القوم الظالمین اللهم انزل

مجلس بیست و دوم در بیان درو اهل بیت است شهر شام و وفات قبه خاتون و حضرت امام حسین است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِمَنْ أَنْظَمَ مَصِيبَتَنَا بِمُصِيبَةٍ مِنْ سَخَتْ نَفْسُهُ بِمِجْتَهٍ وَأَطَاعَ اللَّهُ فِي بَيْتِهِ وَعَلَانِيَتِهِ
 الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ التَّمَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَاجَابَةَ الدُّعَاءِ حَتَّى مُتِبَهُ وَالْأَيْمَةَ الْمُدَاةَ مِنْ نُدْبَتِهِ بِرِسْدَةِ الْمَنَةِ وَأَبْنِ جَنَّةِ الْمَاوِيَّةِ
 تَبْنَ مَكَّةَ وَمَعْنَى فَخْرٍ مَزْمُومٍ وَصَفَاءِ مَذْهَبِ الْكِبْرِيَاءِ وَصَرِيحِ الدَّمْعَةِ الْعَبْرَةِ حَيْثُ خَجَرَهُ اللَّهُ الْكَبْرِيَاءُ سَيِّدِ أَشْرَافِ الدُّنْيَا الْعَقْبِ
 الَّذِي مَضَى بِمُضَابِيهِ الْقَمَرَاتِ الْعُلَى وَذَلِكَ لِقَفْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَلِ سَكِيلِ خَائِمِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَبِضَعَةِ
 كِبَرِ الْأَقْرَابِ مَوْلَانَا أَبِ عَبْدِ اللَّهِ آمِنِ الْأَجْسَامِ الْبَالِيَةِ الْعَارِيَاتِ آمِنِ الْأَجْسَادِ الْمَجْدَلَةِ فِي الْقَلَوَاتِ أَدَاءَ مِنْ
 الرُّؤْسِ الْمَفْرَقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ أَدَاءَ مِنْ السَّادَاتِ الْمَدْفُونِينَ بِأَكْفَانِ وَالْوَالِيَّ النَّازِحِينَ عَنِ الْآفَارِبِ وَالْأَوْطَانِ
 لَهْفَى عَلَى الْجِدَارِ الْعَادِيَةِ الْعَرَاءِ سَلَوْا بِقَتْلِهِ خُدُودَ الطَّبَاكِ وَاحْسَرُوا زَانَ تَنْ مَجْرُوحٍ بِرَبِّهِ كَمَا فِي بَيَانِ اِفْتَادِهِ
 وَأَهْوَانِ مَيِّ آتَمِدُوا زَانِي بوسيدنه هفتین علی الخید التریب تخد سقها با طرف القنطرة سفهاك واخرنا از خساره که برخاک حسبي که
 سفای نیست از ابریزه که روز لاهفی لا لک یاد رسول الله فی ابدی الطغای تو ایحیاق تو اکی داوید از برای اهل بیت تو ای پیغمبر خدا
 که دوست طایغان است گرفتار بودند و هر کس بود و میگردند و میگردند ما بین نادیده و بین مودعه فی امیر کل معلی افاق و اهل بیت تو بعضی اهل
 و فغان میروند و برخی اسیر و دست معاندان بودند و این سبب غاف و لرزان بودند و الله لا انساك ذنب و العذوق قد خرافات تجاذب
 عنک فضل و الیک بعد قسم که فراموش نسیم ترا ای زینب در عالمیک دشمنان طرف چادر ترا گرفته میکشد با عین ان سبخت دموعک قلبک جزنا
 حزنا علی سبط الرسول بکالت ای چشم اگر اشک از تو جاری میشود باید در مصیبت سبط پیغمبر جاری شود و اشک القتل المستصنام و من بکلت
 لضایبه الاملاک فی الافلاک ای چشم که هر کس که مظلومی را که فرستگان آسمان را مصیبت در رسید و صدی که در اهل زمین آسمان رسید که لطف

وا حسرنا زانده بیار اهل بیت	آه و فغان ز دیده خونبار اهل بیت	جیک که خون بجای شکت آمد اهل بیت	واقف چون خاطر افکار اهل بیت
دشمنان مگر که سخت تر از شکت مدوی بود	بودن آن کسان که در آزار اهل بیت	آخر شدند با هر عزت و دلیل و خدای	بگر رسید با کجا کار اهل بیت
هر کس که شد در کف نامحرمی آید	اندم که گشته شد سر و سرور اهل بیت	بس هر که شد بر همه و بس مکه شد پیش	بویزه رفت چون سر سالار اهل بیت
ز وفا طبعی بجز آرزمان که گشت	خوین بطلک کف و خسار اهل بیت	که داشت روزگار کسی از بهرمان	تا باشدی برادر پشمار اهل بیت
جز عابدین که آنهم بیار بود و طفل	و دیگر نبود مکن غمخوار اهل بیت	از حضرت امام حسن عسکری مرویست که فرمود خدا لعنت میکند بر هر کس که	

ایشان لعن میکند کسی را که در این کرون بر قاتلان حسین شکت میکند الا وصلی الله علی البا کین علی الحسن و البقیعین عزاء
 آگاه باشید که خدا صلوات میفرستد بر کسی که از روی رحمت و دقت بر حسین گریه کند و عزای او را بر پا دارد خدا صلوات میفرستد بر کسی که لعن بر دشمنان
 حسین کند و آگاه باشید که خدا امر میکند ملائکه مقربین را که اشک ویدای گریه کنندگان حسین را جمع میکند و بخار زمان بهشت میپارند که از آب حیوان

و حکمت نقطه دایره مناقب و مناخر و لمعه انوار محمد و ماثر طلیعت پاک و جوش از طلیعت بیست سرشته در صحیفه اش از ادوی عاصیان است نوشته مادر
 سادات و مجمع سعادت یعنی بتول عذراء فاطمه زهرا سلام الله علیها است صالح گفت مادرت را ساختم بدست کیت و نام هم با نوشتن چیست فرمود
 مطهر عجایب و مطهر غرائب سرور غالب امام شارق و مغارب شیرزوان شاه مردان و بدو شمشیر جفا کننده در میدان و بدو نیزه حمله کننده بر اهل
 عدوان و بدو قلعه نماز کننده با سید آخر الزمان و فدائنده جان در راه سرور نس و جان شرف کونین و علم ثقلین و الدحسن و حسین کمولف

علی انگر از جانب کردگار	تواند جهانی کند آشکار	علی انگر قسمت کن خلد و نمار	بود لکیت بر اذن پروردگار
علی انگر باب در علم اوست	در آتش بر دهنم دور خلد و دست	علی انگر بی اذن او از درخت	نیز روی یکی برکت از باد سخت
علی انگر بی حکم وی در جهان	نه چیزی نماند کردی فی جان	پس ازوات یکتا خدا بیچکس	ندارد بدان پاکه دست بر

صالح عرض کرد ذات شوم پدر بزرگوارت را هم ساختم جدا مادرت کیت فرمودم در دست از صدف شرف خلیل و میوه پست از شجر با
 اسمعیل و نوریت از رخت از صبح تجلیل و آنچه از فرود عرش رب خلیل سید کونین و فخر عالمین و برگزیده ثقلین و مقتدای جرین و نظام زمین
 و پیشوای اهل مشرقین و مغربین و حدیث ثقلین کمولف

بسی سال از عرش بر طور اوست	سود و هر کوزه از فور اوست	مخبر که مقصود اگر آن نبود	ملکت می نگروی بر آدم بود
بجز ذات ایزد تعالی و بس	گر آدمی بند می نبد بیچکس	اگر او نبودی جفا سنی نبود	سپهر زمین و زمانی نبود
چو پادشاه پنهان با لادوست	بود فیض او هر چه بودت هست	گرامی ترا زوی بارض و سها	کسی نیست در نزد کیتی خدا

صالح دست که آن کردن حضرت امام حسن و برادرش امام حسین
 در فصاحت و بلاغت آن نور دیده سرور عالمیان و اله و جبران کشت و شکر از دیدگان بر رخسار و امان ریخت و زکات کفر و ضلالت از آن
 دلش زدوده شد گفت ای میوه باغ مصطفوی دای کل کلزار مصفوی دای نونال چمن حضرت زهرا دای مهر سپهر غرور و علاء کلمات معجز آیات
 حقیقت دین اسلام بر من ظاهر و نور ایمان در دل من با هر کشت حال پیش از آنکه باورت را تسلیم تو کنم کلمه شهادت را بر من عرضه دار و مرا آفرین
 گرامی بر حضرت امام حسن روحی خداه ایمان بوی عرضه کرد و صالح از روی اخلاص مسلمان کشت و بخانه رفته حضرت امام حسین را بیرون آورد و
 دست او را بدست امام حسن داده و طبق در سرخی شارق قدم فیض آثار آن دو برگزیده پروردگار کرد و شاهزاده دست حسین را گرفته بخانه آمدند و
 دل حضرت خیر النساء از دیدن آن دو نور دیده خود آرام گرفت و چون روز دیگر شد بدعت صالح هفتاد نفر از قوم بیودان بشرف اسلام فایز شدند
 و بدر خانه فاطمه آمدند و صالح روی و محاسن سفید خود را بنحاک آن مبارک آستان میمالید و بسوزدل میمالید و میگفت ای دختر مصطفی بدرگرم
 که فرزند ترا از روم از کرده خود سپانم و میخواهم که از تقصیر من در گذری حضرت فاطمه علیها السلام پیغام فرمود که من ترا عفو کردم و از حق خود
 در گذشتم اما حسین فرزند شیر خدا و جگر گوشه علی مرتضاست عذر از وی باید خواست صالح صبر کرد تا حضرت رسول و حضرت امیر بدین بار آمدند
 بخدمت حضرت مرتضی علی علیه السلام رفت و کیفیت احوال عرض رسانید حضرت فرمود ای صالح من از تو راضی شدم ولی امام حسین فرمود
 و نور دیده سید عالم و جگر گوشه زنده اولاد نبی آدم است کلیت کلگان رسالت و سرور سیت از بوستان کرهت و جلالت باید بخدمت رسول
 روی دار و عذر خواهی صالح با دیده کرمان و دل از آتش حرمان بریان بخدمت سید آخر الزمان شرفیاب شده عرض کرد یا سید المرسلین خطا کردم
 و با جگر گوشه تو جفا نمودم و اورا بی اذن ما در بخانه بروم پروردگار را بدرگاه تو آمده ام ولیکن چون با تو خطا کرده ام تا دم و ناسب شدم
 کفر از گذشته بدین اسلام در آدم آید می شود که از گناه من در گذری و برین پیر ستمد بخشانی و رحمت فرمائی سید عالم و سر شمشیر جو فیض و گرم

فرمود ای سفیان مرثیه در مصیبت جدم حسین بخوان دام فرو که دختر آنحضرت بود فرمود که او را بگوئید که پشت پرده آید و بشنود که با خدا چه کرده اند ام فروه پشت پرده آمد و سفیان شروع بخواندن مرثیه نمود و گفت *مَدْرَةُ جُودِي بَدِي مَعِيكَ الْمَسْكُوتِيَايَ فَرُوهُ يَكُونِي كُنْ بِجَارِي* نمودن شکهای بر زبان خود ام فروه صیحه زد و نایر زمان بر صیحه و فغان بر آورد و ندی غوغای غلغله و شورش از ایشان بلند شد که اهل بند تا ما و خانه مبارک کجا جمع شدند پس حضرت سفیان فرمود ساکت شو تا ما را نیز تسلیه نمود ای برادران حسین در نزد خدا و رسول عزیز و محترم است و در پیش مرتضی علی و فاطمه زهرا *بِعَلِّ كَرَمِ مَصِيبَتِ اَوَّلِ جَمِيعِ مَصَابِيحِ اعْظَمِ سِتِّ وَقَبْلُ اَزْ وَقُوعِ اَنْ دَاغِ رَابِعِكُ فَاطِمَةُ كَلِمَةٌ مَرَّتْ بِهَا اَنْ تَكُنْ اَنْ مَطْلُومِ اَسْتَنْ شُوَاوَرِ اَدْرَاةَ خَدَا فَلَ* نمود و بگر بر او نوحه میکرد و میفرمود *وَاحْسِرْنَا هُوَ عَلَيْكَ اَيْهَا الْغَرْيْبُ الْعَطْشَانُ وَالْبَعِيدُ عَنِ الْوَدَادِ اَوْلَا اَزْ مَصِيبَتِ تَوَا سِي غَرْيْبِيَّتِهِ* دای بس که از وطن آواره *وَاطْطَا حِي الْكُهْفَانُ وَالْمَدْفُونُ بِلَا غَسِيلٍ وَلَا اَكْفَانِي* شسته شد و اسیر مصائب و محن و ای مدفون در دیوار غمناک بی غسل و کفن شیخ شیعه نقل کرده اند که در سال هزار و صد و دو هجری در عصر شاه سلیمان صفوی در زمینی از نردبانهای شتر که او را در میان می نمودند در وقت حفر آن سگی زد که معلول آن بقدر پشت نخست بود بیرون آمد و بچلی که از خط او میان می نمود بر او نوشته بود که *بِسْمِ اللّٰهِ الْاَخِيْرِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ عَلَيَا وَآلِهِ اَسَلْتُكَ اَحْسَبَنَّ بِنِ اَبِي عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ بِاَدْوَانِ كَيْبَلَا كَتَبْتُ دَعْوَةً عَلٰى اَلْاَرْضِ اَلْحَسْبُ اَوْ سِعِيْلُهُمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَيُّ مَنَاقِبِكَ يَنْقَلِبُ سَيِّئَةً* چون گفته شد حسین پسر علی پسر اسطیاب در زمین کربلا بخون او در زمین نوشته شد که زود باشد که بماند حاجت طالمان که جایگاه ایشان کجا خواهد بود پس آن سنگ را والی شوش کاتب پادشاه فرستاد مخفی ماند که صد و در امثال این حکایات غریبه و ظهور شاه این امور عجیب در مثل این مصیبتی که بر زویده مصطفی و سرور سینه علی مرتضی و پرورده آغوش فاطمه وارد گشت بسیار سهل است و کسی که فی الجمله از قدر و منزلت او در نزد خدا و رسول آگاه باشد میداند که آنچه از اخبار رسید اگر کسین آسمان در زمین و نوحه انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین و مخرن و اندوه مرغان هوا و ماهیان دریا و وحوش صحرا و نذب و زاری جنیان معموره و غیره غیر همه صحیح است و در آن عزابتی نیست و اخبار آمده که وقتی سید عالم بفرود تشریف فرما شده بود حضرت امیر و خدمت آنحضرت رفتند بود و حسین بحسب ظاهر کودکی بودند و حضرت امام حسین در آن وقت سه ساله بود از خانه بیرون آمد و بسیار متن و نخلستان مدینه افتاد و به طرف استخر کمان بیفت تا که بیو می که او را صالح رقی می گفتند از آنجا میگشت نظرش بر آنجا افتاد و فی الحال آنحضرت را گرفته بجای خود برده در مکانی پنهان نمود چون روز نصف شد و حضرت بجای نیامد دل خاتون قیامت بدو آمده و جمعا و بار بد غمناز آمد و کسی ایافت که بطلب فرودیده خود حسین روانه کند آخر وی بحضرت امام حسن کرد و فرمود ای جان ما در خیر بود خود را بجوی که دیگر طاقت معارفت او را ندارم حضرت امام حسن برخاسته از مدینه بیرون رفت و در بسایتن و نخلستان مدینه میگشت و میگفت ای یاحسین بن علی یا قرة عین النبیین ای برادری حسین و ای نور چشم سید ثقلین کجائی تا که آهوتی نمودار شد و امام حسن متوجه آنجا گشت و فرمود یا ظبی هل لیت الخشب سبائی اهورا درم حسین را دیدی اهورا حضرت الهی و بیکت حضرت سالت پناهی بزبان آمده عرض کرد ای حسن ای نور دیده پیغمبر و ای سرور سینه انبیا و جید برادرش را صالح بن رقیه بیو می گرفته و بجای خود پنهان کرده است پس حضرت امام حسن بدرخواست صالح رقیه آواز برکشید صالح از خانه بیرون آمد حضرت فرمود که برادر ما از خانه بیرون آرد و بمن بسیار آلا و ملامت کند

یک دعای سحرگاه خواهد بود	میو دیان همه را آورد و صغیر کسیر	باب خویش سرایم که طعمه شیر	کدر جهان کند کسی قوم بیو
بجده خویش گویم که خواهد از خدا	صالح ارکلام سحر نظام آن امام و الامقام متعجب گشته عرض کرد من آنگ کیست ما در تو ای کوکب	فرمود ای زهر آوندی صلح درم فاطمه زهرا دختر انبیا محمد مصطفی و سبطه فلاحه صفوت و در صدف طهارت و عصمت و عتره جمال علم	

در طرف چپ آنجا بجاوب رفتند و حضرت خیرالنساء سلام الله علیها بمنزل خود معاودت فرمود بعد از آن حسین بیدار شدند ماورای
ارغایش طلب ماور خود کرد و گفت چون شما بجاوب فرستید ما در شرافت بمنزل خود حسین برخواستند و بیرون رفتند و آن شب شبی بود بسیار
تاریک و باران می آمد و در عدو برق چشم و گوش را خیره میکرد پس نوری از برای ایشان ظاهر شد امام حسن دست امام حسین را گرفته در آن نور
میرفتند تا بجدیقه بنی النجار رسیدند چون نمیدانستند بجا میروند در آنجا دست در گزین کردند بیکدیگر کرده خوابیدند چون بخیاب خواب بیدار شدند
حسین چه شدند عایشه صورت حال را بموضع رسانید حضرت رسالت پناهی با وجود شب و بیماری از بستر بخت بمنزل فاطمه رفت ایشان
در آنجا یافت از آنجا بیرون آمد و میگفت ای سیدی هذان شبلاهی حجانت فیکلی علیهما ای خداوند اقای من این دو
فرزندان منند که از خانه بیرون رفته اند و کیل منی برایشان پس نوری از برای پیغمبر ظاهر شد حضرت در آن نور میرفت تا بجدیقه بنی النجار رسیدند
حسین در آنجا خوابیده اند و با وجود آنکه باران در نهایت شدت می آمد و محاذی ایشان نمی آمد و ماری عظیم که سوسه های او بطلطت و سطرپی
چون نی های بزرگ بود در بالای سر ایشان ایستاده و دو بال دارد و یکی حسن را پوشانیده و یکی حسین را چون آن مار پیغمبر را دید حرکت آمد و گفت
اللهم انی اشهدک و اشهدک ان هذان شبلاهی حجانت قد حفظتهما علی و قد فتحتهما الی الی و سألتهن حسین
یا خدایا ترا و فرستگان ترا کواهی میگرم که این دو فرزند پیغمبر را محافظت کردم و صحیح و سالم تسلیم می نمودم پس حضرت بان ما گفت کس
گفت من رسول از جانب جنیان نیستم که بسوی شما فرستاده اند که آیه از قرآن را فراموش کرده ایم ما را تعلیم فرمائی چون با آنجا رسیدیم بدانی رسید
که در آنجا فرزندان رسول خوابیده اند تو ایستاد امر است کن پس من در آنجا محافظت ایشان مشغول شدم انگاه آن آیه را از پیغمبر خدا اخذ کرده بر
خودت پیغمبر حسین با بدو گفت خود نشانیده نگاه فاطمه آمد و چون حضرت امیر مطلع شده که پیغمبر بطلب حسین بیرون رفته او نیز بیرون رفت
در آنجا حضرت رسید و دید که حسین را بدوش خود نشانیده می آید حضرت امیر عرض کرد یکی از اینها را من دیدم تا شما سبکبار شوید حضرت با امام
حسن فرمود تو میروی بدوش پدر خود عرض کرد ای جد بزرگوار بدوش ترا دوست تر دارم پس امام حسین فرمود ای نوری دیده تو میروی بدوش
خود او نیز همان عرض کرد که حسن عرض کرده بود پس پیغمبر ایشان را نگاه فاطمه آورد و حضرت فاطمه قدری خرابی بجهت ایشان ذخیره نموده آورد که
سائل فرماید و رفت بجزیره و یک بچه امری چون بازگشت دید حسین کشتی میکیند و پیغمبر مشغول ایشانست و میفرماید یا حسن حسین با بگری و سگین حضرت
فاطمه که این سینه گریان شده گفت ای پدر بزرگوار شما بزرگتر از آن بزرگتران کبریا کبریا که پیغمبر میفرماید حضرت فرمود اگر من حسن را بگری بگریستن حسین
میکنم تا غم مخور که جبرئیل حسین را شکر بگریستن حسن میکند مجله قدر و منزلت سرور شهیدان از ان بالاتر است که شرح توان نمود منزلت آن بزرگوار
منزلتی هست که احدی تصور از آن نمیتواند کرد و بان پایه مقام هیچکس نتواند رسید چه نیکو گفت فخر تقوی رحمه الله علیه در وقتی که عمر سعد ملعون و
حفض پیش را بجهنم فرستاد و امر کرد تا سران دو ملعون را در مجلس و محاضر کردند و از دیدن آنها در ابی اناده فرح و سرور دست و او بعضی از
حاضران بوی گفتند امیر عمر بعضی سر امام حسین و بعضی عرض سر علی که فخر گریان و تشریف گفت صند بالکعب الوججان ساکت شوی ای
و بکانت تقی بن اس بن سعید بن اس بن الحسن و امی بر تو سزای سعد را قیاس بر حسین میکنی و بعضی را قیاس بر علی که مسکین بخدا قسم که اگر
سه ربع زمین را بکشم برابر با یک سکه است امام حسین علیه السلام نخواهد شد مردیست که فخر آید و سر را بتروم خفته فرستاد و چون فخر سران
دو ملعون را دید سجده افتاد و گفت اللهم لا یبئس الختار من رحمتک اللهم لجزه عنا اهل بیت نبیک خیرا و خدایا فراموش
کن فخر را از رحمت خود و او از جانب ما اهل بیت پیغمبر خدای نیک ده و ظاهر است که فخر را مواخذه بسبب خون امام حسین رحمت الهی

فرمود که من از تو خوشترم اما امام حسین بر کزیده پروردگار عالمیان و محبوب خداوند زمین و آسمان است باید خالق انس و جان از تو راضی شود آن
 بیچاره پیر مرد در بصره پناه داد و شروع بجمع و داری نمود و اشک حسرت از دیده مبارک او میخفت خدا با کما که درم و حال خود را تابه فرزند پیغمبر تو را
 بی اجازت وی بخانه خود بردم پروردگار را در گاه تو آمد نام بر من محرم کن و از گناه هم گذر بده روز آن پیر با توان بگریست و در میانها میبکشت و پشیمان
 و بطوری ناله داری میکرد که وحش و طیور متاثر میشدند و چون روزی چهارم شد چیریل بخدمت سرور نام آمد عرض کرد که خدایت سلام میرساند و

میفرماید که آن پیر چنانچه مخزون را باز خوان که ما تو را قبول کردیم حضرت صالح طلبید و او را اشارت آمیزترین داد

<p>هست روشن که هر کوری بود نسبت آن نور پاست بر حسین کی شود از معجزه خوب و سعید در طریق و کیش عیسی فاش که کسی قتل حسین را در قبول می نماید و در این کار خشیان که او را بجهت قتل شه رضا کس کرد این کار چون من غیبا هم خبر دار از چه دره نیتم از نگاه می شاه بر بودش رخوش از گدائی و اهری و شاه تیغ و تیر ظلم و جور اشقیای لعنش از اجار عیسی برده است این بود جبرین یا پیغمبر است و یا یا اگر شیطاست این پاکت بزوان یاد کرده در کلام اگهی گفتاشه دین در جواب پس در شادی برویت بر گشت فده شه خیرت خوردید و ماه که تو اندزین علاق با زرت نوحه دزاری کند صبح و مسا</p>	<p>عاقبت که خود چه بودی و خول سحر می آید و در اندر نظر آنکه او را زده در دل صفات خیر آن مذهب که ز یاد است او گفت میاید کسی خارج زوین پس بران نصرانی روشن روان تیغ بگرفت و رو نشد سوی شاه بشک اندر پشت این پرده زبان زان سبب این کار بر من گفته اند از نگاه می گشت از اهل نگاه طبعی افتاده و دید اندزین فغانی دید از چرخ و قار مویش از یکدشت ناز خوشتر یا خدا کرده بهی صورت ظهور گفت آنکه شاه دیش در جواب چون شنید این گفته نصرانی پاک دوش اندر خواب تو آمد مسخ دید نصرانی چو این محبت از او پس بر شاه رفت و شد شهید هر گز تا بش کند نور خدا</p>	<p>گرودی همچون ملک ز ایل قبول که همه معجز بود شق القمر که همه نصرانیت از اولیاست هیچ مذهب را ندانستی نکوی تا گداین کار بدانند زمین که و تکلیف چنان بار گران لیک با خود سپرد و اندر با زنی باشد که میدهند آن در حیل اسرار او بنهفته اند شدوش روشن تر از خورشید و ماه کشته با خاک و خس صواقرین منکسف کشته است از خون و غیا بودش از باغ جهان مرغوب تر کاومی دانست این نامه بود کاین دو میباشند بر من جد و با او قماش در قدم بوسید خا بالب جان بخش و کفار فصیح در چنان حالت که نازم گفتگو و اندران پایه که میاید رسید کرد و از ظلمت گد عالم جدای</p>	<p>هر گز در آب و گل نوری بود هر گز ما نماند بوجل لعین هر گز افطرت چو شمر است و نیر بود اندر که بلا نصرانیت دید چون بن سعد مرد و در فضل و نه هر کس کو بود و وقف زکا از در کمر و جیل و زوعدا که سپر از این گروه با بکا چون من از این بازی آگه نیتم با هزار اندیشه چون آمد پیش از موز و ستر کار آگاه شد دید سر روی را که نکند زبانی رویش از انوار کردون و است با گفت یارب این که این سرور است و در خدائی بیگان عیسی است این در کتاب تو مرا مظلوم نام پس بگفت ای شاه از تعبیر جواب بر بهشت و وصل جوت مرده است در زمان مسلم شدند رویت شاه ای شک نکس که ز ققیش است همچو ساغر بر شهید کربلا</p>
--	--	---	--

مخفی نماند که محبت حضرت رسالت بحسین بر تبه بود که وقتی بیمار شده بود شبی فاطمه حسین را بر او بسته
 بجاوت پدر بزرگوار آمد پیش از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شود امام حسن در پهلوی رهت حضرت و امام حسین

سهل میگوید که چون این سخن از شنیدیم و لم سکت و خاطر مفسرده گشت کفتم ای فرزند خاتون قیامت من سهل سا حدیم و از اصحاب عبد شامیم اگر خدای تبارکی
بفرماید که سیر خط فرمان و خدمتکاران مبارک استانم فرمودی سهل حاجت من برآید که بگو کسی که سریدم را بر نیزه دار و از میان ما بیرون برد
و پیشتر رود که مردم بنظاره آن مشغول شوند و کمر چشم نامحرومان بر حرم پیغمبر نیست سهل که بیکه بنزدیک آن ملعون رفتم و کفتم بتو حاجتی دارم
و اگر قبول کنی چهار صد شرفی بود هم گفت بگو کفتم سلام و سایر شهیدان از میان محذرات بیرون برید و از ایشان دور شوید ملعون بطبع زردی شد
و چنان کرد آن زرد با با و دادم و باز خواستم که بنزد اهل بیت بروم کثرت و غلبه مردم بطوری بود که نیت نشد پس آن کافران حرم محرم و اهل بیت
مکرم سرور بسیار آوردند تا در مسجد جامع که جای سیران بود ایشانرا در آنجا نگاه داشتند و در آنجا مردی سپری بود با محاسن سفید چون چشمش
بحضرت امام زین العابدین روحی فداه افتاد و گفت ای محمد که خدای تو است و مردم را از فتنه و شرک خلاصی داد حضرت روی او برگرد
فرمود ای شیخ قرآن خوانده گفت بل حضرت فرمود این آیه را خوانده قل لا استسئلكم علیه لاجرا الا المودة فی القربان یعنی کویای محمد
که بر سالت نزدی از شما میخواهم کرد و سستی خویشان خود آن شیخ عرض کرد بل خوانده ام امام فرمود سخن ذوی القربی ما یم خویشان رسول که دوستی
ما واجب است باز فرمود ای شیخ این آیه را خوانده و اعلموا انما نخیرکم من شیء فان لله خسة و للرسول و لذی القربان
یعنی آنچه از خایم بدست می آید خمس آن از خدا و رسول و ذوی القربی است شیخ عرض کرد بل حضرت فرمود ذوی القربی ما یم که نزدیک تر از قرآبی
رسول اللهم باز فرمود ای شیخ این آیه را خوانده که انما یهدی الله لیدهب عنک الی اهل البیت علیهم السلام گفت بل حضرت فرمود ما یم
اهل بیت که باین آیه اختصاص یافته ایم و حق تعالی بصفت و طهارت ما شهادت داده پس که این سخنانرا شنیدند گریان شد و پیشان گشت و گفت یا
رسول الله معذوم دار که شمارا شناخته بودم پس غمنا خور از سر برداشته دست بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم تقرب الی القربان
اللهم تقرب الی القربان من عذیر الی محمد و من قتل الی محمد الی من یرزق من یرزق من خود را در پای شتر امام زین العابدین انداخت
بجاک میغلطید و میگریست و میگفت بار خدایا بابل بیت پیغمبر نبوی اولی کردم مرا عفو کن و از قصصات من در گذر و اگر توبه مرا قبول کرده جان مرا برسان
و دعای آن پیر قبول درگاه احدیت شد ناگاه صیحه زد و جهان بجان آفرین تسلیم نمود و بعضی نوشته اند که بخدمت امام زین العابدین عرض کرد
که توبه من قبول میشود فرمود بل ان ثبتت نالت الله علیک انت مضمی یعنی ای مرد اگر توبه کنی خداوند توبه ترا قبول خواهد فرمود و تو محشر را
خواهی شد پس آن مرد عاقبت بخیر تائب گشت چون این خبر رسید سید و اشراف که در حقه الله علیه و بروایتی سهل میگوید که مرار فرغی بود نظر
که با من بر ایت بیت المقدس می آمد چون سر مقدس حضرت امام حسین را دید و شنید که تلاوت قرآن میکند نور پایت و سلام در دلش تابان
کرده کلمه شهادتین بر زبان جاری نمود و شرف اسلام مشرف گشت پس ششیری که حایل داشت کشید و بانقوم رویاها کافرحله و کردید و گریه کنان
جفا میکرد و جمعی از آنها را بچشم روانه کرد و آخر الامر دوران خانه مسلمان را گرفته و بنگاه برپا شد ام کلثوم رسید که این خواند نصیب من بحکایت
معروض داشت فرمود و اعجابا التصاری یختمون لیدین الاسلام و امه محمد الذین بن عمون انهم علی ذین محمد صبیح
و یقتلون اولاده نصاری تعصب میکنند از برای اسلام و کسانی که خود را از امت پیغمبر میدانند اولاد او را میکشند و اهل بیت او را سیر میکنند
بر ما ظلم نموده اند بلکه بر خود ستم کرده اند باری آن جماعت آن نو مسلمانی گشتند و در آنوقت اهل بیت را بر در دروازه مترقی داشته بودند که از نیزه
ملعون رخصت و دخل اهل بیت حاصل کنند آنکه پسر مروان حکم آمد و چون نظرش بر سر مطهر رسید اشهد علیه السلام اقا و از شادی بطرف راست
و چپ خود نظر کرد و اظهار شادی و طرب می نمود پس بر او را و عبد الرحمن بیرون آمد و چون نظرش بر آن سراقا داشت از دیده اش جاری شد

دریاد بلکه قریب بعین است اگر بعضی از امام جعفر صادق روایت کرده اند که فرمود چون روز قیامت شود پیغمبر و امیر المؤمنین و جنین از کائنات
 جنتم بگذرند از قوت جنتم شخصی صغیرند که یا رسول الله بفرماید من برین حضرت جواب نمیکوید پس حضرت امیر گوید که بفرماید من برین او نیز متعرض جواب
 او نشود پس گوید یا امام حسن اعظمی آنجناب هم جوابی گوید آنگاه فریادند که یا حسین آنجناب ای حسین تو بفرماید من برین
 منم قاتل دشمنان تو و کشته قاتلان تو در آن حال پیغمبر سبحین فرماید که ای فرزند او در جواب که خجرت را به تو نام کرد و حضرت امام حسین بمانند
 عقاب پرواز نماید و او را از آتش جنتم بیرون می آورد و اما شرح واقعه غم میر و حکایت تم آنکه در و اهل بیت شاه امام ششم محبت آنجا
 علماء و اعلام بدین روش گذارش و نکارش نموده اند که چون خبر جنت از آمدن اسرار و سرای شهدای کر بلا نیز در چهار سبزه مکرر و تا شهر را این بستند

دردم به شام بیرون رفتند	رفت بدون هر طرف از اهل شام	بهر تماشای خواص و عوام	پرده شیمان سلری رسول
کشته زنی پرده که خود دل	در بر آن قوم تیره روزگار	جمله برهنه بشتر با سوار	سوخته رخشان زلف افعال
بچو جگرشان که خود از قط آب	سید تاج و زنجیر و بند	باتن رنجور و دل مستمند	از پی سرهای شیدان روان
میشد و میسوخت جان از فغان	که در حرم نیزه دران حلقه زن	تا نشود آه بجای حلقه کن	گر کی از دیدن سرهای کربست

نیزه روزنش که خوان کریمه است در آن حال تم کلیم خاتون بشر لعین گفت بگو زمان را از راهی بریزد که نظاره گیان گمراه باشد یا بگو که سر را را
 پیشتر برینا مردم مشغول آتما شوند و با کمر نظر کنند آن شکنین دل کافر قبول اینی نکرده اند راه کفر و عناد حکم کرد که سر را در میان شران که هم
 محتره سوار بودند آوردند سهل ساعدی میگوید که من شام رفته بودم و دیدم روزی مردم رفت بسیار کرده اند و شهر را این بسته اند و انواع
 سازها میوازند با خود کفتم مگر امروز عید است تا آنکه از جمعی پرسیدم گفتند ای شیخ که تو درین شهر غریبی کفتم بی من سهل ساعدی میباشم که کفتم
 رسول خدا رسیده ام و صحبت او شرفیاب شده ام گفتند ای سهل تا کجاییم که چرا از آسمان خون نمی بار و چرا زمین سرگون نمیشود و ساکنان خود را
 فرو نگیرد و نمیدانیم که این چه پیدا است که روزگار خدا کرده است

آنکس که بود پیش رسول خدا عزیز	بر کام خصم از دهکین خاور کرد	اورد اسیر اهل حریش بر دیوار	بنیان کاخ کفر بسی اسرار کرد
غیر از یکیش بجان روز خوش	این ظلم حجاب که در روزگار کرد	بیجان و لیل کرد و بار از غریز جوار	بگر که آسمان جفا جو چه کار کرد

سهل میگوید که کفتم روشن تر ازین بگویند گفتند این فرح و شادی که شامیان میکنند جهت آنست که سر امام حسین را با اهل بیت و از عراق بفرزید
 می آوردند کفتم جان الله فرزند رسول خدا می آوردند و مردم شامی میکنند کفتم ایسا از کدام دروازه داخل میکنند گفتند از دروازه ساعات پس
 بجز مشقت و سخت خود را با تاجار رسانیدم و دیدم سواران نیزه دار از پی یکدیگر می آیند و بر سر نیزه سرسبت در غایت نور و صفایا که نظرم بر سری
 افتاد که شبیه بود بر رسول خدا چون نخو کفتم دیدم سر حکر کشته فاطمه زهرا حسین است که بر من غلبه کرد و بخوی که صلب خود تنو استم کرد و در آن
 شاه دیدم که زمان و طحال بسیار بر شران برهنه سوار کرده می آورند آنگاه چنان که بر من نور آور شد که نزدیک بود پلاک شوم گریان گریان خود
 بیان شران ایشان رسانیدم یکی از ایشان که حالت مرا مشاهده کرد گفت ای شیخ تو کیستی که بر غریبان مصیبت زده کردی
 میبکنی کفتم ای یاد کار برگزیدگان تو کیستی گفت ای شیخ ازستم رسیدگان و الم دیدگان چه میرسی لمو لفظه

منم که ازستم روز کار حیرانم	منم که داغ پدر کرده مویشام	ز جو دهر قیم و غریب خون طعم	ز کین شمر اسیر و دلیل و دردم
منم که داغ برادر زده است دل جان	سره که بعد قرن شرح او توان	منم سکنیه مظلومه امام حسین	که مانده ام ز غم یکی شیون و شن

وگفت دور شوید از خیمه خدایم که هرگز بشما در امری شریک نخواهم شد پس گفت یا ابا عبد الله در شواهد است برین آنچه وارو شده است بر تو این شعر را
 خواند سَمِيَّةُ امْتِنَتْهَا عَدَدُ الْحِصَى وَبَيْتُ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَشْتَلُ سَمِيَّةُ مَا رَأَى بَعْضِيَانِ كَزَنِّ زَائِنَةٍ بُوَدَّ نَسْلُهَا وَبِأَرْبَابِهَا بَعْدَ بَيْتِهَا
 شدند و نسل دختر سعید را قطع کردند و اولاد او را کشتند شیخ صدوق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و جماعتی از ثقات نقل کرده که چون اهل بیت
 بشام آوردند آنهم از خَلْقِ النَّسْلِ وَالسَّبَابِ بِاللَّهْمَانِ مَكْتُوفَاتِ الْوَجْهِ فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ الْجُمَاعَةُ مَا رَأَيْنَا سَبَابًا بِالْحَسَنِ مِنْ قَوْلِ
 و در میان روز و روز نمودند آن یکبار از شهر شام بارو بیای بی سار چون اهل شام را نظر بر آنها افتاد و آثار بزرگی و جلال از آنها دیدند گفتند ما هرگز
 بهیری باین خوبی ندیده ایم شما که سید و امیران کدام و یار و از کدام قبیله ای سینه و خردید شهدا گفت سخن سبایا ال محمد
 ما سیران آل محمدیم در آنوقت سید سجاد میفرمود اَفَادَ ذَلِيلًا فِي مَشِيْقٍ كَأَنِّي مِنَ النَّبِيِّ عِبْدَانَا عَنْهُ نَصِيرٌ وَجَبَّكَ رَسُوْلُ اللهِ فِي كُلِّ
 و شیخی امیر المؤمنین امیر میگرداند و در وقت بخت و خواری بخوی که گویا غلام سیاهی را از زنگبار آورده اند و حال آنکه
 خدمت رسول خداست و پدرم امیر المؤمنین با و شاه عالمیان است و بر دایت بن طلوس و غیره ایشان را آورده تا در مسجد اعظم که جای سیران بود و
 بنام او قوتیکه خبر رسید طبعی در پیش او نشسته بود و دست و پای او را بجهت معالجه مرضی آب گرم که دارد شخصی وارو شد و گفت چشم تو روشن
 که سر حسین آوردند ملعون غضبناک بروی نکرست و گفت دیدت روشن مباد پس ناله سپردند و اگر گرفته خواند بعد از آن بخت بدندان
 گردید و مار را داد و بجزار که بخواند ساعتی نگذشت که رایات کفر و ضلال وارو شد و وزیر علمها الله اکبر الله اکبر میگفتند شاعری میگوید و بگویند وقت
 لَقِيلَ مَنْ أَوْلَاهُمْ لَقِيلَ الْكَبِيْرُ وَالْأَهْلِيَاءُ الْكَبِيْرُ سَكُوْنٌ بِحُجْرَةِ قُلُوبِ كَسَانِي كَأَنَّ كَرِيْمًا نَبُوْدُنَا كَبِيْرًا وَتَهْلِيْلًا رَأَيْتُمْ عَقْدَ خَدَارِ الْبِكَاكِي
 نمی پرسیدند و با نفی در آنوقت این شعر را میخواند و جاز آنرا سبک باین بیتی بخند متروکاً لَدَيْمًا تَهْلِيْلًا فَكَمَا تَهْلِيْلُكَ بَانَ بَيْتِ
 قَتَلُوا حِيْلًا ذَا غَايِدٍ نَبِيْرٌ رَسُوْلًا ای فرزند دختر سعید سرترا آوردند بخون آلوده گویا بجهت تو خدرا کشتند فَتَلَوْكَ عَطَشًا
 وَتَلَا بَرَبْنَا فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلُ وَاللَّهْلِيَاءُ ای نوریده سعید ترا بالبسته کشتند و صلوات بر عات کلام خدرا در باره تو نکرده که شما بود
 محل نزول قرآن و معصوم از نزول قرآن شما بود و بگویند بَانَ قِيْلَتْ وَأَيُّ قَتَلُوا بَيْتَ الْكَبِيْرِ وَالْأَهْلِيَاءُ این عظیم است که ترا
 کشتند و کبیر میگویند و حال آنکه کبیر و تهلیل کبیرین تو کشته شد قطب را و ندی از منبعل بن عمرو روایت کرده که گفت سجاد قسم که در وقت دیدم
 سر مبارک سید الشهداء را بر نیزه کرده بودند و در پیش روی او کسی سوره کف را میخواند چون این آیه رسید که آم حَبِيْبَاتُ الْكُفْرِ الْكُفْرِ
 وَالرَّقِيْمُ كَأَنَّ فَا مَنِ ابْنَانَا عَجَبًا لَقَدْرَتِ خَدْرٍ مَقْدَسِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بَرَبَانِ آمَدَهُ فَرَمُوْدًا عَجَبًا مَنِ اَحْبَابِ الْكُفْرِ قَتَلِي وَحَمَلِي
 کشتن من و سر را بر نیزه زدن عجب ترا ز قضا صاحب کف و رقیم است آرمی و الله که کشتن سعید را آخر الزمان و امر آن مظلوم از هر امری در عالم
 غریب تر و عجیب تر است مجله از یزد ملعون مجلسی در نهایت زیب و زیور است و بر تخت نامیون نشست و امر با حضرات اهل بیت بسیار نمود چون
 در خانه آن رسیدن ملعونی که او را حضرت بن ثعلبه عایدی میامید فریاد بر کشید که آوردم فاجران لعین را بجهت امیر المؤمنین بریند آمد و لقمه

سید سجاد از آن کفایت	سید دلش در سینه از غم زخمی گشت	خاطرش شکست و دل پروردش	از در غیرت رخس چون دوید
ای انسان از فل سوزان کشید	که شرارش آنم کردون رسید	ریخت از غم آنچنان از دیده اش	که همی بر بهاری بر در گشت
هر آن خورشید کردون جلال	این شاید که نمیبوری کمال	کرد نفسی بی که اندر روزگار	کس نماندی غیر ذات کرد و کار
هر بختی سبیا و اولیا	صبر میکردند پیش هر بلا	انبار اهرکت از قوم جویا	ظلمه رفتی که حیران شد عقول

میزیند چوب بران که کز آن
شرازه عابدین که بدگاه نقش
ساعرب است کاشن این آیه

سغیرش غبار رخسار میزدود
بود چرخ و محور خود قبه و نمود
ترسم و پدید آمدم خرمن چو

شد شورشی بی پای در آندم ز اهل بیت
در آن خرابه که در آن خاک و آسمان

گر یا خلق قصه شد از عباد و از شود
بر جای فرش و قبه همی بود و غم

محقق نماید که صعوبت مصیبت اهل بیت بیکس امام مظلوم در شام محنت
انجام بنا بر روایت سید الساجدین سلام الله علیه از مصائب همه اوقات زیادتر و بیشتر بود و دل آن غریبان بیکس در ورود مجلس یزید پدید
همه جا و همه وقت بیشتر سوخت و بدرومی آمد این روایت کرده است از سید الساجدین که ماد و از زده نفر بودیم که مجلس یزید پرورد و ما را بخل
برنجیر در آورده بودند و از آن کلام معلوم میشود که زمانا هم در غل و زنجیر بسته بودند بجهت آنکه دوازده نفر مرد از ایشان نمانده بود اگر چه بعضی طحال بود
ولیکن باین عدد بودند و سید بن طاووس روایت کرده که بارها مذکور آن و زمان حسین آن مجلس برید آوردند و هم مقترون فی الجبال و ایشان را
باریشان بیکدیگر بسته بودند قن مبلغ الکرا و الباس التفی بآن بپیید بعد از آنکه ای کسیت که خبر کند حیدر کرار را که اولاد او را بعد از آن
همیشه با عزت بوده اند و دلیل نموده اند ان الوجوه الثریات ذوالبهاء نهادی الی رجس ذینم و محلو و اینکه رویهای نورانی را همیشه
ز و اولاد را غیرند آیا غیره هذابنات محمد بلا خطهن الناس الالعبد الذل ای صاحب غیرتی نیست آخرا اینها دختران پیغمبر
ناموس حیدرند که مردمان منزل در میان کشیده نظر بر ایشان میکنند بعضی گفته اند آن ملعونی که سر منور حسین علیه السلام را داشت در حقیقت
و نیز یزید لعین آورد و گفت آفرید کتاب فضة و ذهباً انا قتلنا الشید الحجا قتلنا نجرالنا سراً ثم اوابا و غیرهم از بنیوی التنا
چون یزید این کلام را شنید بان ملعون گفت که اگر میدانستی که او بهتر از همه خلق است پس چرا در کشتی آن ملعون گفت با امید جایزه تو یزید ملعون
براشت و گفت ترا جایزه نیست و اگر و ما او کشته شد شیخ فخر الدین طریحی در مقتل خود می نویسد که چون هیولان آل محمد را مجلس یزید آوردند
در برابر آن ملعون ایشان را با و شهت نگاه دختر سید الشهدا گفت باینید بنات رسول الله صبری یزید خوب است ای که دختران رسول خدا سیرت
و در برابر تو بایستند لمؤلفه

دیده نامحرمان بر باسوس	مانه خرابه اهل بیت حیدریم	مانه آخر حضرت پیغمبریم	که همی چادر و بی معجزیم
ما عزیزان رسولیم و صدای	ما که خود مرغان بی بال و پریم	پر و بال ما چه می بندی بظلم	کز جاسمی تو ذلیل و مضطربیم
مصطفی کونما به بنید که چنان	خانمان آواره دور بدیریم	خاندان مصطفایم از چه روی	ز امتان و سی شکسته خاییم
از این سخنان جمیع اهل مجلس	بیکس و بیونس و بی باوریم	فاطمه کونما به بنید حسین	

آن ملعون بگریه درآمدند و صدای گریه از خانوادہ یزید بلند شد سید الساجدین میفرماید که در غل و زنجیر بودم کفتم اذن میدی تا سخن بگویم
گفت بگو تا بنیان کوفتم از برای من منرا غایت بیوه کولی ای یزید ما خاکت بن رسول الله لقران فی الغل ای امکان تو چیست بر رسول خدا
هر گاه مراد غل و زنجیر به بند چه خواهد کرد و آن ملعون گفت زنجیر از کروش بردارد و از حضرت صادق روایت شده که چون سر جاب سید الشهدا را در مجلس
یزید لعین آوردند و دختران امیر المؤمنین را با سید السج و بروی داخل نمودند و او در غل و زنجیر بود یزید گفت یا علی حمد خدا را که پدرت کشت حضرت
فرمود خدا لعنت کند کشته او را آن ملعون در غضب شد و ما را قتل آن حضرت کرد حضرت فرمود ای یزید اگر مرا میکشی پس دختران پیغمبر را کی بوطن
بر میگرداند و ایشان را بجز من محرمی نیست آن ملعون گفت تو ایشان را بر گردان پس سوختنی طلب کرد و قیدی که در گردن او بود سائید که بر وارد و برود
گفت میدانی که چرا خود متوجه این کار شده ام آن حضرت فرمود از برای اینکه بر من منت باشد سید بن طاووس میفرماید که امر کرد که زمان و هیولان را در
سخت سر پرده نشاندند که نظر ایشان بر سر منور سید الشهدا نیفتد و آن سر مقدس را بر طبعی گذاردند و در برابر روی آن شقی آوردند تا که ناظر

بکس غریب که خواهد بود یا آبتاه من بعدک و امصبتاه یا آبتاه من بعدک و اغربتاه ای پدر بعد از تو که برای ما خواهد بود و ای برادر
 و غریبی ما یا آبتاه لیتنی کنت لک الفداء یا آبتاه لیتنی کنت قبل هذا اليوم عسباً ای پدر کاش من غریبی
 تو میشدم و کاش پیش ازین که میشد بودم یا آبتاه لیتنی و سدت لثمنی و لا ادری شبتک مخصباً بالذات ای پدر کاش مرا بقتل گذار
 بودند و محاسن ترا خون الوده نمیدیدم پس آن کودک و من خود را بدین سر پدر بزرگوار خود گذاشت و برود و او را
 چون اهل بیت آن طفل را حرکت دادند و دیدند جان بجان آفرین تسلیم نموده اهل بیت که آن حالت را دیدند تجدید ماتم نمودند و بکس از
 اهل شام که در آنجا بود بر فرق میزد و میکشید و فحشهای اهل بیت باز میزدند احوال امام تشلب و حالات کربلا شدند و یک نوعی ناله و کسرت
 میکردند و الطهر فاطمة الصغری تنوح علی الحسین قوح کتیباً لقلب نبی شیخ و کتیباً باها با آباء تری من ذابجو و کتیباً
 و فاطمة صغری دختر امام حسین بادل محزون ناله میکرد و پدر خود را میخواند و میگفت ای پدر کیست که بر منی و بکسی من رحم کند و ذنب لخته
 لثدی لاطله تشکوا الیه یقلب مخرج حزن بالقی قبل هذا اليوم فی حدیث ولا آراک مخصباً لثوب الدفن زینب خرم
 امام حسین بروی خود میزد و بادل محزون شکایت کنان میگفت کاش ای برادر پیش ازین مرده بودم و رود محاسن ترا خون الوده نمیدیدم
 و ام کلثوم تدعوا و قهی باکبه بدمع فاطمک کا العارض الهمین اخی اخی بعد موتی یا محسن لقد اصعب الی کتیبی المومنین
 و ام کلثوم میگرفت و قطرات اشک مانند باران از رویه جاری میکرد و میگفت ای برادر ما وجودیست که ما از پرده شیطان بودیم حال ما را با سیری
 میرسد چنانکه اهل روم و فرنگ را با سیری میبردند یا لب عن رسول الله فاطمة الی و الفاجر الملعون سبک کاش چشم خرم
 رسول الله مرا میدید که کافران مرا برهنه میکردند یا لب عن امیر المؤمنین الی بین الاغادی بهذا اليوم بنظر نی
 کاش چشم سیر المؤمنین را با بین روز در میان دشمنان میدید چشمی مجرمة و او نیکتاه فلا ادری کفلاً بهذا اليوم بکفله
 کاش پدرم مرا برهنه میدید که هر چند زاری میکنم هیچ پاهای از برای من بهم نمیرسد و کتیباً الی الفاعله بنت الشیب و دمع العیز
 کاکلین یا ام قویج من الاجداث ناصیه علی الحسین معتم الفرجین و الشیر و اور خود فاطمه را ندانید و در حالیکه اشک از رویه اش
 مانند باران روان بود و میگفت ای مادر ز قبر بر خیز و بر حسین خود کری کن و نوحه و زاری ما یا ام قویجی نظری و اس الحسین اخی کالبه
 ذین نونی الذیل اللطاسی مادر بر خیز و بین سر حسین خود را که مانند ماه تابان بر سر سیره باریت نرم میدید یا ام قویجی نظر الشجاد
 متغفلاً لباقی نوحین بد الفاعل الکناسی مادر بر خیز و نظر کن بن العابدین بیمار خود را که او را مانند همین جانب زید فاجر آوردند فبا لها
 حسرة لا تنقضی ابداً حتی تری حجة الرحمن ذی المنزاة ای مای از حسرتی که از ما نخواهد شد صاحب الامر ظهور کند علی اللهم تعالی فرجه الانوار

ای برادر

مجلس ستم و ذکر وارو شدن اهل بیت مجلس ستم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عظم الله أجورنا وأجوركم بمصابنا يا حسين عليه السلام وجعلنا وآبائكم من

الطالبيين بشارة مع وليه الامام المهدي من آل محمد صلى الله عليه وآله ولعنة الله على أعدائهم ومخالفهم ومعانديهم ومبغضينهم

و غاصب حقوقهم و منكرين فصائلهم من آل النبي وآله	در شام اهل بیت نمودند چون ورود	غما می آرد بر سر غمناشان میزدند
از کربلا و کوفه فراموش گشته شان	در شام صبح تیره نمودند چون ورود	از بسکه کرد سوسای فلک ناله شان
و آنکه روان پیش بر زمین شدند	در حالیکه بر سرشان چاوری نمودند	تا محرابان شام بدیدند شد

چنین وصیتی کند پس بریدش غضبش تیز شد و امر کرد که جلادان او را شهید کنند بهودی گفت من هیچ بهتر از فرزند رسول الله نمیستم که او را با این خوارگی
 کشته کاش که من هم در راه وی شهید شوم تا روز قیامت من نیز در جگر فدایشان او محسوس باشم پس از جای حبست و آن سر بریده را برداشت و بر سینه
 گذاشت و گفت اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله پس آنان عرض کردند ای آقای اقامی همه شهیدان مرا فرمای قیامت در میان شهیدان
 خود طلب فرمای جلادان بگو آن بی ایمان آن نازده مسلمان شهید نمودند رحمة الله علیه اینهم جدا گانه عجزی بود که از سر مطهر امام علیه السلام در آنوقت
 بطور رسید از این بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه آلاف التحية و الثناء روایت کرده که چون سرش بر سینه اش گذاشتند در مجلس آن ولد الزنا او را
 انعامی بزم شراب آهست و با حرفان مشغول بخوردن شراب گردید و چون فارغ شد از خوردن شراب بگریه آمد تا آن سر را بر طشتی گذازد و در پای
 تختش نهاد و بساط شطرنج بر آن گستریدند و مشغول بشطرنج بازی گردید حسین و جد و پدر او را یاد میکرد و گستاخا می نمود و هر گاه که بر شطرنج
 غالب میشد سره جرحه قطع زهر را میکرد و در هر آن در کنار آن طشت بر زمین میریخت قیاساً بماء صبرت هذاه الامور علی مثل الغریر
 قوی بعد مودعی می آسان این ظلمها بر مثل حسین وارد میشود و تو از هم نیاشی این القول و غیر کان بر شیعه بدتة یقضین
 کان محمداً اباً کجا بود و غیر خدا تا به بنید فرزندش را در مجلس شراب حاضر کرده اند و شراب خواری خوب بر بوسه کاهش میزدند شرح مفید ذکر کرده که کجا
 اهل بیت طلبید و آمدند نشستند و آن لعین چون حال ایشان را بسیار قبیح دید گفت قبح ما در روی سپر ز یاد کاسکی میانه شما و او قرابتی بود که با شما
 چنین نمیکرد و شمار بشام نمیزناید از حضرت امام بن العابدین مرویست که چون بر زید ملعون فرستیم من پیشتر از همه بودم با آن ملعون گفتم که ای
 زید اگر غیر خدا ما را با این حال ببیند چه خواهد کرد زید گریست و گفت ما را بسیار از گردن و کتفهای زید مذکور است که آن ملعون اسامی بیگانه را بر سر
 گفته هذیه ام کلثوم الکبری و هذیه ام کلثوم الصغری و هذیه صفیة و هذیه ام هانی و هذیه رقیة و نبات علی
 و هذیه سبکینه و هذیه فاطمة بنت الحسین و سبکینه صورت خود را با ستن با دست خود میوشاند و گریه میکرد زید گفت چرا گریه میکنی گفت
 کف لا تبکی من لیس لها ستر کبیر و وجهها و داسها عنک و عن جلسائک چگونه گریه نمیکند کسی که چادری ندارد و گریه
 خور از تو و از نشسته کان مجلس تو پوشد آن ملعون گریه درآمد و گفت خدا لعنت کند سپر ز یاد را که چه قدر قستی القلب بوده است بر آل مصطفی و
 بروایت دیگر گفت ای سبکینه پدر تو کفران حق نمود و در حرم مرا قطع کرد و با من نزاع کرد و در ملک من سبکینه گریه پیش ز یاد شد و فرمود ای زید ای کاشکین

او بنده خدا و مطیع رسول بود	حکم آنچه رفت این دو طاعت بی غم بود	ایرید بخواند او را در زود خویشین	کرد از پی اجابت بر سوی حق صعود
گر چه سجد بود ولی بن سوخت	چونان حادثی که کسی قابش نبود	گر چه زبند کی بمقامی رسید او	کافرا کلبان بدر همه بر روی سجود
لیکن بی فریض قدر و مقام جا	از تو هزار مرتبه در سبک فرو	و بدان ای زید که لابد است از تقا	میکند خدا از تو سوال میکند ازین عمل صحیح

پس مستعد جواب شو کجا خواهی یافت جواب بجهت کشتن فرزند پیغمبر و بروایت صاحب منتخب در آنحال علیا جانب غیب خاتون خطبه در نهایت
 فصاحت و بلاغت نهاد فرمود چنانکه اهل مجلس همه حیران و متعجب ماندند پس از پاس بر زبان پاکت و نعمت سید آخر الزمان و شرح پدر خود
 امیر مومنان شروع بخطاب و عتاب فرمود بیزید مردود و گفت ایمن العدل یا ابن الطلقاء مخذیرت خوارت و ایما نکت و سوگت
 نبات رسول الله ایما از عدالت است ای فرزند آزاد شده که زمان و فرزندان و کیزان خود را در پرده نشاندی و دختران مکرر رسول خدا را
 کرده و پرده حرمت ایشان را دیده و بی کجاوه و بیوج از شهر بشهر آورده تا اهل بی منزل و بابویه بر ایشان نظر کند آری این افحال بعیدیت از
 جماعتی بگریه کردید کان را خوانید بهشت و کشت ایشان از خون بریزید کان و شهیدان پرورش یافته باشد چگونه بعید است این عمل از کسی که از

امام زین العابدین بان سرطرا فاما ویداب لکن خونین از ویدای حق بنیش جاری شد بروایتی چون اهل بیت را نظر بر آن شریف افتاد و خروش بر آوردند و شیون بر کشیدند و مالک و مظلوما بر آوردند سینه خاتون گفت ایای بد از اینکار خوشبختی و این نامیکو بد که چون زینب نظر بر سر بریده برادر افتاد دست زد و چاره را درید و با او از خیرین گفت یا حسیناه یا حبیب قلب رسول الله یا ابن مکتة و معین یا ابن قاسم
 ان امرایا بر بستیة النسل و یا ابن بیت المصطفى را وی میگوید بخدا قسم که همه اهل مجلس آن لعین کبریہ در آمدند پس فی از نبی با ششم
 در خانه نرید بود چون از ناله اهل بیت و قوف یافت که زمان داشتیم را در مجلس نریدین معویه آورده اند و دست که سر منور سید الشهدا را حاضر کرده
 صدرا کبریہ و ندبه بلند کرد و میگفت و اجتیباه یا سید اهل بنیاه یا بخت مدها یا بیع الادمی و التیاهی یا قتل اولاد الاذ
 یعنی ای حبیب دل افکار و ای بزرگ اهل بیت مصطفی و ای فریادرس بویه زمان و یتیمان ای شهید گشته اولاد از ناله و نوحه آن شهید بزرگ اهل
 مجلس کبریہ در آمدند و گریستند پس آن ولد الزنا چوبی از خیزران طلبیده و از آن گرفته برب و دندان سید عالمیان میزد و بزبان حال میگفت سید

زینهار از دهان خندش	زانش لعل و آب و نداشت	مکران و ای که پروردش	شده بوده است شیرتاش
با چنین روی بریدار بهشت	همه خام شود غلش	پس گفت و حاکم الله یا حسین	لقد كنت حسن المصنک

خدا رحمت کند ترا ای حسین که چه خوش لب و دندان بوده کفریاتی چند از و سرزد انگاه ابو برده سلمی گفت و حاکم یا بنی اشد انکب غضبنا
 انش الحسن بن فاطمة و ای بر تو ای برید یا چوب برب و دندان حسین فرزند زاده پیغمبر منبری شهادت میدهم که دیدم پیغمبر را که لب و دندان
 صاحب این سر و برادر او را میبوسید و میفرمود آنفلسیدا شبابا هیل الجنة شامید سید و آقای جوانان اهل بیت خدا کشته شده شمار
 و لعنت کند گشته شمارا و عتیا کند عذاب جهنم را از برای او پس آن ملعون در غضب شد و امر کرد تا او را از مجلس کشند کوی سید کی از علما بود که
 نام او را اس الجالوت میگفتند و آن مجلس حاضر بود چون بد سلوکی آن ملعون را نسبت بان سر مقدس اهل بیت ظاهره مشاهده کرد و سوال نمود از برید
 که ترا بخدا قسم میدهم که دست بکسما حب این کسیت فلک و آیت احسنه و من حنکبه ان ملعون در جواب گفت که این سر حسین بن علی است
 که روزین عراق با ما یا غنی شده بود بد آنکه اهل عراق با او باه با نوشتند و او را بجانب خود طلبید و میخواستند که او را خلیفه خود گردانند پس این
 زیا که لازم من بود او را کشت و سر او را برای من فرستاد و یهودی گفت میان من و حضرت داود بنی هفتاد نفر فاصله است و بعضی گفته اند
 که گفت زیاده از سی نفر فاصله است و یهودان مرا با این سبب تعظیم و تکریم میکنند و خاک قدم مرا بجهت تبرک و تین می بوسند و جمع کرده میبوسند
 و محمد عربی که پیغمبر شماست که دیروز از میان شما رفقه است امروز بر اولاد و عترت او با این شدت سخت میکشید و ایشانرا قتل می آوری و دندان
 حرمش را با این ذلت و خواری اسیر نموده اید بدان ای برید که بدترین همه امتها شما هستید که با ذریه و بنیره پیغمبر خود این معامله کرده اید برید
 ملعون بر سختی گفت پس کن و مثال این سخنان مگو و الا امر قتل تو میکنم و در بعضی از کتب نوشته اند که زید با آن یهودی گفت که اگر نه آن بود که
 پیغمبر فرموده است که اهل ذمه را مر سنجانید و اگر کسی ایشانرا بر سنجاند من در قیامت با او خصمی خواهم کرد و امر میکردم تا ترا بکشند یهودی گفت ای حسن اگر

ان پیغمبرین عطا بر اهل ذمت میکنند	پس چه در روز جزا عرض عترت میکنند	اگر بر دشمنان خصمی کند با دوستان	تا بداندش که در هر حال است میکنند
پس چها در استقام اهل بیت خود	روز محشر با که کاران امت میکنند	جان فدای آن پیغمبر و کز نضاف	گر همه از غیر هم رفع اذیت میکنند

ای برید خود انصاف ده هر گاه پیغمبر بجهت ارباب فتمت با امت خود مواخذه اذیت نماید برای قتل و اذیت فرزندان خود چه خواهد کرد و ای بر تو
 در آرزوی که جد صاحب این سر با تو دشمنی کند و مادرش داد خواهد کرد و پدرش گریبان ترا گیرد و جان من فدای آن پیغمبری که در حق ما بیگانهان ایشانرا

این دختر برین بخش که در خانه من خدمت کند و چنانچه از بعضی اخبار مستفاد میشود که کجس و جمال فاطمه معلوم نیست که زنی خلق شده باشد یا غیره میگوید که من از شنیدن این کلام لرزه بر اندام افتادم و چنانچه عمه ام را گرفتم و بروایتی دامن خواهرم را گرفتم و او از من بزرگتر بود و کتقم تمیم شدن پس نبود

مرا که باید انیکت کنی کنم از تو	زینب از این گفته شگفت اینجا	که بر زید از پیشش آسمان	گفت با آن شامی سید او که
کی ز جاه و رتبه بختیستیم	بس غلط فهمیدی و گفتی دروغ	دو چراغ کذب کی باشد فروغ	ما که ناموس اکبر نیستیم
که بعالم پاک و ظاهر زیستیم	انکه بر مریم دمیدی روح را	دست نازد بر او بر دامن ما	هستمان و امان عصمت پس فرما
دست نازد آسمان بر ما در آن	آیت نظیر اندر شان ماست	پاک یزدان عصمت ما را کواست	ایکه تو خواهی کنی نرا ز سر آست
هست بانوی حریم کبریای	ایکه خدمتکار خود خواهی چنین	هست خدمتکار او روح الاین	عرش عظم گسترین پایه وی است
افزیش خفته در سایه وی است	کرد این اندیشه خود ساری کجا	نایدت در دست این دامن کجا	بلکه قسم بارو یزدان کار کرد

چون برید پدید این سخن اخرا شنید بان کتقم گفت دروغ گفتی اگر نخواهم میتوانم که فاطمه را بگیری گرفت زینب فرمود
 نمیتوانی مگر آنکه از ملت بیرون روی و دینی غیر از دین جد ما بجوئی پس آن ملعون بسیار غضب کرد و بر شفت و ناسزا می گفت زینب خاتون فرمود
 ای برید بدین ما و دین جد و پدرم هدایت یافته ای تو پدر و جدت اگر مسلمان باشی پس گفت تو همی و ناسزا میگوئی از روی ظلم غضب میکنی
 بچه سلطنت آنجا آن ملعون شرم کرد و ساکت گشت آن شامی دو مرتبه اظهار نهی کرد و زید گفت و در شو خدا ترا مدت دهد و بعضی از کتبه مستورا
 که دو نفر در آن مجلس خواهرش کنیزی کردند از دختران امیر المومنین علی سیکه خاتون اخویش که در آن ملعون فی الفور بدعای ام کلثوم خاتون کوروش
 و چلاق شد و دیگری فاطمه بنت حسین با خواهرش کرد و بروایتی فاطمه دختر امیر المومنین علی السلام را بگیری طلب کرد و روایتی که شعر برین بدعا
 نیز وارد شده است و سید بن طاووس میفرماید که آن مرد شامی گفت کسیت این جاریه برید گفت این فاطمه دختر حسین است شامی گفت حسین سرنگام
 و علی برید گفت بی شامی گفت خدا ترا لعنت کند ای برید اولاد پیغمبر را میکشی و عیال ایشان را سیر میکنی و الله ما فوهت الا انکم متجی الرحمن
 بخدمت که بجانم کاینها سیران رومند ملعون گفت ترا نیز طلی بایشان میکنم و فرمان داد با او گشتند و بروایت شیخ مفید دو مرتبه که شامی خواهر
 آن کرد ام کلثوم گفت خدا زبانت را قطع کند و دست را خشک و چمپت را کور کند در حال دعای آن مظلومه مستجاب گشت و چنان شد و یکی دیگر از
 غریبی که از سر مطهر مقدس جناب سید الشهدا روحی در روح العالمین فداه بظهور رسید آن بود که در آنوقت نصرانی بسفارت از جانب پادشاه
 فرنگ آمده و در مجلس حاضر بود چون نظرش بر آن سر مطهر افتاد که بان ذلت و خواری در نزد یزدینانده اند خدا بگریه بلند کرده انقدر گریست

که ریش از آب چشمش تر شد پس روی بریند کرده با این خطاب آغاز نمید گفت	این سر بر کورگرا نوا اوست	هست فروغ که بهفت روی
ازین دندان سرگرد گشتن	صاحب او را بودی جبرئیل	عادمی از حکم خدای طویل
خار کن این سرگرد و نواز	این رخ فرخنده که از آب و آب	نور سزا بدیده و آفتاب
زینب برودش سول خداست	ختر نایبده برج صفاست	کوهر خشنده درج سجاست
وین لب و دندان که بود نظر	پوست که حضرت پیغمبر است	کل شکر فاطمه اطهر است
زین لب و دندان کن آخر جای	این دو جهان بین که تو بینی بران	هست زلفش از غر زمان
کن حذر از اندم که زوی چشم	ایکه تو آورده اینانش خوار	عرش خداست بهین گوشوار

روی گراشت و غیظ بر اهل بیت رسالت نظر کند و از روی آسانی چوب بلب و دندان سید جوانان اهل بیست زند و شیخ خود بخواند که گماند بسیار
 کند باین عمل و شیخ بسیار آن عذر را بجا کرد و فرمود **فَلَا تَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَأَسْبَغَ سَعْيَاتِكُمْ وَمَا حَيْبُ جَهَنَّمَ لَكُمْ فَالْتَمَحُوا أَذْكَرْنَا وَلَا**
وَحْيَانًا وَلَا نُؤْتِكُمْ آمَدًا وَلَا يَدْرُسُ عَنْكُمْ عَمَّا هُمْ فِيهَا پس هرگز می توانی بجای بر و هر چیزی که میتوانی بجز آن و سجدتسم که نمیتوانی ذکر را بر اندازی
 و وحی را بر طرف کنی و بفضل باری و هرگز نمیتوانی این عذر را از خود دور کنی نیست که تو فکر اندک و ایام دولت و نیست مکر زمان غلبی و عمارت غنی
 شما از هم عیب شد و یا در روزی را که منادی از جانب خدا نماند که لعنت خدا بر ظالمان و ستم کاران است پس فرمود ای یزید آیا نمی بینی از خدا که
 کشتی حسین را و این ترس نبوی که حرم محترم پیغمبر را در سول خدا را از عراق بشام سپرد و آوردی و حرمت ایشان را ضایع کردی و چون کبیران از کلبه
 بسوی بلدی کشیدی و سوار رشتن برهنه کردی آن والی منافقین گفت که برادرت میگفت من با یزیدیم و پدر ما در جدمن از پدر ما دور
 جدید بدترند بعضی را راست گفت ولیکن بعضی با خلاف گفت و خطا کرد اما جدا و بهتر از همه خلاق است و اما اینکه گفت ما درین بهتر از ما و او
 با ما در ابلی نمیتوان کرد اما اینکه گفت پدر من با یزید است پس پدر او پدر من رضی بکرم شدند و حکم از برای پدر من بود پس این آیه را خواند
قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ قُوَّتِ الْمَلِكِ مَنَاسِكِ الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِيعِ الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَقْدِيرِ الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ که در بین
 مکانه رغیب خاتون و یزید کلاغی بصدور آمد پس یزید این اشعار را خواند **لَا تُغَابِ ابْنِ أَبِي سَهْلٍ قَوْلُ ابْنِ أَبِي سَهْلٍ قَوْلُ ابْنِ أَبِي سَهْلٍ**
 ای کلاغی که در این شما حاضر شد پس بگو با جان ناله که گریه شما بر چیست که گشته است **كُلُّ مَلِكٍ نَعِيمٌ وَأَثَلٌ قَبَائِلُ الدَّهْرِ**
بَلْعَيْنِ بَيْكَلٍ هر چیزی در دنیا زایل خواهد شد و روزگار و باسای او بازی میدهند همه را **لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدِي شَهِيدًا وَاجْتَمَعَ الشَّيْخُ**
مَعَ وَقَعِ الْأَسْلَى كَأَشْرِ بَرْكَانِيكَ در جنت بد بشیر رضی علی کشته شد تا یک حاضر بودند و میدیدند زاری بنی هاشم را در وقت ورود
 به بدن ایشان **لَا هَلْوَ وَأَمْتَحُوا أَفْرَجًا** **فَقَالُوا يَا بَنِي إِدْرِيسَ لَا تَشْكُرُوا** پس همه صداها بلند میگرددند از روی فرح و میگفتند ای یزید
 شل شوی **قَدْ قَتَلْنَا الْغُرَمَ مِنْ سِوَاكَ** و عدلنا بید و فاعتدك تحقیق که هشتم شجاعان از بزرگان شما را بعضی کشتگان بد
 پس عدالت شد و **أَخَذْنَا الثَّارَ مِنْ ابْنِ عَلِيٍّ** و قتلنا الفارس **الْتِدَابِ الْجَلِيلِ** و رفتیم خون بزرگان خود را از آل علی و هشتم بزرگ شید
 و شجاع اولاد او را **أَسْتَمِنْ خِيَرَتِ إِنْ كُنْتُمْ تَقْتُلُونَ** من بجز احمد ماکان **فَعَلَّ** نبودم من از آل و قبایله خذف هرگاه به تمام نمیکشیدم از
 اطلاع بعضی آنچه کرده بودند **لَعِبْتُ هَاتِمًا بِالْمَلِكِ فَلَا حَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيِي نَزَلَ** چند روزی دنیا به بنی هاشم روی
 و بازی داد ایشان را و آلاء پیغمبری ایشان از جانب خدا بودند و وحی بر ایشان نازل میشد پس غیب خاتون فرمود **وَلَا تَحْتَسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا**

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالٌ قَابِلٌ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ	
آن کس که کشته در راه خدا	آن کس که کشته شده است آنکه شاه کربلا
یا چو دیگر خلق از آن فرود	بلکه ایشان زنده اند و پایدار
که بزوجه مردم دنیا نیند	پس فرمود ای یزید حسین را کسی کشت کرد و اگر تو نبودی پسر جانم
و خوارتر از همه کس بود آیا ترسیدی از خدا بکشتن حسین و حال آنکه جد بزرگوارش در حق او برادر او فرمود که حسن و حسین آقایان جوانان اهل هستند و اگر این را انکار میکنی دروغ گفته و اگر تصدیق میکنی پس خود مجازا صدمه با خود کرده خواهی بود پس یزید از کفکوی آن معطره مکره بخل شد و این آیه بر خواند که وَرِيَّةٌ لِبَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ و مراوش این بود که این سلسله علیه همه مانند یکدیگر میباشند و کسی از عمده زبان ایشان بر نیاید از فاطمه و خدیجه و امیرالمؤمنین که چون ما را بنزد آن ملعون بردند اول بر ما ترحم کرد پس مرد سرخ روی از اهل شام برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین	

احاطه کردیم و چنان محاربه کردیم که شمشیر با برفق لشکریان جا گرفت و ایشان از خوف و بیم چنان بپاه با آوردند و در قبضه قدرت وارد شدند که کبوتر در کجا
چرخ و مرغ شکاری در آید پس زیاده از ساعتی نگذشت و بروایتی زیاده از سخن کردن شتر می نگذشت و بروایت دیگر گفتند زیاده از خواب قیلوز نگذشت که ایشان
گرفتیم و اینک بر تو وارد شده ایم در حالیکه بدنه های ایشان بر خاک برهنه و مجروح افتاده و آفتاب بر آنها می تابید و در نهایت ذلت و زاری می ایستادند و چون
بجز و حیان و مرغان شکاری کسی زیارت ایشان نبرد و آه آه ای مسلمانان در آنوقت تصور کنید که اهل بیت آن مظلوم از شنیدن این حکایات
چه حالتی داشتند بلیت **فما نكسوا من شديده** یارب اهل بیت چه آمد زودش **اوروه** اندک برید طعون بقدر
یک ساعت سب زبیر انداخته بود و گوش سخن ایشان یاد و هیچ نمیگفت پس از مدتی سرخس خود را بالا کرد و گفت که راضی تر بودم اگر که حکم و فرمان از
ششیده بودید و حسین باقتل نبر میسایید اگر من خود را بر بلا بودم و در غم میگردم آنجا از مجلس برخواست و امر کرد تا سیران و زنا را برودند و زندان
و سر مطهر سید الشهدا را گفت بروند و مسجد جامع که محل تردد و خلق بود بر نیزه نصب کردند شیخ صدوق از فاطمه خست امیر المؤمنین روایت میکند
زنا را با علی بن حسین در مجلسی حبس کردند که آن مجلس ایشان را از گرامی و سر محافظت میکرد و آفتاب بر ایشان می تابید **حَتَّى تَقْتَرَّتْ وَجُوهُهُمْ**
تا آنکه رویهای ایشان از شدت گرامی و سر پوست انداخت و در آن زمان که اهل بیت در زندان بودند بیت المقدس سگی را بر بنداشتند که در
زیر آن خون میجوید و مردم میدیدند و آفتاب که بر دیوارهای می تابید مانند چادر سرخی بود و چنین بود تا وقتی که اهل بیت مرحبت کردند و سر
حضرت را بگلاب برکشیدند و صاحب شاقب نقل کرده است که چون آن سر مقدس را بر در ساری برید طعون نصب کردند پس در حجره عبد القدر
عامر که زن برید بود و پیش از آن در خانه سید الشهدا بود پرده را دریده و بی پرده باموی پریشان و سرو پای برهنه و خروشان مجلس بریدند و
و گفت **يَا بَنِي دَاوُدَ بْنَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى فَيْئَاءِ بَابِ** ای برید آیا سر فرزند فاطمه و دختر خیمه را در خانه من برید و بر سر
برید بر حبت و او را پیشی پوشانید و گفت علی ای بندگرم و ناله کن در مصیبت فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و بزرگ قریش که پس زیاده در امر او
تعجیل کرد و او را کشت خدا او را کشت و بعضی از علماء از حجره قطب را و ندی ذکر کرده که سر مقدس حسین با ارواح اجنبا و ملائکه آمدند و دور یکی از شهاب
از شام با آسمان پرورد و بعد از آن از سر حضرت خبری نشداری آن سر منور را بردند با آسمان تا اهل آسمان زیارت کنند و زینت محفل ماتم خود سازند
اللَّهُ أَكْبَرُ يَا لَيْلَةَ حُرُوبِ شَامِي لَه الْأَفْئُ النَّوْمُ مَظْلَمًا اللَّهُ أَكْبَرُ يَا لَيْلَةَ حَادِثِ أَكْبَرُ الشَّعْرِ وَالْمَقَامِ وَذَمَّنْ مَسَا
یعنی این چه مصیبت عظیمی است که عالم را ظلمانی کرده و آثار بیت و ارکان شریعت را کبری در آورده و زمین و آسمان را لرزل داده است
يَا بَنِي دَاوُدَ السَّامِلَاتِ حَادِثِ سَائِنِ النَّاسِلَاتِ تَضَاهِي الْأَجْنَا پروردگرم فدای آن خونهای بناحق ریخته شده و سرو پای بریده غیره
رفته که مانند سارهای خشنید **يَا بَنِي لَطُونِ الطَّلِيَّاتِ مِنَ الطَّلُونِ** **يَا بَنِي الشِّفَاةِ الذَّابِلَاتِ مِنَ الظَّهَاءِ** پروردگرم فدای آن شکری
گرسنه و لبهای خشکیده از تشنگی که بوده با بد آنکه آنچه از اخبار و آثار بر می آید نیست که تا اینجا میگرد اهل بیت رسالت در سر مقدس حضرت
شام بود که بر برید طعون سیران و سر منور شاه شهید را در مجلس خود حاضر نمود و یکدفعه دو دفعه تشنگی قلب بخش نشد چنانچه حضرت امام
زین العابدین فرمود که هر روزه در آن اوقات بطون مجلس شرب میچید و سر مقدس پرورد حاضر میکرد و شراب میخورد و چهار سرور
می نمود و روزی در مجلس آن بیسوم رسول پادشاه روم حاضر بود و او از شراف و عظای اهل روم بود و گفت که ای پادشاه عرب این کسیت
برید گفت ترا با اینها چه کار است گفت چون بر روم بسوی پادشاه از هر چیز از من خواهد پرسید میگویم قسم این را نیز بدانم و بیان کنم تا او
در شادی با تو شریک باشد برید گفت **يَا دَاوُدَ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ** ای پادشاه گفت و درش نیست گفت فاطمه و دختر رسول الله رسول پروردگرم

باد تو بر تو و بر دین تو

لعن خدا باد بر این تو

پس گفت ای یزید بدانکه من در زمان حیات پیغمبر تجارت در مدینه رفتم

یوم خواتم بدید و از سخانی بزرگ حضرت برم پرسیدم که از چه چیز حضرت را خوش می آید گفت از بوی خوش قدری از مسک و عنبر بر شتم و رقم در خدمت ایشان
و آنوقت در خانه ام سلمه بود چون بخدمت مشرف شدم نوری از جناب مشاهد نمودم که دلم شاد شد و محبتش در دلم قرار یافت سلام کردم و پیشکش خود را
در پیشش گذارتم فرمود چست عرض کردم محقر نیازی است تا قدم مبارکت و شام فرمود است چست عرض کردم عبد شمس فرمود ما ترا عبد الوهاب
امم میکاریم و اگر تو اسلام قبول میکنی ما پدید ترا قبول میکنیم پس من مسلمان شدم و بروم برگشتم و اسلام خود را مخفی میداشتم و پنج سپهر چهار دختر داشتم نیز
مسلمان شده اند و آنروز دیدم این عزیزم که سوار بریده و باین خواری در پیش روی خود گذاشته و خنل شد پیغمبر بعل کشود و با فرمود مرا حاکمیت
خوش آمد ای حبیب من و او را بعل گرفت و لبها و دندانهایش بوسید و فرمود و در بار رحمت خدا آنکه ترا میکشد و اشک از دیدگان حقش برین
میریزد و روز بعد در مسجد بودم که صاحب این سر مقدس بر او شش حس آمدند و گفت ای خد بزگوار با برادر من حس کنی گرفتیم تا به بنیم قوت کدام بیشتر است
بچه کدام غالب شدیم حضرت فرمود این امر لایق نیست شما هر یک خطی بنویسید هر کدام که بهتر نوشته قوت آن بیشتر است رفتند و هر کدام سطرهای
نوشته آوردند حضرت فرمود من خط خوانده ام و نوشته ام بر پدر خود نشان دهید ایشان رفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز برخواست و با ایشان
رفت و بتبریل فاطمه سلام الله علیها وارد شدند و بعد از ساعتی حضرت ما با مسلمان دیدم و ما را با مسلمان صدیقی بود پرسیدم که پدر ایشان چه
گفت پدر ایشان نیز تامل در آن کرد و نحو است که دل ایشان شکند ایشان را بنویسند فاطمه فرستاد که او تصدیق کند لایفه

ول شکست از آن دو سپهر	شد شکر که چه سازد بتول	تا نشود خاطر انان بول	فاطمه چون دید که جد و پدر
هفت عدد بود چو هفت خنجر	هر یکی از فرط صفا و بها	قدر ندانست کسی جز خدا	لؤلؤ خوششده بگردن و را
میکنم از بر شاهان شا	هر که از بد بیشتر آرد بست	خطوی لبسته که نیکو تر است	گفت که این بیعت در شاه هوا
فاطمه محذوره روح الامین	رشته قلاده زکرون کسخت	در قدم آن دو جگر گوشه بخت	رشته کش عقد شهور و سین
از پی آوردن لؤلؤ صدف	وزنی بر چیدن داره نسبق	جسته بیکدیگر مرغان حق	آن دو بهین بجز سجا کرده گفت
زیر دوز بر گشته چو خورشید و ما	عاقبت از کوشش و سعی تمام	کام از آن دو شهره و الا مقام	تا بر بایند کهر با ز راه
آمد و یک ماند از آنجا بجای	هر چه پروند سعایت بجار	بار نیجا بود در شا هوار	در کف هر یک سه از آن دانها
حکم درآمد که بر و در زمین	وان در یکتای و و تا کن زبال	تا ز سر بدول ایشان مال	پس ز خدا دند بر روح الامین
کرد و ما بر حسین آن کهر	هر یک از آن حصه رود	در دلشان غصه کند گشتند	روح الامین آمد در الما

فاطمه این پند گفت آن رسول الله بیرون بدخل علی احدیها اکرم و انت فعلت بیر ما فعلت نظر کن ای یزید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تجویز است که در دل ایشان المی رسد و چگونه چنین میکنی آف لک و لدینک یزید پس برخواست و سرش را برداشت و آنرا بپوسید و
میکرست و میگفت ای حسین گواه باش از برای من در نزد خدا و جد و پدر ما درت و صاحب بجا را انوار و بعضی دیگر رضوان الله علیه از کتب
مستفاد کرده اند که یزید طعون از زوسای لشکر کیفیت و سرگذشت حضرت سیدالشهدا پرسید و گفت که چگونه را از برای من نقل کنید گفتند که
در روز عاشورا حسین با جد و نذر از اهل بیت او و معا و فرار از صحاب و یارانش را در میان لشکر خود گرفتیم و اقول با ایشان گفتیم که در تحت حکم و
فرمان امیرالمؤمنین یزید در ایام سال ما بشاید ایشان قبول کردند و ما را بجا که کشید پس از طرف مشرق و مغرب و از هر جانب بدو ایشان

بالارفت و پس از تقدیم و ستایش و نیایش پاک پروردگار خطبه شروع نموده و آغاز فرمود که دلها ترسان و دینداران شاد پس فرمود اینها را
 خداوند بزرگوار شش خصلت بمباراده و بهت فضیلت را بر سایر خلق زیاده ای عطا فرموده علم و علم و جوانمردی و فصاحت و بلاغت و شجاعت و محبت
 در اولهای مؤمنانرا و فضیلت و زیاده ای داده است بآنکه از ما است نبی فخر محمد مصطفی و صدیق اکبر علی مرتضی و از ما است جعفر طیار که با ملائکه پرواز
 میکند و از ما است اسد الله و اسد الرسول حمزه و از ما است دو سبط این امت من عرفنی عرفنی و من لم یعرفنی انما الله یحیی و یتوفی
 هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد حسب و نسب خود را بیان کنم تا بشناسد منم فرزند کله و منی منم فرزند نزم و صفای منم فرزند آنکه زکوة را بر روی خود
 برداشت و بذل کرد و فقر منم فرزند بهترین طواف کنندگان و سعی کنندگان و حج کنندگان منم فرزند کسیکه سوار شد بر براق و بلند شد بر روی هوا منم
 فرزند آنکه در کیشب سیر کرد از مسجد الحرام تا مسجد اقصی منم فرزند آنکه در مقام قرب الهی سید مقام قاب نو سین ادا و بی آنکه محمد المصطفی انا
 علی المرتضی منم آنکه شمشیر زور برینهای کفار تا آنکه گفتند لا اله الا الله منم فرزند صابر یسین و طاهرین یحیی و باجر حجرتین و باطل معینین
 و قاتل کفار بدو حسین و کسیکه کافر نبود و طرفه عین منم فرزند صالح المؤمنین و وارث بیتین و قاصح فحشین و عیسوی سلیمین و نور مجاهدین و زین
 العابدین و تلج بکاینین و صبر کننده تر از زهر صابرین و فضل از همه قاینین ازال سن گفت و گفت ما آنکه فرمود منم فرزند وارث مشورین و آب
 السطین احسن و حسین علی بن ابی طالب علیه السلام آنان فاطمة الزهراء آنان سیدة النساء آنان خدیجة الکبری آنان منقول
 القضا و آنان محزونین القاسم بن القفال آنان العطشان حتی قضی آنان طریح کربلاء آنان مسکوبی العیال منم فرزند آنکه او را از
 روی ظلم کشتند و او را در بیابان انداختند و عماره در او پیش باغارت بردند منم فرزند آنکه سرش را از پشت کمرش بریدند منم فرزند آنکه گریستند
 بر او ملائکه آسمانها و نوحه کردند بر او جنیان و وحوش در زمین و مرغان در هوا آنان من و ما سه علی الشان بهید آنان من حرمین العراق
 لا اله الا الله منم فرزند آنکه سر او را بر نیزه زدند و ببدیه آوردند منم فرزند آنکه عیالش را از عراق تا شام بطریق بیبری کردند فکم نزل بقولنا انا انما نحن
 شیخ الناس بالیکلاء و الخیب و پیوسته میفرمود منم فلان و فلان و نسب خود را بیان میفرمود تا آنکه غلغله در خلق افاد و صدا با کبر طیند
 کردند برید لعین رسید که مبادا قلند رخ دهد مؤمنون را گفت اذان بگو مؤمنون کلام آنحضرت را قطع کردند و شروع باذان نمود و چون گفت الله اکبر
 حضرت فرمود لا شیء الا کبر من الله چیزی نیست بزرگتر از خدای مؤمنون گفت اشهد ان لا اله الا الله حضرت فرمود شهیدها شجرعی
 و ذریعتی تحیی ابانین شهاوت میدهد مو و پوست و گوشت و خون من مؤمنون گفت اشهد ان محمدا رسول الله حضرت روی مبارک

بزرگ کرد و فرمود ای بزرگواران این محمد است که بدین تعظیم و ستایش	نام او گفت این مؤمنان در او را
جد تو عیاشی یا جد من	چه توانی گفت خود را این سخن
هم شوی کافر تحقیق درست	سخت کرد در شسته دین تو
اهل بیت او نمودی و ستیکر	بیکناه جرم آوردی اسپر

پس فرمود ای معاشره مناس ایام در میان شما کسی هست که پدر و جد او رسول خدا باشد صدای خلق بگریه و زاری بلند شد و یکی از شیعیان که او را منهل بن عمرو طافی میگویند در روایتی کمال که از صحاب رسول
 برخاست و گفت چگونه روز خود را بشام آوردی حضرت فرمود آسمانها فک کشتن یعنی آسمانها را در آتش افکندند و چون آسمانها را کشتند
 شام کردم در میان شما مانند بنی اسرائیل در آل فرعون که مردم ایشان را میکشند و زنان ایشان را با باقی میکشند پس فرمود طایفه عرب بر محمد
 فخر میکنند باینکه فخر از قبیله ایشانست و قبیله قریش بر سایر طوایف عرب فخر میکنند که پیغمبر خدا از ایشانست و آسمانی را محمد بنده و زمین را محمد

اِنَّ لَكَ وَلَدَيْنَا نَزْلًا اَف بَرُّوْا بَيْنَ تَوْبَةٍ مِّنْ بَيْنِ مَن يَرْزُقُوْنَ اِنَّ مَن يَرْزُقْ يَرْزُقْهُ مِمَّا يَشَاءُ وَيَسَّرْهُ اِنَّ مَن يَرْزُقْ يَرْزُقْهُ مِمَّا يَشَاءُ وَيَسَّرْهُ اِنَّ مَن يَرْزُقْ يَرْزُقْهُ مِمَّا يَشَاءُ وَيَسَّرْهُ
 بسیار است و باین سبب نصاری را تعظیم میکنند و حرمت بنمایند و خاک قدم مرا بکن میرند بجهت آنکه نسبت من با او منتهی میشود و آنم تَقْتُلُوْنَ اَبْنَ
 بَنِيْتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ مَا بَنُوْا بَيْنَ يَدَيْكُمْ اِلَّا اُمَّةً وَّ اَحَدًا شَمَا فَرَزْنُوْا وَّ قَرَّبْتُمْ سَعِيْرًا مِّمَّكَ وَ جَا لَ اِنَّكَ فَا صِلَا وَا بَاغْمِيْرًا مَّا كَيْتَا دَرِيْسِيْنِ
 پس گفت آیا حدیث کفیه عا فرستند گفت چکویت گفت مہا بن عثمان و چند جزیره است بقدر کیسالی باه و معموره در آن نیست مگر یک شهر و آن
 بشار و فرنگ است و شهری از آن بزرگتر بر روی زمین نیست و از آن شهری آوردند یاقوت و کافور و شکار آن شهر عود و غیره است و آن در دست
 نصاری است و در آن شهر کنیسه های بسیار است و از بزرگترین کنیسه ها است و در آن کنیسه حقه طلا نیست او سنجیده و در اطراف آن حقه رنور و نیت
 بسیار است از طلا و دینار و غیره و در آن حقه ستم الاغی است که علی بن ابراهیم سوار میشد و در هر سال گروهی از نصاری بیارت آن میروند و آن را میسوزانند
 و عیاج خود را در آنجا درخت میکنند و این عادت ایشانست ای یزید نصاری چنین تعظیم میکنند از آنجا که ستم الاغ سپید ایشان است و شما فرزند
 و قهر سنجید خود را میکشید پس خدا مبارک نکر و از بر شما و بروین شما مانگا بریزد طعون از آن سخنان در غضب شد و گفت این نصاری را بکشید و بکشید تا ما را
 در بلاد خود مغتصب نکر و اند چون آن مرد این را شنید گفت پیرو احمی مرا بکشی گفت بی نصاری گفت دوش خمیر شمارا در خواب دیدم که بمن میگفت یا نصاری
 اِنَّتَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَوَا ز اَهْلِ السَّيِّئِ وَ مَن شَهِدْتُ مَن مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ مِثْلِكَ
 برگرفت و بر سینه چسباند و آنرا میسوزید و میکشید تا او را شهید کردند حقه الله علیه بر منبر رفتن و خطبه خواندن حضرت سید سجاده
 در شام مخفی ماند که سید بن طاووس و دیگران حکایت خطبه خواندن حضرت سید سجاده سلام الله علیه را عبارات مختلفه نقل کرده اند و آنچه از
 صاحب مناقب نقل شده است که روزی یزید طعون خطیبی گفت که بر منبر رود و میدی نگر کند سید الشهداء را و مذمت کند امیر مؤمنان را و آن خطیب
 طعون بر بالای منبر رفت و یا سترانی چند امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت سید شهیدان گفت و معویه و یزید را مدح بسیاری کرد لکن حقه

از بی خوشنودی آن بوالفضل	و غضب آورد خلد و رسول	منح کسی کرد که افلاکیان	لعن کندش بر چون خاکیان
و تم کسی کرد که چون کروکا	غیبت نظیرش همه روزگار	شاه ولایت علی پاکت را	انکه کتف نی آورده پای
انکه اگر مایه هستی نبود	کس ز عدم نماندی اندر وجود	پور شهیدش شکر ب و بلا	کش دیت خون همه کفنی خدا
صاحب و سر حلقه اللامیان	راه بر منزه آکا هبیان	نور رساننده خورشید و ما	شافع عصیان سفید و سیا
گفت برو نیز خطیب طیب	آن سخانی که نشاید شنید	چون آن خطیب بدین نسبت بشاه اولیا و حضرت سید الشهداء سلام	

علیها ناسرا اغار و فر عباد سید سجاده تاب نیار و در لاجرم فریاد بر او کرد و یلک آنها الخاطب اشتریت تضای الخلق بیخ الخالی
 و ای بر تو که خشم خدا بر رضای مخلوق خیار کردی این شعر را بر خواند اَفْلَا الْمَنَارِ لَطِيْفُوْنَ بَسِيْدٍ وَ بَسِيْفِيْهِ نَصَبَتْ لَكُمْ اَعْوَادُهَا
 شما بر بالای منبر لعن میکنند امیر المؤمنین را و حال آنکه این منابر بشیر او بر پا شده و اگر بشیر او نبود منبر و محراب بر پا نمیشد پس فرمود ای یزید
 و ما بر این چوبها بالا روم و کلمه چند بگویم که موجب خوشنودی خداوند عالمیان فاجر و ثواب حاضران باشد ملعون قبول نکر و اهل مجلس التماس
 کردند که او را رخصت ده که میخواهیم فصاحت او را ببینیم و سخن او را بشنیم یزید گفت که اگر او بر منبر رود فرود نمی آید مگر آنکه مرا و آل ابو سفیان را
 رسوا نماید گفتند این کوکن چه میتواند کرد و چه میداند یزید گفت که اینها اهل بیعتی هستند که در عهد مدینه منکام شیر خوارکی بر نور علم و دانش و کمال
 و پیش آراسته و پیراسته اند چون یزید ابرام و صرار حضار را دید تا که بر رضا او در رخصت کرد آنجا حضرت سید الساجدین سلام الله علیه نیز

و نگارش نموده اند شیخ طوسی و سید مرتضی و بعضی از مشاهیر علمای چنانکه صاحب عوالم ذکر کرده اند بر آنست که مبارک است حضرت سید الساجدین سلام الله علیه در روزاربعین کربلا آورد و بدن شریفی نام نام طی فرمود و از بعضی احادیث میرسد که معلوم نیست که سر مطهر در کجا مدفون است و بعضی گفته اند در مصدق مشهد الکبیر است و بروایتی در شام دفن شده و در حدیث دیگر است که در نجف اشرف را و با الله شرفاً و تعظیماً در بالای مبارک است امیر المؤمنین علی علیه السلام او را دفن کردند و از حدیث دیگر بیرون می آید که برود در مدینه و در زو قریه بارش فاطمه زهرا سلام الله علیها دفن کردند و در روایتی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آن سرها یون را بسراخ خود برد و باستان آنرا در امانت سپرد راجون مجلس است

و چهارم در بیان مراحت اهل بیت است از شام بجانب مدینه سیدانام علیه السلام
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْمَصَاحِبِ الْأَعْلَاءِ وَالْفَوَائِدِ الْجَارِيَةِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ أَشْرَفِ الْكَائِنَاتِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الشُّمُوسِ الطَّالِعَاتِ وَلَا سَمِيًّا عَلَى سَبِيلِهِ حَبِيبِ الدُّمُوعِ الطَّاهِرِ الَّذِي حَاطَتْهُ الْكَلَابُ الْعَاوِيَاتُ وَالسَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ وَكَلَمَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مَا أَشْرَفَ الطَّالِعَاتِ وَالْبَارِقَاتِ وَفَقَدَا لَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيًّا سُلْطَانًا قَاتِلًا كَيْفَ نَقُولُ الْقَتْلَ إِنَّهُ كَانَ مَقْتُولًا

ظا هر آیه شریفه است که کسی که کشته شد از وی ظلم فرود آید از برای وی اولی او سلفی و تسلطی در کشتن قاتل او پس باید مراف نکند و قتل بدست نیاید و باید کرده شده است و این حکمی است عام که کسیکه مظلوم کشته می شود ولی ایشان را تسلطی می باشد حکم الهی بقتل قاتل ایشان و او منصور و مطهر می باشد از جانب حق اگر در این عالم قصاص کرده هیچ والا در ایام رحمت حق اگر قتل خواهد شد چنانچه از موسی بن جعفر سلام الله علیه روایت شده که فرمود
 لَتَرَجَعَنَّ نَفُوسٌ ذَمِيَّتٍ لِقَتْلِ نَفْسٍ تَقُومُ بِرَأْسِهَا لَتَرَجَعَنَّ نَفُوسٌ ذَمِيَّتٍ لِقَتْلِ نَفْسٍ تَقُومُ بِرَأْسِهَا لَتَرَجَعَنَّ نَفُوسٌ ذَمِيَّتٍ لِقَتْلِ نَفْسٍ تَقُومُ بِرَأْسِهَا
 برود و کسیکه او را عذاب کرده اند بهمان عذاب قصاص میکند ظالمش را و کسی که بغیظ آورده باشد او را بغیظ آوردن قصاص میکند و کسی که کشته باشد بکشتن قصاص میکند و اعدای ایشان را بر میگردد تا خون خود را از ایشان بگیرند و بعد از آنکه قصاص کردند حق خود را گرفتند سی ماه زندگ کنند پس همه در کیش بپیوندند و حالیکه خون خود را گرفته باشند و نفس ایشان شفا یافته باشد پس بعد از این در موقف حساب در برابر خداوند عالم حقوق خود را از ایشان بگیرند و محجور اگر چه آیه شریفه تمام است و لکن حضرت باقر علیه السلام میفرماید که این آیه نازل شده است در حق جدت حسین بن علی علیه السلام چنانچه عیاشی از جابر بن عبد الله روایت میکند که حضرت باقر علیه السلام فرمودند که مراد از قول حق تعالی که میفرماید
 قَتْلَ مَظْلُومًا حَسِينَ بْنِ عَلِيٍّ هُوَ كَيْفَ نَقُولُ الْقَتْلَ إِنَّهُ كَانَ مَقْتُولًا
 است که کشته شد و حالیکه مظلوم بود و سیم اولیای او چون قائم مایه طلب میکند خون او را پس انقدر میکند که میکشند اسراف کردی در کشتن و فرمود که مراد از مقتول در آیه شریفه حسین است و ولی او قائم است و اسراف در قتل نیست که غیر قاتل او را نیز کشد و او است منصور بدستیکه و نیاز ایل میشود حتی آنکه یاری کند او را مردی از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله که زمین را پاره عدل و داد کند پس از آنکه بر از ظلم و جور شده باشد و در کانی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که او نیز فرموده که این آیه شریفه در حق حسین علیه السلام نازل شد
 لَوْ قُتِلَ الدُّنْيَا بِمَآكِنِ مَكِّيٍّ لَمُنَّ بِهَا بِلِزْمِ زَمِينٍ رَأَيْتُكُمْ تَجِدُونَ خُفْيَةَ خُفْيَةِ خُفْيَةٍ لَوْ قُتِلَ الدُّنْيَا بِمَآكِنِ مَكِّيٍّ لَمُنَّ بِهَا بِلِزْمِ زَمِينٍ رَأَيْتُكُمْ تَجِدُونَ خُفْيَةَ خُفْيَةِ خُفْيَةٍ
 بصیغه نعی گرفته اند و حاصل معنی این میباشد که سلطنت دادیم ولی این مقتول را پس اسراف میکند و قتل هر چند کرده بسیار را بکشد زیرا که این خون مثل سایر خونها میباشد بلکه خونی است که اگر اهل عالم بجهت آن تلف شوند اسراف نیست زیرا که بواسطه ناله صالح چندین هزار نفر هلاک شوند و نیز بواسطه قتل یکی هفتاد هزار نفر کشته شدند چنانکه سید الشهداء کجا و ناله صالح و یکی کجا معصیت این قوم بواسطه قتل سید شهیدان کمتر از معصیت قوم تو

و با وجود این آل محمد روز را بشام می آورند در حالیکه مظلوم و دلیل و خوار میباشند پس بسوی خدا شکایت میکنم از بسیاری دشمن و غلبه ایشان و
 تفرقه اوضاع خود و برودیت و کبر در مجلس کلمی علمای بیوه و حاضر بود نیز گفت یا امیر المؤمنین این یکسین گفت پس علی بن ابیطالب است گفت
 ما درش کیست گفت فاطمه و حتر محمد است آن عالم بیودی گفت یا سجان الله قهنا بن نبیکه قتل مؤوه فی هدیه السرعده
 پس این پسر پیغمبر شاست که باین زودی او کشتید بد عایت کردی چرمت پیغمبر خود را در عترت او بجا قسم که اگر موسی بن عمران فرزند می او بش
 مانده بود کجا نم شست که ما او را می پرستیدیم و مثل خدای خود میدانستیم و پیغمبر شما دیروز از میان شما بیرون رفت و امروز فرزندش کشتند چه بدستی
 بودید پس آن ولد را امر کرد بقتل آن بیودی آن مرد بیوه و بیوه است و گفت خواهید مرا بکشید و خواهید مرا بزنید و خواهید مرا بکشید بدر سیکه من در توست
 دیدم که کسی که ذریه پیغمبر خود را بکشد همیشه لعنت بروی نازل میشود مانده است و چون میرد در آتش جهنم است و بروایتی پس آنحضرت فرود آمد و
 نزل کرد و از مسجد بیرون رفت و فرمود مرا حاجتی باین نماز نیست و در آن اوان از بند زوجه یزید روایت شده است که گفت بشی در خواب دیدم
 که در می از آسمان کثوره شد و قوج قوج ملاک می آمدند زیارت رسید الشهدا علیه السلام و سلام میکردند و در آن انا دیدم ابری از آسمان بریزد
 و در آن مردان چند بودند و در میان آنها مردی بود در نهایت صباحت و نور و بها چون زمین رسید و دید و خورا بر روی آن سرشودا خست
 و در آن انا می اورا ببوسید و می فرمود یا ولدی قتلک ان اهلهم ماعرفواک و من شرب الماء منعولک ای فرزندنا خست
 ترا کشتند مگر ترا نشا خستند و ترا از آب منع کردند انا می فرزند منم جد تو رسول خدا و اوست پدر و مادر تو و برادر تو و اوست عم تو جعفر و عقیل و حمزه و
 عباس که زیارت تو مانده اند و یکت اهل بیت خود را میمردند و بکشید که بدین هر سان و ترسان از خواب بیدار شدم چون بزوان سر مطهر رفتم دیدم
 که نور از آن سر باسکان بالا رفت و رفتم که یزید را بیدار کنم و او را آگاهی بهم از خواب خوا و او را بجای خود نیافتم چون نخس کردم او را در حجره تاریکی
 دیدم کشته در روی خود را بیدار کرده میگردد و میگوید که مرا چه کار بود با حسین و بهم عم بسیار زو مشا به کردم و چون خواب خود را نقل کردم غم او
 مضاعف شد و جوانی نخت و چون صبح شد اهل بیت را مخبر گردانید میان رفتن بدینه با جوان بسیار و نیکو ماندن در شام با عزت و احترام ایشان
 گفتند که اولاً میخواهیم که ما را مرخص کنی که ندب و نوحه کنیم بر کشتگان خود که ما در عرض ایدت عملت کردیم و فرصت کردی که درون برشیدان غریب خود
 ندانند پس یزید گفت ما خانه چند بجهت ما تم داری و گریه و زاری ایشان ترتیب دادند و چون مردم مطلع شدند زنی از بنی هاشم نامد مکر که حاجت ما
 سیاه پوشید و در ماتم کده آن سیران بکس حاضر شدند و با ایشان هم زبان و هم دهان کشتند و در اداری شهیدان مظلوم کویند که تا هفت روز
 مشغول عزاداری بودند و بعضی گفته اند که تا در شام بودند تفریه داری میکردند و جلا در آن اوقات که یزید ملعون را غضب فرو نشسته بود و شام
 شام میخورد مگر آنکه حضرت امام زین العابدین را بر جوان خود حاضر نمود ابو جعفر گوید که روزی ملعون امر کرد که اهل بیت با خانه خود بروند
 و چون ایشان داخل خانه ملعون شدند و زمان و حتران معویه و آل ابوسفیان را نظر بر ایشان افتاد همگی زیورهای خود را بختند و صدای نوحه و
 مذبه بلند کردند و سر اسیمه با گریه و زاری با استقبال اهل بیت شاه مظلومان آمدند آه دختران امیر المؤمنین چون نظر بر حتران ابوسفیان
 افتاد و اساس و تضرای ایشان را دیدند **لمر لقمه**

ز بسکه غم بدل در روزشان فروز	روان ز دیده نمودند اشک خون	بیان رعد ز زندی هنوز دل زان	بناظر آستان با اساس خانه خست
خصوص حترکان غیر شاه جان	که از خجای فلک کشته خاروی سگان	اقتضای یکسان بی اسباب و سامان	شدند باز بانه موی خوش برین
بودند و عزاداری شاه مظلومان نمودند اما در گذارش احوال سر مطهر جناب سید الشهدا روحنا الفداء خوانند علیهم با خلاف نقل و			

کیست فرعون و یامان حضرت فرمود اول و ثانی پس عرض کرد رسول خدا و علی بن ابیطالب با مهدی میباشند فرمود علی لابد است از اینکه ایشان کام دهند جمیع زمینها را سی و انداختی ما و رای قاف را ایشان طی نمایند ظلمات و قهردیاریا تا آنکه جای قدمی نیاید مگر آنکه دین خدا را در کف اقامت نمایند و گویا می بینم که ما معاشره در برابر جده خود رسول خدا شکایت میکنیم بسوی او آنچه بار سیده از منت بعد از او گذریب و سب چون آنچه کردند با ولات و حکام چو را از اینکه ما را از حرم جدهمان دور کردند در حبس انداختند و بر هر شمشیر که در پس در آنوقت رسول خدا بگریه در می آمد و میفرماید بشما نازل شد مگر آنچه بجا شما نازل شد پیش از شما پس حضرت فاطمه برمیخیزد و شکایت میکند آنچه باور سیده است بعد از فوت پدر از سخن خانه و شکستن پهلوی و سقط شدن محسن و بی احترامی نسبت بحضرت امیر و غضب فک و محاجه اش با بی بگریه بعد از آن امیر مؤمنان شکایت میکند از محنتها و مشقتها که در دنیا بعد از حضرت رسول بر آن بزرگوار وارد آمد پس از وی جناب امام حسن علیه السلام از در اوت و اتفاقات خود گویند

فَبَقِيَ الْحَسَنُ حَسْبًا بَدِيهٍ مُّوَدَّ جَمِيعٍ مِّنْ قِبَلِ مَعَّةٍ لِّوَلَدِهِ	پس زجا کلگون قبا می کرد باقی	خبر می با ناله و شور و نوای
از سیه کاری چرخ سسکلون	موسی مشکینش شده کلگون خون	تن بر آتش کرده عین جاریه
باز شان از خلق و جسم جا کفایت	خون پاک آید روان بر روی خاک	بندی گریان شود با شور و شن
انچنان کرد که در هفت آسمان	سر بر خیل ملک سازد فغان	و قشع فاطمه قتل لول الاض و من علبها و فاطمه بخروش آید و چنان

نفره زند که زمین و آنچه بر روی زمین است بتزلزل در می آید و امیر المؤمنین حسن در جانب راست پیغمبر باشد و فاطمه در جانب چپ او و حمزه سید الشهداء در جانب راست حسین و جعفر طیار در جانب چپ او و باین کیفیت می آیند در نزد رسول الله پس جناب رسول الله او را در سینه چپش میفرماید یا حسین قدینک فخره عبا ای و عبا ک فیک فدا می تو شوم ای حسین غم مخور که روشنی دیده من و روشنی دیده تو در تو میباشد پس خدیجه و خمر خولید با فاطمه مادر امیر المؤمنین می آیند و محسن شهید را بر روی دست گرفته فاطمه میگوید هذا بقدمک الذی کنتم توعدن امروز روزه شاست پس حضرت صادق علیه السلام فرمود لا تعین لاینک عند هذا الذکر چشمی نیست که زنی با او گرون این مصیبت گریان نشود و بسیار گریست و مفضل نیز گریست و عرض کرد یا مولای من ای الله تعالی من عیبت درین گریه با انشاب حضرت فرمود ما لا یحیی انقدر که جسی میشود پس فرمود در آنوقت فاطمه سلام الله علیها برمیخیزد و مناجات میگوید اللهم انجس و عدک و موعدک الی فممن ظلمتی و فخصبتی و ضررتی و جرحتی بین تکلی اولادک خداوند ابو عده خود و فاکن و داد مرا بگیر از کسانی که ظلم کردند مرا و عصب نموده اند حق مرا و ادلا و مرا شستند و مرا صیبت زده کردند پس بگریه می آید ملائکه هفت آسمان و هر که در دنیا است و هر چه در تحت آسمان است و هر کس با او می کند بسوی خدا و میخروشند بدرگاه اله پس میباید احدی از کسانی که با ما مقالت کردند و بر ما ظلم نمودند و اشخاصیکه راضی شدند با آنچه با ما رسیده که لا یقتل فی ذلک الیوم الفقیه مگر آنکه آزاد را روز هزار مرتبه بکشد و آنچه در بسیار طولانی است و این عذابها در زمان حیات و عذاب عظیم و شمان خاندان نبوت است و در خبر است و فضیحت در وقتی است که خداوند جلیل در مقام تمام و مواخذه بر آید و این خون حیات که خدا تعالی و تقدس ولی است و مؤتدین آنکه حضرت صادق صاوق میفرماید ذالک دم طلبه الله این خونی است که طلب میکند او را خدا و هنگام عظیم آنوقت است و فرمود که آل ابی سفیان حسین را شستند خدا ملک را از ایشان گرفت و هشام بن عبد الملک زید بن علی را کشت خدا ملک را از او گرفت و ولید بن زید را کشت خدا ملک را از او گرفت و نیز از گرفت و نیز از گرفت و علما نقل کرده اند که معز با تقد که یکی از خلفا عباسیه بود فرستاد و خزان مشرف مقدس آنحضرت را برد و گفت که قبر خزینه میخواهد و جهان روز با سفری در پیش و هشت رفت و خود پیش

نیست که خدا شربهای ایشان بسزنگون کرد و گوچکر از جمعیت صحاب سبت نیست که دروهی بسیار از آنجته پلان شدند آری و الله که تمام این
بهر طه خون مظلوم که بلا بکشد ظلمی نشده است کسی که معافی عدل باشد و در اخبار هست که فرمود **ذَٰلَٰذِٰنَ ٱلْاٰحْزٰنِ یَقْتُلُ ٱلْحُسَیْنَ** **فَکُلُّهُنَّ**
اگاه باشد که سائیکه رضید بکشتن حسین علیه السلام بهر شریکند و خون آنحضرت و غنایب که نشاء الله ولی او حضرت قائم علیه السلام قائم نماید
بلا که مفرین و همه بکشد و یکی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است و تفسیر این آیه شریفه **وَ حَسْبُنَا ٱلْجَنَّةُ ٱلسَّوْفَیَّ ٱلْاٰوَّلٰی**
فِی ٱلْاِکْبَابِ لَنُفْسِدَنَّ فِی ٱلْاَرْضِ مِمَّنْ قَبْلِنَا و لَنَعْلَمَنَّ ٱلْاَکْثَرُ ٱلْاَکْثَرُ فرمود این دو مرتبه فساد کی قتل علی بن ابیطالب علیه السلام است
و دیگر واقعه حسین علیه السلام و مراد از **وَلَنَعْلَمَنَّ** یعنی طغیان خواهد کرد و طغیان عظیمی فرمود مراد کشتن حسین علیه السلام است که از همه فسادها
بزرگتر و عظیم تر باشد **فَاِذَا جَاءَهُمْ وَعْدُ ٱلْهُمَآءِ** فرمود یعنی چون بیاید زمان نصرت خون حسین **بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادَ ٱلنَّارِ ٱلْاَوَّلٰی**
سَبِّحْ بِحَمْدِ ٱللّٰهِ سُبْحَٰنَ ٱلسَّمٰوٰتِ ٱلْاُولٰٓئِی ۙ اَکْبَرُ که رواییم کرده است از بندگان خود که تجسس میکنند در میان ما و فرمود ایشان کرده است که قبل از خروج صاحب الامر
ظاهر میشود و صاحب خونی از آل محمد را میکشند مگر آنکه میکشند او را و **كَانَ وَعْدُ ٱمْتَحُوٰلًا** فرمود مراد آنان خروج صاحب الامر علیه السلام
و در حدیث دیگر وارد شده است که چون مظلوم ترین عالمیاز کشته و در زمین کرب و بلا افتاده بود هر چند استغاثه میکرد کسی بدوش نمیرسد
پس ملائکه آسمانها بگریه درآیند و عرض کردند **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ نَزَعْتُ مِنْکَ سُلْطٰنًا و تَوَلَّیْتُ کَیْفَ ٱلْاَیْمٰنِ** که در کین ستمکارانی ندانی رسیدگی
انتقام بخواهند خواهیم کشید بجهت خون نجی هفتاد هزار کس را کشته و زود باشد که انتقام کشم بدست قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بجهت خون حسین از نبی
مست و بکشم از ایشان هفتاد هزار نفر را و هم در آخرت ایشان از عذاب عظیم گنم و مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت کرده است
کیفیت ظهور حضرت قائم **عَلِی ٱللّٰهُمَّ تَعَالٰی** فرجه را و احوالات آنحضرت را چنانچه در بجا و غیره مذکور است میفرماید بعد از آنکه ظاهر میشود و در کتب
و انصار و بدو را جمعیت میکند و ملائکه و بجا جن با او جمعیت میکنند و حلیفه میکردند بر ایشان کی از نابل بیت خود را از آنجا می آید بسوی
دار الحجه ما بین کوفه و نجف و آنجا میرود بسوی مدینه و چون بدین رواد عظیمی و عجبی چند در مدینه از او ظاهر شود که موجب سرور مؤمنین و حرکت
کافرین گردد و آن امور اینتر بیان فرمودند پس فرمودند که سید حسینی ظهور نماید و با او جمعیت کند پس بدین روود بطلب سفیانی و او را بر طرف
کند پس ظاهر شود حسین بن علی علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کسانیکه در کابش شهید شدند پس بیرون می آید صدیقی اکبر
امیر المؤمنین علیه السلام و قبله سفید نورانی از برای او برپا میشود و بجهت شرف که کنی از آن در نجف است و کنی در صنعاء من و کنی در مدینه
طیبه و کنی در بحر که با هم مصایح و قذیبهای او اند که در میان آسمان و زمین روشنائی میدهند زیاد از روشنائی آفتاب و ماه و در آنوقت
ظاهر و باطن هر کس ظاهر میشود پس ظاهر میشود سید بزرگ قائم انبیا محمد بن عبدالله روحی و روح العالمین فداء بانصار و مهاجرین و کسانیکه
با ایمان آورده اند و با او شهید شده اند و حاضر میکنند کرده است که کذیبها و تشکیک در نبوت او کرده اند و با او کافر شده اند و رو کرده اند
حکام و اقوال او را و کسانیکه با او محاربه و مجادله کرده اند تا آنکه قصاص کنند از ایشان بحق و مطلق شوند ایشان اگر درهای خود و همه اینها در زمان
ظهور جناب قائم علیه السلام و ظهور سید انبیا صلی الله علیه و آله و ظهور بر امامی ظاهر شود و هر امامی جرمای عمل عدای خود را خواهند داد
تا و این آیه شریفه ظاهر شود **وَنُرِیْدُ ٱلَّذِیْنَ هُمْ عَلَی ٱلَّذِیْنَ اَسْتَضِعُّوْا فِی ٱلْاَرْضِ مَنَجْلُمْ اَیْمٰنًا و نَجْلُمْ ٱلْاٰوَّلِیْنَ و نَجْلُمْ ٱلْاٰوَّلِیْنَ**
فِی ٱلْاَرْضِ و نُرِیْدُ فِرْعَوْنَ و هَامَانَ و جُوْدَهَا مَا کَانَ لِحَدِّ ٱلْجَنَّةِ تَرْتِیْبًا است که رواییم کرده ایم که منت گذایم بر کسانیکه ضعیف شمرده شده
در زمین و همه زمین را در تصرف ایشان در آوریم و بنمایم فرعون و یامان این است را و جرمای عمل ایشان در مفضل عرض کرد و ای سید

ی

و توین حاجت هر آنچه از مال ما
ستومین حاجت اگر خواهی مرا
نارساند این حرم با احترام

گشته غارت در زمین کر بلا
گشت چون باب و برادر از جفا
در حرم حضرت خیر الانام

کوئی آنها را بباد پس دهند
کن بسبب راه زمان و کودگان
پس آن ملعون گفت اما بخصوص سرپرست امر است محال که او را بتویم

حیف باشد کل بخار و خس دهند
سر و گش باشد از تقوی نشان

و تو دیگر سرور آن خواهی دید امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود که تو کمان میکنی که سرپرست از من پنهان است و مرا قدرت بدیدن او نه توانائی تحکم
بآن نیت یلیت پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سده سکندر زمانع است و نیل در آنوقت مبارک حضرت
در طشت طلایی بود و مندی در روی آن کهنه بود و در حجر بنساده بود آنجا حضرت روی مبارک بر جانب آن حجر که عرض کرد و سلام
یا ابا عبد الله کسین ما کا کان مندیل به و راقا و وار سر مبارک حضرت آواری بر آمد که علیک السلام یا علی و ولدا حضرت سید سجاده صبیح زود
گفت یا ابتاه ایتجهی و ذهبت ای پدر رفتی و مرا ایتم کردی خدا لعنت کند کسی که در میان من و تو جدائی انداخت و ها آقا و اجداد
حرم جدی قادی عاک الله و قریع عاکت انیت من بدینه جدم میروم پس و طوع میکنم و طوع باز پسین سلام من بر تو با و ناگاه فغان و خروش انصار
بر آمد و مشهور در میان شیعه است که یزید آن سر را با سایر سرهای شهید با امام زین العابدین داد و حضرت بکر بلا آورد و در روز رابعین بر بدنا
طی کرد سید سیدین طاوس میفرماید که یزید گفت اما از کشتن تو که شتم و اهل بیت را تو بدینه خواهی بود اما آنچه از مال شما برده اند از مال خود
با صراف آن شما عوض میدم حضرت فرمود مال را نینچو هم از جبهه آنکه آن جا همانیکه از ما گرفته اند در میان آنها جا چه چند است که میان آنها
حضرت فاطمه جد هم بدست خورشته و مقنعه و پیرین و قلاوه آنحضرت در میان آنها میباشد پس یزید کرد و آنها را با اهل بیت و پس از
و بجلاوه و وسیت و سایر حضرت داد حضرت گرفته و فقرا قسمت نمود آنجا یزید پدید اسباب سفر اهل بیت را همیا ساخت و از برای ایشان مجلسها
ترتیب داد و جاهای نیکو از برای هر یک بنحویکه لایق او باشد حاضر نمود و اموالی چند از برای خرج ایشان تعیین نمود و با تم کلثوم گفت این مالها
بعض آنچه نسبت بشما واقع شده ام کلثوم گفت ای یزید چه قدر بیجا و بگرونی بر او ان سرگشتی و نسل رسول الله منقطع ساختی و دو سه و بیار بقدر
و بیار او عرض نیت با ما میدهی پس یزید از جبهه تشیع مردم با امام زین العابدین علیه السلام گفت که خدا لعنت کند سپهر جانه را که اگر من بجای او
میبودم امام حسین آنچه از من طلب میکرد اجابت می نمودم اگر چه خواستش کشتن فرزندان من میکرد و برگزینش او را ضعیف نمیشد یا علی باید
پیوسته نامه تو بمن برسد و هر حاجتی که داشت باشی از من طلب نمائی که با اجابت مقرون است پس مقرر داشت شخصی را از اهل شام که بصلاحت
معروف و بسلا و موصوف بود با چند سوار مکتل و مسلح که در خدمت ایشان و در امت امام زمان بدینه بودند و سفارش بسیاری در باب
رعایت ایشان آن شخص نمود و در خصوص محافظت ایشان مبالغه شدیدی نمود و در بعضی روایات رسیده که آن شخص نعمان بن بشیر بود که از هر
صحاب رسول این بود پس او با تفاق اهل بیت روانه بدینه شد و در خدمتکاری دقیقه فرود آمدی میکرد و نهایت تعظیم و خاکساری نسبت
با اهل بیت رسول خدا بجای می آورد و نزل و رحیل اهل بیت بوجوب فرمایش دلخواه خوایشان بود و همچنین در هنگام سوار شدن و پیاده شدن
زمان اختیار در دست خود اهل بیت بود و نعمان و ملازمان آن در وقت فرود آمدن و سوار شدن حرم محترم حضرت سید عالم دور میشدند
و در حین راه رفتن در پیش روی اهل بیت میرفتند پس اهل بیت در عرض راه از وی خواستش کردند که نعمان ایشان را از راه کر بلا ببر و بعد بدینه
روانه شود نعمان چنان کرد و بروایتی در روز رابعین وارد کر بلا می شد و در آن روز جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم
و کردهی از خویشان و دوستان آن شهید مظلوم زیارت او آمده بودند و چون نظر اهل بیت بجهت شهیدان افتاد از چهارها افتادند و خود را

هر دو کشته شدند و حکایت سعوی بن عبدالعزیز بن عبدالقویاب و تابان ایشان که در نجد بهم رسیدند و طریقه ابداع و خراج کردند و بسیاری از بلاد را
 قتل کردند و تسلط زیادی پیدا کردند و چون با عتقاد فاسد ایشان تعظیم قبور جایز نبود بلکه آنرا کفر و شرک میدانستند چون تسلط بر بلادی معلق داشتند
 و اهل آنرا قتل و غنیمت نمودند و قریب بچهار هزار نفر را بقتل رسانیدند و آنچه در حرم مطهر و خزینه آنحضرت بود برون بردند بلکه صندوق مطهر شکستند و آنچه
 در روز عید غدیر هزار و دویست و شانزده واقع شد بهینکه براحتت کردارگر بلاد دولت از دست و در هر جا که رفت مخدول گشتند و بلا بسیار
 غریب شد و تسلط کردند و خدایا و ارباب عیش قومی را که بر آنها حجت کردند و همه را تمام کردند و بلاد ایشان با عزاب کردند و عباسیان را سزا دادند
 و بمصر و روم فرستادند و محمدتدرب العالمین ابن قویاب از سعوی بن وهب روایت میکند گفت در خدمت حضرت امام بقی باطن جعفر بن محمد
 الصادق علیه السلام بودم که مروی با قد خمیده وارو شد و سلام کرد و عرض نمود که یا بن رسول الله دست مبارک را بده تا بوسم چون بشفقت و بزرگواری
 آنجناب سلام فرمود که سیت و عرض کرد که فدایت شوم صد سال است که با امید دولت شما باشم و سوسه میکشیم که این سال است و این ماه است و این
 روز است و بکام دل و براه خود نیستم آذاکم مقبولین مشرفین و اذا اعدا لکم بظلمون یا لاجنحة شمارا می بینم که بجز دستم میکشند و
 بدر میکنند و دشمنان شمارا می بینم که پرواز می کنند و هر جانب را بریز بال گرفتند پس چشمهای مبارک آنحضرت پر از اشک شد و فرمود که ای شیخ
 اگر خدا ترا باقی دارد تا قائم ما را بپستی در درجه اعلا خواهد بود اگر ترا مرگت در یابد در روز قیامت با اهل بیت پیغمبر خواهی بود ای شیخ پیغمبر خدا
 فرمود که من خلیفه میکشیدم در میان شما و چیزی بزرگ نیکینی را که اگر خنک بر آن نیند هرگز گمراه نشوید یکی از آن دو عترت و اهل بیت من است
 و یکی کتاب خدا آن شیخ گفت بعد از آنکه این حدیث را شنیدم دیگر باکی ندارم حضرت فرمود ای شیخ ما ائمه ائمه و لدنا حجة و لا بصاؤون
 یعنی ائمه ائمه یعنی باطل و فاطمه زهرا و آنچه رسید مثل مصیبتی که بحسین رسید و صبر کرد ای شیخ باینکه روز قیامت پیغمبر خدا می آید و حسین را
 او بیاید و سر بریده اش را بر کف دست گرفته و خون از آن جاریست پس پیغمبر میگوید خدا یا ایت مرا پس که چرا با فرزندان حسین که روز پس فرمود
 بر هر کسی جنج و گریه مکرده است مگر گریه و جنج بر حسین علیه السلام ابن عباس گوید که وحی شد پیغمبر که بجهت قتل سببی بکرم بقتل فرمود و بجهت
 قتل فرزند و خرقو جهنت و عتقاد هزار نفر را بقتل خواهم رسانید و حضرت صادق فرمود که هزار نفر بجهت قتل حسین کشته شدند و طلب خون
 او نشده است زود باشد که طلب خون او بشود و ایضا حضرت باقر علیه السلام فرمودند که بجز قسم که کشته شدند کشته شدن حسین و جنور طلب
 خون او نشده است و از جمله وقایعی که باعث غم و مصیبت دوستان و موجب درد و محنت هواداران است حکایت جمیع نمودن اهل بیت است
 از شام محنت فرجام بسوی کربلا و مدینه سیدانام و گذارش از علماء و اعلام رجا الله علیهم حسین کارش فرموده اند که بعد از آنکه اسیر
 و محنت اهل بیت بنهایت رسید و ظلم و ستم برید میرودت بنهایت کشید ظاهراً اگر درهای زشت خود پشیمان گردید و شروع بنوازش اهل بیت
 و عذر خواهی نمودی حضرت سید سجاده که جان اهل جهان نافرگاه جانایان پناهش با و وعده داد که هر حاجتی که شمارا من باشد معرون با جاست است
 و بعضی گفته اند که گفت سه حاجت ترا خواهم که هر چه که بخواهی بکنی جناب علی بن حسین سلام علیه فرمود که الاولی ان ترینی و وجهه سیدی تو که

که بمن بخشید سه سال از پند که برم این پاک سرور کرد برای بوسه بر بوسه که احمد زلم راجی بخشم تن به بخورد را	اولین حاجت مرا بابت این در بر من طلب نخواهی شد رجا هم و دل آخرین با او کنم باز بسیم آن رخ پرورد را	سازمش طمی که با جسم جانک از دل پرورد بسریش راز زان رخ نماند و موی پریش	تا برم در کربلا آن راه پاک پس من بنامی آن سرور که باز توشه گیرم برای راه خویش
--	---	--	---

دوست جواب و دستش را نمیدهد پس گفت یا حسین و آن لکن با جواب و قد قحطت آذواجک و فرقت بین بدتک و داسکت
 چگونه جواب کوئی و حال آنکه بخون خود غلطیده و میان سر و دست جدلی افتاده پس زیارت آنحضرت را بر زبان آورد که در کتب علماء مذکور است بجای آورد
 و اکثر علماء را محبت اهل بیت را بگرمی یاد کرده اند و عده از کسانی که متعرض بهیچیکه نشدند سیدین طاوس است و لکن سایر علماء خاصه و عامه ذکر کرده
 اگر سیدین طاوس اهل بیت است از سبب که چیزی باقی نماند ذکر کند باری چون اهل بیت بنزدیکی مدینه رسیدند صاحب مناقب ذکر کرده از فاطمه دختر امیرالمؤمنین
 و بعضی تم کلثوم را گفته اند که فرمود و نزدیک مدینه بنواهرم رزید عرض کردم که ای خواهر این مروی که همراه میباشد نسبت باینکه خدمت کرده
 از آنجا که از خاندان بنی کلاب است و اهل بیت قنوت و همت میباشد آیا صلاح و صواب است که انعامی یاد کرده باشیم خواهرم فرمودند قسم
 که چیزی که با و انعام توان کرد میباشد مگر آنکه زیور خود را با و در پیوست دست بند و خطی الهامی که در او بنزد او فرستادند و عذر خواهی بسیار فرمودند
 که این بعضی از مروی های خدمت است و باقی جزای عمل ترا در آخرت تو خواهد بود رسانید شخص که نماند یادگیری باشد بنا با اختلاف روایات عرض کرد
 که من خدمت شمار اجماع رضای خدا و خوشنوی جد شما کردم تا بر لای طمع مال دنیا و آن ندانم با قبول کرد اهل بیت با و عاگردند و چون سوادین
 پیدا شد سیدین طاوس از بشیر بن جندلم روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام امر فرمود تا در جای مناسبی خمیه را بر پا کردند و نزول
 اجلال فرمودند پس فرمود که یا بشیر بن جندلم انما لك شاعر افهل تقدر على شئ منى اى بشیر خادم است در خدمت کند
 نیکو شاعری بود آیا تو از پیشه بد صحبت داری و میتوانی تعریف عرض کردم بل ای رسول الله فرمود پس اهل بیت شوق خیرت کردم و آن
 ما را بظلم آورده با اهل مدینه برسان بشیر میگوید بنا بر این است آنحضرت سوار شد تا ختم تا داخل مدینه شد و سید عمیر صلی الله علیه و آله رقم و صدرا بگریه بلند
 کردم و این اشعار خواندم یا اهل بئرب لا مقام لکم فیها قتل الحسین فاذمعی مئذرا آجتیم منه بیکر بلاه مصحح
 و الا اس من علی القناه یذرا اى اهل مدینه چه ماندهاید و با اطمینان خاطر شسته اید بگذاشت مکنید که حسین کشته شد و باین سبب سیلا
 اشک از دیدهای من جاریست بدن مبارکش در گریه در میان خاک و خون افتاده در مبارکش بار نیزه کردند و در شهر با میکردند ای اهل مدینه علی
 بن الحسین اعماد و خواهران و باقی یکسان گریه بنزدیک مدینه آمده و من یکت ایشانم بسوی شما چون این خبر رسید سینه اشکبار است
 جمیع زنان بی چشم و زنان حجاب و انصار با کسبون پریشان و دیدهای انگبار موی کمانی موی کمان بر سر و سینه زنان با پای برهنه برود
 آمدند پس جاریه را دیدم که گفت اسی قاصد زده و خرن از آنکه گریه بر سینه اشکبار و جراحتهای سینه مارارزش کردی خدا رحمت کند ترا کویستی
 از کجا می آئی گفت من بشیر بن جندلم میباشم جناب علی بن محمد بن زین العابدین فرستاده و خود با عیال و زنان و دختران امام شهید در فلان مکان
 فرود آمده چون این را شنیدند دست از من برداشتند و یا حسین کو بان من و مرو با خردش و غوغا روانه خدمت حضرت امام زین العابدین

لطفه بنی هاشم گریان خاک کرد	بفرق از دست انداخت کرد	بسوی اهل بیت سوپرستان	روان کشتند گریان و خردشان
ز چشم مردمان پس شد روان اشک	همی بر او فرودین از در شک	بعالم شورشی چونان در افتاد	که هنگام قیامت رفت از یاد
بلی در حسین آسان نشا	مصیبتها همه یکسان نشا	بشیر میگوید من هر شیه میخواندم و میکردم مردم مدینه فوج فوج از در	

در روانه مروی میرفتند هر کس مدینه و اهل مدینه را بان حالت مشا پت کرده بود و طغر و قتی احدی از آنوقت ندیده بود و ما تمی عظیم تر
 از آن ماتم کسی نشنیده بود آنجا زنی را دیدم که بر حسین نوحه میکرد و میگفت و میگفت نعی یا سیدک ناع نعا فآوجعا و امر ضعی ناع
 نعا فآوجعا خبر مرگ آقای مرا آورده خبر مرگ آورده پس فلان مرده آورده جسم مرا بر آید که قهقنی خود اباالدنوع و آسبکا وجود اید مع

بر روی قبر امام حسین آنداختند و آغاز کردی و زاری نمودند و جمعی از زمان عراق و اهل بادیه جمع شدند و بامر مصیبت و تعزیت واری قیام نمودند

و هر یک از اهل بیت خطاب بقیر سید الشهدا علیه السلام می نمودند با آن حال که سنگ را میگذارند و میگویند	تخت عابد بجا راز خسته حکم
بگریه گفت که ای بکس و غریب	چگونه صبر کنم با زوق تو بجان
به بین ز بجز تو ام تن چنان در آزار	طلبی در دول درو مندی با
تم غریق در آب شه است بی حیا	ز حال قاسم و عباس چون یاد ام
که بی رخ تو وطن مهر است بی حیا	ای پدربسا غمها که در مصیبت تو بهای ما رسیده و بسا هنگام که در ماتم تو از دیدگان اجاری گردید ای پدربسا

بزرگوار بی وجود مبارک تو چنان بروضه جذب ز کوار و آثار خود روم و چگونه بی تو زیارت جده ام فاطمه روم و چگونه حکایت مصائب ترا بر لب مرین بیان کنم در بعضی از حکایات هست که در آنوقت چون نظر غیب خاتون بقبر برادر مظلوم خود افاد دست زد و جابه خود را چاک کرد و با دوزخین فریاد بر آورد که وا ای و الحسیناه و الحسیناه رسول الله یا بن مکه و مین و ابن فاطمة الزهراء و ابن علی المرتضی که گفته

گفتا بر بان حال زینب	کی روز من از غم تو چون شب	رفتی تو دول در صراط است	جان زانش بجز تو کباب است
باز ای کز آب دید کانم	بیاد جهانیان خراب است	بر خیز و نشین بید کانم	گر بجز تو غیرت سحاب است
دیدار تو بهترین نشاط است	بهران تو بدترین عذاب است	در خسته عشق تو دل من	کبکی هست که در کف عقاب است
در آتش حسرت تو تن من	مومی هست که پیش آفتاب است	باز او بر پس حالت ما	پرسیدن بکیان ثواب است

کی باورم از تو بود دور

گفت گفت و طپانچه بصورت و سر حندان ز دوزاری و بقاری

گفتا بر بان حال زینب	کی روز من از غم تو چون شب	رفتی تو دول در صراط است	جان زانش بجز تو کباب است
باز ای کز آب دید کانم	بیاد جهانیان خراب است	بر خیز و نشین بید کانم	گر بجز تو غیرت سحاب است
دیدار تو بهترین نشاط است	بهران تو بدترین عذاب است	در خسته عشق تو دل من	کبکی هست که در کف عقاب است
در آتش حسرت تو تن من	مومی هست که پیش آفتاب است	باز او بر پس حالت ما	پرسیدن بکیان ثواب است

گفت گفت و طپانچه بصورت و سر حندان ز دوزاری و بقاری

کرد تا پیش شد و بروی زمین افاد پس ام مظلوم خاتون شروع بنوحه نمود و فرمود اللهم ماتت ابی علی المرتضی الیوم حله الشک بالکفر اللهم

ای پدربزرگوار و ای بیس دل افکار سبب چیست که از ما کناره رفتی و زیر خاک رفتی و اسوه خفتی تا آخر من سینه تو ام که بی منت شکبان بود چه شد که یکبار هم فراموش کردی و با الحله هر یک از اهل بیت بطوری نوحه و زاری و ندبه و بقاری می نمودند و چند روز بدین منوال در آنجا اقامت فرمودند و بعد از آن متوجه کوفه شدند و اما کیفیت ورود جابر بن عبد الله انصاری و همراهانش از بنی هاشم بسرتب مطهر حضرت از محمد بن ابی القاسم طبری روایت شده که او از عیش و عمش از عطیه عولی روایت نموده که گفت رفتم با جابر بن عبد الله انصاری زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام و چون مشرف شدیم پاک خاک آن مولا جابر آمد بکنار فرات و غسل کرد و جابه از او جابه رودا عوض نمود پس خود را بسعد خوشبو نمود و در آن بقبر حضرت شد و مشغول گردید بذكر خدا تعالی تا آنکه نزدیک شد پس گفت دست مرا بقبر رسان چون دست او را بقبر گذاردم دیدم بروی قبر مقدس آن مولا افاد خوش کردی آب بر پیشانیم بر پیشانیم گفت یا حسین جیب یا حسین جیب

پدرم چه شد برادرم حضرت حسین فرمودند ای آفتاب بقیه ای عم مرا ستم کردند و مردان را کشتند و زمان را اسیر کردند
 میبودی و میدیدی که برادرت چگونه استغاثه نمود و کسی بدوش نرسید و مدوی بروی نمیکرد ای عم پدرم را بلب کشتند و زمان را اسیر کردند
 و حال آنکه هر حیوانی از آب سیراب بود و محمد باز نعره زد و بهیوش شد چون بهیوش آمد گفت ای فرزندم برادر نقل کن قصه خود را حضرت شروع فرمود
 یکت یکت بیات و صائب اهل بیت و شمله ایمان نمودن و اشک از دیده میریخت باری چون وارد مدینه شدند نام کثوم خاتون شروع
 بنوحه نمود این ابیات را فرمود **مَدِينَةُ جَدِّنا لَا تَقْبَلِينَا قِيَامَ الْحَسْرَاتِ وَالْآخِرَانِ جَسَبًا** ای مدینه ما را قبول کن و نگذار ما را که
 داخل شویم که قافله اندوه و حسرت و بیم نوحه ما را با اهل بیت جمعاً **وَجَمْعًا لَابْنَاتٍ وَلَا بَنِينَ** بیرون رقیتم از تو مانند
 و جمعیت و برکت ایم در حالتیکه دختران همراهند و پسران **وَعَوْلَانَا الْحَسَنُ لَنَا أَنْبَشُ وَجَمْعًا وَالْحَسَنُ بِهِ رَهْبَتًا** رفت
 رفتن آقا می حسین این و پسرش بود و حال که برکت ایم حسین استجان که بلا کرده ایم **الْأَخِيرُ دَسُوكَ اللَّهُ عَنَّا** بیا تا قد جمعاً
أَجْنَبًا خبر کن رسول الله که مروان در زمین که بلا میسر قاده اند و کو دوکان را راجح نموده اند **وَأَخِيرَ جَدِّنا لَنَا أَسِيرًا** و بعد **الْأَسِيرُ**
يَا جَدَّاهُ سَبِينًا خبر کن جد ما که ما اسیر شدیم و بعد از سیری ما را و یاریدار کرد و ناید و دهشتک یا رسول الله **أَخْوًا عَرَابًا** بیا
لَطْفُوفٍ مُسَلِّمًا ای رسول خدا اهل بیت ترا در صحرا می که بلا بر همه کردند و ایثار از عریان شهر بشهر و یاریدار کردند و قد **جَوَّ الْحَسَنُ**
وَلَمْ يَرَا عَوًا جنابک یا رسول الله **فَبِنَا** بدستیکه کشتند حسین را یا رسول الله و مراعات ترا در حق ما منظور شد **فَلَوْ نَظَرْتَ عَيْنُكَ**
لِلْأَسَدِي علی آفتاب **بِحَالِ مُسَلِّمِينَا** ای رسول خدا چگونه بود که چشمهای تو میدیدایران اهل بیت را که بر شران برهنه سوار بودند و رسول
بَعْدَ الصَّوْنِ صَارَتْ عُبُونُ النَّاسِ فاطمه زهرا که پرده نشینان سرافق عصمت بودیم بر یار که میرسدیم مروان
 ما محرم بر ما نظر میکردند **أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتِ إِلَى السَّبَايَا** بناتک فی البلاد **مُسْتَبْتِنَا** ای فاطمه چگونه حال تو بودی اگر میدیدی دختران
 خود را در حالتیکه حیران و سرگردان در میان ما بودند و واهی و پناهی از برای ایشان نبود و چگونه بود احوال تو اگر میدیدی زین العابدین را در غل و خیم
 در حالتیکه بیار و علیل و بی پرستار بود **أَفَاطِمُ لَوْ دَانَتْ سَهَابِي** دین سهراب **الذَّيَالِي** قد عجبتنا ای فاطمه چگونه بودی اگر میدیدی
 ما را که شما همیشه از غم و غصه خواب نمیکردیم و بکلی از کثرت بخواهی که رسیدیم **أَفَاطِمُ مَا لَقِبْتِ مِنْ عَذَابِكِ** **وَلَا تَرَا طَمِيمًا** قد لقيتينا
فَلَوْ دَانَتْ حَيَاتُكَ لَمْ تَرَايَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ شد **بِنَا** ای فاطمه آنچه ما از دشمنان خود دیدیم تو قریب از آن میدیدی و دشمنان
 خود که حیات تو میبود تا روز قیامت همیشه نوحه و زاری میکردی ای فرزند حبیب خدا با لاله و بقیع و با بست و زکرن و قل **يَا نَعْمَ يَا حَسَنُ الْمَرْكَا**
عِبَالُ أَجْنَبِكَ **أَخْوًا مَنَا** بقیه ما و کجای حسن محبتی و ای فرزند رسول خدا اهل بیت برادرت ما بر طرف کردند **أَبَا عَمَّاهُ** **إِنْ أَخَاكَ أَخْوًا**
بَعْدَ عَنكَ **يَا لِمَ تَصْنَأُ بِنَا** **بِلَادِ** **أَيْسَ بُوخَ عَلَيْهِ جَمَلٌ** **طُورٌ** **وَالْوَحْشُ** **الْمَوْحِشِينَا** ای عم بدستیکه برادرت حسین
 از تو دور افتاد و گردن بسته شد میروز زمین گرم کرد بلا و طيور و وحوش با زلف بر یکسوی و غری او نوحه میکند **وَلَوْ عَابَتْ يَا مَوْلَايَ سَانُوا**
حَرْبًا **لَا يَجِدُونَ لَهْمَ مَعِينَا** **عَلَى مِثْرِ** **النِّبَاقِ** **بِلَادِ** **وَقَطَا** **وَشَاهِدَتِ** **الْعِيَالُ** **مُكْتَشِفِينَا** ای فرزند رسول الله چگونه
 میبود حال تو اگر میدیدی اهل بیت برادرت را بی معین و یاور و برهنه سوار شران بی پالان **تَحْنُ** **الصَّاعِقَاتِ** **بِلَا** **كَيْفِيلٍ** **وَتَحْنُ** **النَّاسِيَاتِ**
عَلَى **أَجْنَبَانَا** **سَرَّ** **أَيْمِ** **بِكِيَانِ** **وَبِي** **أَيُّ** **رَوَا** **أَيْمِ** **فَوْحِ** **كُنْدِ** **كَانَ** **بِرَبْرَادِ** **وَتَحْنُ** **السَّارِفَاتِ** **عَلَى** **الْمَطَابَانَا** **وَتَحْنُ** **الْبَائِكَاتِ** **عَلَى** **أَبِينَا**
وَمَا **أَيْمِ** **سِرْ** **كُنْدُهُ** **بِلَادِ** **بِشْرَانِ** **بِرَهْنِهِ** **وَمَا** **أَيْمِ** **كِرْ** **كُنْدِ** **كَانَ** **بِرَبْرَادِ** **وَتَحْنُ** **الصَّابِرَاتِ** **عَلَى** **الْبَلَايَا** **وَتَحْنُ** **الْمَخَاصِنِ** **الْمُصْطَفِينَا**

ای آفتاب بقیه ای عم مرا ستم کردند و مردان را کشتند و زمان را اسیر کردند

ای رسول خدا اهل بیت ترا در صحرا می که بلا بر همه کردند و ایثار از عریان شهر بشهر و یاریدار کردند و قد جَوَّ الْحَسَنُ

بَعْدَ تَمِيمِكَ مَعًا عَلَى مَن دَهَانُ عُرْجُ الْخَبَلِ قَرْنَمَا فَاصْبِحْ هَذَا الْحَدَّ وَالْكَثِيمَ أَحَدًا عَلَى مَن نَبِيَّ اللَّهِ وَأَبْنَوْ حَبِيْبَهُ وَارِنَ
 كَانَ عَنَّا شَأْنُ الدَّيَايِ وَوَجْهٌ مِّنْ بَيْتِي كَسَيْدٍ وَكَرْسِيٍّ وَبُشْكَمَايِ خُودَارُونَ كَسَيْدٍ وَنِيكُونِي كَسَيْدِي وَبَنِي دَرَاوُونَ أَشْكَمَا زَبْرَايِ كَسِيٍّ وَصَبِيَّتِ أَوْعَرِ
 بَرَكَاتِ پَرُو كَا رَزِيدِ وَبَرَكِي دَوِينِ وَبِنَادِ بَرِيدِ شَدَايِ وَوَجْهٌ مِّنْ كَرِيهِ كَسَيْدِ بَرَزَنْدِ رَسُولِ خُدَا وَبَرَزَنْدِ وَصِيٍّ أَوْ كَرِ حَارِ نَادِ وَوَسْتِ وَوَسْتِ
 نَمِيْرِدِ شِيْرُ كُودِكُ چُونِ اَهْلِ مَدِيْنَةِ بِيْرُونَ مَقْدَمِ نَزِيْرُونَ رَقْمِ دِيْدِمِ رَاهِبَا بَنُوِي پَرَشِدَه بُوْدُ كَرَاهِ عَجُورِ سَدُودِ چَا نَجْمِ چُونِ بَرَكِيَّتِ خِيْمَارِ سِيْدِمِ
 وَپِيَاوَهْ شَدِمِ رَاهِ نَمِي يَاقَمِ كَبُخْتِ حَضْرَتِ سَيِّدِ تَجَاوِ عَلِيَّةِ السَّلَامِ مَشْرَفِ شُومِ وَچُونِ بَنِي هَاشِمِ وَارُو خِيْمَا شَدُ خِيْمَا رَا خَالِي دِيْدِنَا رَحِيْمِيْنَ وَبَرَا
 وَبِيْرَانَ وَبَنِي عَامِ وَوَحْتَرَانَ وَخَوَاهِرَانَ وَرَنَانَ آنْ شَبِيْهِ مَظْلُومِ رَا سِيَا هِ پُوشِ وَكِرْيَانَ وَنَالَانَ دِيْدِنَا فَرِيَادِ وَوَاغْفَانَ بَرَاوَرِ نَدَاوَهْ وَنَاكِرِ بَرَسْمَانَ بَرَسْمَانِيْنَ

یکی بجالت کلثوم و زینب الحما	چنان گریست که بارند از وقت با	یکی ز دیدن طفلال مستمند تیرم	جان کسبم شدن تک تر خیرم
یکی برای حسین آنجان بسوز گریست	که هیچکس نتوانست از آن بجزیرت	یکی بسپا و علی کبر و علی صغیر	بجای اشک ز چشمش ریخت خون
بیاد حضرت عباس یکت بسوز	ز سوز ناله بقلب جگرش میسوز	بعضی از بسیاری گریه و فغان از پا فاده	و برخی بنوازش سپران کرداد

بیتجان بسوز بر دخته و کرد علی از آن مصیبت جانسوز بهیوش گشته و قومی با زینب و کلثوم و سکنیه هم آغوش شده و مردم فوج فوج دوخته و دست
 می آمدند و بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف میشدند و آنحضرت را تغزیه میبختند و صدای ناله و فغان آسمان میرسانیدند
 و عمامه زولیده بر سر آنحضرت بود و بر روی کرسی نشسته بود و سیلاب اشک از دیده مبارکش چون باران بهاری جاری بود و دستانش در دست
 و پشت و اشک از دیده های مبارک پان میکرد و از طغیان گریه نمیتوانست سخن بگوید پس چون طغیان گریه آنحضرت تسکین یافت بسوی مردم
 اشاره کرد که ساکت شوید چون مردم ساکت شدند حضرت خطبه خواندند و بعد از آن فرمودند حمد میکنم خدایا بر عظیم امور و وقایع دهر و دنیا
 حبیب و مصائب و نواب عظیم که دلهارا کباب و نفسهارا بِلَاک بنیاید آنها اتاس بنیاید شدم بدترین مصیبتها درخته در اسلام شد بزرگترین خرابی
 قَتَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَغَيْرُهُ رَسُوْلِيْ سَيِّئًا وَصِيْبَتُهُ قَدَّادٌ يُّرْوِا سِيْبَهُ فِي الْبُسْدَانِ بِدَمِ ابْنِ عَبْدِ قَدْرِ كَسْتَبَا قَرْنَمَا
 و دختران و عیال او را اسیر کردند و سرش بر نیزه زدند و در شهر را روانیدند پس گریست که بعد از کشتن حسین دیگر شایوی کند و کدام دیده است که
 در مصیبت او اشک نریزد و بخل نماید در گریستن بر سینه که آسمان و درختان و حیوان و ملاک مؤمنین گریستند بر مصائب حضرت سید الشهداء ایام که
 دل است که در این مصیبت تشنگان آنها النَّاسُ أَجْبَعْنَا مَطْرُودِيْنَ مَرْدُوْدِيْنَ شَاسِعِيْنَ عِيْنَ الْأَمْصَارِ كَانَا أَوْلَادُ ذُرِّيَّةٍ وَكَأَبِلِ
 ای مردم ما را ذلیل کردند و از هر چیز منع کردند و در شهرها بودند بخو که کو یا اسپران ترک و کابل بودیم بخدا قسم که اگر سینه سفارش میکرد با ایشان کشتن و
 ذلیل کردن ما را هرگز از آنچه کردند زیادتر میکردند فاما نند و اما الیه را چون از خدا میطلبیم نزد آنچه با رسیده و از او امید ثواب داریم و اوست ای تمام
 کشته مظلومان از ظالمان و صواب دهند صابران پس معصومین صوحان برخواست و غدرخواست که من زمین گریشدم و ازین سبب از خدا
 شما محروم ماندم حضرت عذرا و را قبول نمود و از برای پدرش طلب مغفرت فرمود پس حضرت و اهل بیت بر خواسته و با اتفاق اهل مدینه روانه شدند
 و بعضی نوشته اند که چون محمد حنفیه خبر آمدن اهل بیت را شنید سوار گردید و چون بیرون مدینه آمد و علمهارا سپیاه دید و خیمه ها بسیاحت شاپده
 نمود نعره زد و از مرکب بر زمین افتاد و بهیوش شد خبر حضرت سید تاجا دادند که غم خوردند در باب که نزدیک است هلاک شود حضرت گریه کنان
 بر خواسته بیرون خیمه شریف آورد و سر محمد حنفیه را در کنار گرفت تا بهیوش آمد و چون نظرش بر فرزند دلنبد بر او افتاد آغاز گریه و زاری نهاد و گفت
 یا بنی آنجانی این فرزند عجبی این همه غمناک است ای بنی خلیفه ای این الحسین ای نور چشم برادر گاست نور دیده ام و گوئید قلم و جا
 نشین

وعلما و سایر اسباب آنها را سیاه گرفته دید یکباره در من دل بصیرت پیش با شد و صد بگریه و ناله و زود بگریه و ناله

کسی بگریه پیش عتباتی خوشترین میشد

کسی جو یا می احوال پدیدان بگوشید

کسی با خواهران بگریست چون برادران

کسی پرسیدی از بگریه و زود بگریه

کسی از صغیر و قاسم خبر بگریه از زبان

کسی بگریستی بر عم چو بر اندر یکسبنا

زوی کجای بصورت کا به بندگی کجای

از حرمان فدای بگریه بچران رخ آسما

پس برکت از ایل بیت او را در بگریه

و چگونگی حالات شهیدان گوش زدا و کرد نام سلمه آنها را بجان برد الا لعمرة الله على القوم الظالمين باب ششم در بیان احوال حضرت
مال قبله چهارم حضرت سیدالسا جدین امام زین العابدین علیه السلام مشتمل بر چهار فصل قصیده

ای گلگانی سگت خردار و در حیا
آنی تو که اسرار نهان کسیره پیدا
اسرار ملائکت انما از تو ظاهر
مضمار گذارش را رایت قصبت
چون هر سله پیوندی بر زودتر
انرا که بنا زوی تو نیروی حساب
زیارت طعنه زن نقشه باقی
در یای کرم کفنا هم خسرو عالم
ای میر همین قبله دین طباء ساغر
پاینده بنام او ترا پای قبسال
قبلی که نه بر یاد تو چاک از دم شمشیر

آورده بدنم که چرخ خورشید
از منکر لا هوت تا خیزم بجان
دشوار ممالک اسرار از تو آسان
هر که که دهی رخ فصاحت با جلال
چون منطقه در بندگی بر زینت دین
تو اش عطار و بروی دست بدین
شیر سخت زبده و قشر سبحان
کش صبح سروده ملک العرش بفرمان
ای خاک درت آب رخ خورشید چون
تا بسنده به نام او ترا اختر تابان
ملکی که نه بر حکم تو خاک از رسم بگریه

ای صلح جهان دایره نقطه ایجاد
آیات حقان را تخریر و تفسیر
طغرای ترا عالم جان در کف تسلیم
طومار نگارش انطق فصیح
بر کمر بستن جوی از هر تنق این
ای نامه ز ترجیح تو در نعمه و اود
ای گلگت پس از خد خد تفسیر
مهر فلک غر و علا سید سجاد
تا مهر فرار زنده نواز دین حربا
جای کله اندر سر اجاب تو یسیم
انرا که موافق بود دل با و چو کافور

پر کار صفت کرده پیدار خط غم
اشکال و قابی ما تقیر تو برهان
غشور ترا آدم سر بر خط فرمان
هر که که کنی چرخ بلاغت را تو گمان
وز شکست ملق بندی از هر ورق این
وی چاه ز تر صیح تو چون سرچ بجان
بنویس احوال بسین قبله دو جهان
کش مهر پی فخر بر دمسجده با یونان
تا ماه فسر و زنده کند ز دل گمان
جای شره در دیده اجاب تو یگان
وانرا که منافق تو بخ با و چو قطر گمان

فصل اول در ذکر ولادت با سعادت و بعضی از مناقب حضرت سیدالسا جدین امام زین العابدین

کمال الدین طهره رحمه الله علیه گوید که این بزرگوار عالمی در زین عابدین و قدوه زاهدین و سید متقین و امام مؤمنین و پیشوای مومنین است سید
اوشا بدست که او از سلاله رسول الله است و شیوه او ثبت است که او از مفران درگاه اله است علامات سجودش سجد است بکثرت تجرد و صلواتش
و اعراض و هزاران امور دنیا ماطق است بزیاد و کثرت خاشاک کمال تقوی از وی ظاهر بود و انوار تائید و اهدای حقیقتش با هر در شب نیست و جلالت
طاعات بود و در مجلس انواع عبادات و اورد بود از خوارق و عادات و کرامات آنچه مشاهده میشد با عین با صبره و ثبت و محقق با ما مترادف
و شهادت میدادند که او است از بزرگان کشور آخرت و اما ولادت با کرامت شریفش در مدینه بود در روز پنجشنبه پنجم شعبان سال سی و هشتم از هجرت
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و در ایام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه پیش از وفات حضرت بدو سال و اما نسبش از پدر
و مادر پدرش حسین بن علی علیه السلام و مادرش ام ولد و نام نامیش غزاله و شاه زنان بوده و دختر زود جود و غیر از این نیز گفته اند و نام مبارک
انجناب علی بود و امام حسین علیه السلام را دو پسر علی نام بود که یکی بزرگتر از امام زین العابدین و یکی کوچکتر بود و هر دو در کربلا بدرجه شهادت
فایض شدند چنانچه سمت گذارش و نگارش فوت و اما کنیت انجناب آنچه مشهور است ابوالحسن است و ابو محمد و ابو بکر نیز گویند و اما لقب آن
بزرگوار بسیار است و اشهر آنها زین العابدین است و سید العابدین و الزکی و الایمن و ذوالشفاعت میباشد و نام نامی انحضرت در توره اول است

و ما نيم برکتگذاران بر بلا و ما نيم بندگان خالص و برگزیده خدا الا يا جددنا فاشقوا حسبتنا و لکن عواجناب الله فبنا ارض
 بزرگوار نگاه باش که حسين را شستند و مراعات پروردگار را در حق ما کردند لکن هتکوا الشيا و حملوها علی الافئدة فبنا
 بدستیکه بر بندگروندان را بچو رستم و ایشان با بارگروند بر شران و دیار ببارگروانید و زینب آنرا جوها من جباها ففاطمه والهیه
 شد الا انبنا و زینب را از سر برده و خیمه اش بیرون کردند و فاطمه پریشان حال و حیران میانید و میرید و سینه از روی و صجری پدر خود شکست
 می نمود و سینه ای میکرد و فریاد میزد که ای خدا بفرما و ما برس و ذین العابدین یقیدین و اما موافقکه اهل الخوینا و امام زین العابدین
 در غل و در بجز معتقد ساخته و اهل خیانت در صد و قتل می بودند و بعد هم علی الدنيا تراب و کاس الموت فینا قد سبقنا
 پس بعد از حسین و برادران و فرزندان او که شهید شدند و بعد از آن مصائب و شدیدی که بار سید خاک بر سر زینبی که جام مرگ با نیشید
 فهدک حقیق و شرح حالی الا یا سابعین انکوا علینا پس این قصه و شرح حال من است ای شونندگان بر بارگرونده و نوحه کنید
 که چون اهل بیت وارد مدینه شدند هنوز که راه برود موی ایشان بود که مشرف شدند بر روضه تبرکه حضرت رسالت آب صلی الله علیه و آله
 و بخوی شکوه و شکایت و طلب داد خواهی نمودند که غلغله در آسمان وزمین و دلوله در لاله و ارکان مدینه افتاد و وصلی گریه از دور و دور بلند شد
 و مردم با آواز سوزناک از جگرهای چاک نگر کشیدند و اهل بیت می گفتند یا جداه یا رسول الله حسین ترا بلب تشه کشند و بدن او را در زمین

تقصید انداختند و ما را اسیر نمودند و بشهر با عبور دادند رسول الله	موقوفه ما یتیمان خاندان تویم	مانع سیان و دومان تویم
ما که کشتم خوار هر وادی	خود عزیزان آستان تویم	ما که کشتم سیر اهل نفاق
شرح مالوف آستان تویم		

یا رسول الله ما نيم مظلومان صحراي كربلا و ما نيم مجروحان بیدار کربلا و ما نيم که از غم فرزندان تو سوزان و گریه نيم و ما نيم که لگد کوب خدایم
 کو فیا نيم آرزو خورشید سیان بشیرم و حیائیم و ستمیده بیابان محنت و جفا نيم از پیش حکم گشتات حسین آمده ایم و سلام او را آورده ایم و از
 علیا جناب زینب خاتون با جرح و فرغ از همه افزون تر بود و می گفت یا رسول الله مقبل علیا از حرم میگوید

زکوفیان لعین و او یا رسول الله	چرا ز حال جگر گشتات نیمی	فوزان مسافر توشه شات نیمی	بگرگفت که فریاد یا رسول الله
سراق رفت آغوش خود نیکیری	بعد از آن روی قبر فاطمه سلام الله علیها کرد و با نوحه و زاری مضمون این کلمات او می نمود	خبر نرسد و جفا پیش خود نیکیری	

ای مادر ما گرو چسبیدن	بر چنین و بیاز باغ رضوان	باز او به بین چشم خوینا	این دخترکان بی پرستنا
بر چنین و بین که بی حسین چون	در نيم زویده اشک کلگون	انروز که ز این دیار فرستیم	با مونس و عکسار رفتیم
با عزت و قدر و جاه بودیم	با حشمت و با سپاه بودیم	شهادت حسین بود سهر	میرفت جان بوفی و لخواه
عباس و علی کسب بر ما	بودند معین و ما و ما	صحاب همه برای خدمت	بودند همی بر کج و حشمت
اکنون همه خفته اند در خاک	ما آمده ایم زار و غمناک	غرض اهل بیت بر سر روضه منوره حضرت رسول ۳ بنوحه و گریه	

مشغول بودند که نگاه آم سلمه ارجمه طاهره بیرون آمد و در یک دست شیشه خاک خون آلوده و در دست دیگر دست فاطمه و خرم امام حسین
 که بیمار بود گرفته با گریه و زاری داخل روضه مقدسه پیغمبر صلی الله علیه و آله شد اهل بیت چون آم سلمه را بان حالت دیدند و فاطمه را
 بان هیبت مشاهده نمودند غم و اندوهشان مضاعف گردید و هنگام و آن هنگام بر پاشک و دیده ایام ندیده بود و چون فاطمه صغری
 اهل بیت سایه پوشیده در روی موی پرکنده و خراشیده دید و برادران و عمویا و عموزادگان را ندید و هبان و کلهای ایشان

آنحضرت در سفر و حضر ترک فرمود و این از کلام معجز نظام اوست که عجب دارم از شکر فخر که در روز نطفه بود و فرمود از خواب بیدار بود و فخر و تکبر کن
از برای مسای فانی و ترک کند عمل را از برای مسای باقی و عجب از عجب است مرا یکی که میگفت نشاء آخرت را دمی بیند نشاء او را و عجب تر از عجب
مرا از کسی است که شک کند در خالقیت خدا تعالی و حال آنکه می بیند خلق خود را که نبود و پیدا شد و چون سائلی را دیدی فرمودی خوش آمد آنکه
ز او مراد خواهد بود نشاء از جمله آخرت و دیگر از این شهاب زهری نقل است که من حاضر بودم در نزد علی بن الحسین روزی که عبد الملک بن مروان
آنحضرت را از مدینه بشام میبرد و بخیر کرده و نگاهدارند کان آنحضرت در نهایت احتیاط بودند و جمع کثیری بودند من دستور می خواستم از ایشان
که بروم و بروی سلام کنم و وداع نمایم چون شخصی حاصل نمودم و بخدمت آنحضرت شرفیاب شدم دیدم حضرت را در دست و پای مبارک قید
بند است و در قید بود که گفتم که کاش من بجای تو بودی و تو از این شدید سالم بودی فرمود که تو کمان کرده که مرا از قید مشقتی است اگر خدای
که نباشد میتوانم و اگر برسد بتو مثال تو نمی باید که یا و کنی عذاب الهی بعد از آن بیرون آورد دست خود را از غل و پای خود را از قید و فرمود که
یا زهری من دو منزل دیگر با ایشان بسطه خواهیم بود پس در نکت کردیم که چارشب که موکلان آمدند و طلب آنجناب میکردند در مدینه
و او را نمی یافتند من از حال آنحضرت پرسیدم گفتند بعضی از ایشان که آنحضرت در پیش ما بود و فرود آمد و ما در کردی بویم و خواب کردیم و او را نمی
میفرودیم و چون صباح شد او را در منزل خود دیدیم که آن آهنا زهری کو یک بعد از آن رفتیم در نزد عبد الملک بن مروان از من جویا شد و احوال
حضرت را خبر دادم او را از آنچه میباشم گفتم که آمد پیش من از روز که احوال او نمی یافتند و گفت ای کت من و تو من گفتم از پیش من بر خیز فرمود که
من دوست نمیدارم این چیزها را و از نزد من بیرون رفت بجز قسم که جامه من پر شد از بیم و ترس من گفتم علی بن الحسین نبود آنکه تو کمان کرده و آن
مشغول است بعبادت خدایتعالی گفت مثل شغل او خوب شغل است و زهری هر گاه ذکر علی بن الحسین را میکرد میگفت که این العابدین است
و ابو حمزه ثمالی گفت که آدم بر در خانه علی بن الحسین و بخوابتم که او از گم نشستم تا بیرون تشریف آورد بروی سلام کردم و دعا و شایش بجای آوردم
و حضرت جواب سلام فرمود و پای دیواری رفت و گفت ای ابو حمزه می بینی این جایط را عرض کردم بل فرمود من روزی نگریه بر این دیوار کرده بودم
و محزون و مغموم بودم تا گاه مردی میداشت باروی خوب و نگاه بر روی من کرد و گفت ای علی بن الحسین چیست که من ترا حین و عکین می بینم اگر
نیاست رزق خود حاضر است و میخورد از نوک و بد گفتم چنین است که تو میگوئی فاندوه من از آن جنبه نیست گفت پس خربت از برای چیست
گفتم از قضا این زبیر میسر گفتم که ای کسی را دیدی که از خدا چیزی خواسته باشد و با نداده باشد گفتم نه گفت کسی باشد که از خدا میسر و رفع شر او بخواهد
گفتم پس غایب شد گفتند بن که آن خضر علیه السلام بود که با تو را گفت ایضا ابو حمزه ثمالی گوید که روزی در خدمت آن بزرگوار بودم تا که با کجاشک
چند در کردی پیدا آمدند پرواز میکردند و آواز میدادند حضرت بن فرمود که هیچ میدانی که اینها چه میگویند عرض کردم نه خدایت شوم فرمود که
تقدیس پروردگار میکنند و میخواهند از قوت روز خود را دیگران که چون آنحضرت وفات نمود معلوم شد که صد خانه در مدینه فوت و با بخت
میداده و مقررین سخن گفته که بسیار مردم بودند که بواسطه آنجناب سهولت معیشت میکردند و کسی نیل داشت که معیشت آنها از کجاست و چون آنحضرت
رحلت فرمود دیگر نیافتند کسی را که از برای ایشان چیزی برود هم ابو حمزه گوید که امام بن العابدین ابنان بان بر می داشت و بر پشت مبارک
میگذاشت و در دل شب تصدق میداد و بقره مدینه میگفت که صدقه پنهانی فرمودی نشاء غضب نردانی را و چون رحلت فرمود در وقت غسل
دیدند که آثار کشیدن بار و پشت آنحضرت ظاهر است از کیفیت آن پرسیدند گفتند که این پنهانی از انبیا است که در شبها بر می داشت و بر روی میکشید
و بگرد که چاهی مدینه بر می آمد و پنهانی بقره صرف می نمود و این عایشه گوید که من شنیدم از اهل مدینه که میگفتند که ما دیگر صدقه پنهانی نیاختیم بعد از وفات

در انجیل عابد و در کتاب خوشتر است و در کتاب همدو حرکت و آنحضرت را و ثقات از آنسبب میگفتند که پیشانی و زانوهای مبارکش از کثرت
سجده سپیده کرده بود مثل کف پای شتر و ثقله عضوی از شتر است که وقت خوابیدن زمین بپسندد و گاهی پیشانی مبارکش همچو پسته و گویند
سبب لقب بنی العابدین بر آنحضرت آن بود که شبی در محراب نماز تجمد اشغال داشت که صورت ماری شیطان بروی برآمد و او را از عبادت باز داشت
حضرت لغت وی نکشت تا آمد و نکشت بزرگترین پای مبارک وی را بدندان کزید و با وجود عالم شدت حضرت بجانب آن طعون القعات
فرمود و همچنین باز مشغول نماز و نیاز با حق تعالی بود و قطع نماز فرمود پس چون فارغ شد خدا تعالی بروی کثوف ساخت که آن شیطان بود
انگاه او را سب کرد و مستی بروی نده فرمود که خاموش باش ای طعون پس او رفت و حضرت او را خود را تمام نمود انگاه آوازی شنید و
قائل بانیدید که میگفت انت بنی العابدین حقا تا سه نوبت این را گفت پس این کلمه سمت ظهور یافت و مشهور گشت و اما مناقب مزایا و
صفات آنجناب سجد نصاب بلکه سرون از اندازده حساب است از آنجمله چون وضو میساخت نکت مبارکش متغیر میکشید و زرد میشد میگفتند که این
چه حالت است که در وقت وضو برای تو پیدا میشود میفرمود هیچ میدانید که من میخواهم سجده کنم که قیام نمایم و دیگر آنکه هرگاه بر راه رفتی دست
مبارکش از آن نکشتی و دست بر بنداشتی و حرکت نداوی و بسیکنه و قاری فرمودی و چون نماز می ایستاد لرزه بر اندام مبارکش می افتاد و اگر کسی
از وی آن حالت پرسیدی فرمودی که چون میخواهم بطاعت پروردگار خود قیام نمایم و با او را ز گویم از این سبب لرزه بر اعضا می افتد گویند
که وقتی پیش در خانه آنجناب افتاد در حال نیک در سجود بود مردم همه چه فریاد زدند که یا بن رسول الله انار انار حضرت همچنان سر از سجده برداشت
پس فرو نشست انگاه پرسیدند که چه چیز ترا بار داشت از آنیکه سر از سجده برداشتی فرمود که ما عزت و دیگر آنکه نقل کرده سفیان که مروی آمد نزد
علی بن الحسین و گفت فلانی در حق تو این گفت یعنی حرفهای رنگت ناملازم حضرت فرمود که مرا در نزد وی بر آن مردگان کرد که حضرت بجهت
انعام میرود و چون با او بنزد آن شخص آمد فرمود که یا فلان آنچه گفته در باب من اگر حق گفته پس از حق تعالی امید است که یا امروز مرا و اگر در حق من
باطل گفته امید است که حق تعالی ترا یا امروز در میان آنحضرت و حسن بن حسن چیزی رنجش بود حسن آمد در نزد آنحضرت وقتی که در مسجد شریف
داشت و شروع میگفتن نسبت حضرت کرد و گفت چیزی نماند که همه اینها و او بیت رسان بود و حضرت ساکت بودند و هیچ نمیفرمودند و چون حسن از
ناشب درآمد آنحضرت بزل وی آمد و در باب فرمود حسن بیرون آمد حضرت مراد فرمود ای برادر آنچه مرا گفتی اگر رهت بود خدا را بیاورد
و اگر دروغ بود خدا ترا یا امروز و السلام علیک ورحمة الله وبرکاته بعد از آن از آنجا برگشت حسن در عقب وی رفت و او را در بغل گرفت و چنانکه
گفت که امام بنی العابدین بیزیت کرد و برای او و بعد از آن حسن گفت و الله که من بار دیگر خودم بختم سجده می کنم که ترا از آن گراهت آید انگاه آنحضرت فرمود
که من ترا حلال کردم از آنچه گفتی و می بود که میفرمود که نیاختن و دستان غربت است و می بود که میفرمود بار خدا یا من پناه می آورم تو با آنکه ظالم
من نیک باشد کین چشم بر هم ندون و باطن من نه نیک باشد در نزد تو بار خدا یا پناه می کنم بدی میکنم و تو در مقابل نیکویی میکنی بر من پس من هرگاه
باز کردم بدی خود تو باز کردی بدی خود و میگفت قومی که خدا را برای ترس عقاب طاعت میکنند آن طاعت و عبادت بندگان است و تو میگو
اورا پرستش میکنند بجهت رغبت ثواب آن عبادت تا جرات و قومی دیگر که عبادت او میکنند از برای شکر عبادت آنا دان است و دیگر آنکه آنحضرت
دوست نمیداشت که یکی او را عانت کند در وضوی می بلکه خواب کشیدی و در طرف آب وضو فرمودی پیش از آنکه خواب کند چون برخواستی
در شب ابتدا بسوکت فرمودی و بعد وضو ساختی و نماز مشغول شدی و نماز نافله روز گرفت شدی در شب قضا فرمودی و میگفت با فرزند
خو که ای فرزندان من این نماز بر شما واجب نیست ولیکن من دوست میدارم که مداومت نماید تا عادت کند و در خبر است که هرگز نماز شب را

هست مشهور خلاق از خویش فارغ
شب پر کرمی بنید نیست نفس آفتاب
بستان آری که بارش بوفض کرم
یا شود جاری قلم دلوح را مگردا
صد هزاران پیر بر آوج هفتم آسمان
در طریقت متحد باشند بر هر معدا
پیشای ارض میباشند کاکیر و دا
از سر نام خدا ز نامشان یاد بها

گر تو ناسی بر او از در کبر و غرور
ابر از فیض است عالم چون ابر در بخت
حرف لا شنید الا در شنید کس از آن
پاکت ز خویش بی فضل و کرامت داده بود
جشان باشد دلیل صدق ایمان و وفا
گر کسی پس از اختیار زمین و آسمان
نامشان و ذکرشان از بعد نام و ذکر
ساعتی که گفت خرزوق داد معنی داده است

نایدش بر پایگاه کج جلالش قصور
گر نمی یابد زمین شور و فیض اندی چو با
گر بنیاد می نماند جز نعم اندر زبان
وز گرفت این هر دولت بر کس بود
بغضشان باشد دلیل کفر و غفلان و نفاق
آنگران به پندایان زاران اسفل ثلث
در همه اقواله آپشنیان دانست
وز زویری شد که نطقش از زبان آفتاب

مد باشد پر تو افکن بر بابا و حجاب
وست جوش بر حجب و حرم چه پیش چشم
پیشگاه یارید یار آب و خاکت داده
هست از آن حشر که کند خدا ز قدرت
در شریعت پیشوایانند بر هر پیشوای
غذای جوید عیاشانند از قدرت
ابتداء و مقام نظایا و شریا
چون شام این آیات را کوش کرد

خون در بدنش بچوش آمد و فرزوق در جبینش چندی گفت که معنوش نیست که آیا مرهبن میکند در مدینه که ولایای امویان
غالب است و دوست میدارند او را و میخواهند که بسوی او بارگشت نمایند و میگردانند آن سر را که سر سردار نیست چو شمشیر اگر احوال است که ایاز است
که شام لیاقت پیشوائی ندارد که نیکت بین و نیکت اندیش باشد بلکه بد بین و بد اندیش است پس بعد از چند روز شام او را از حبس بیرون کرد و انگاه
امام زین العابدین ده هزار درهم و بر دایمی دوازده هزار درهم برای وی فرستاد و عند خواجه فرمود که معذور دارید ما را اسی با فرس که اگر در
این وقت نزد ما بیشترین میبود میفرستادیم برای تو فرزوق آن در هم را با زین فرستاده و عرض کرد که قصد من ازین سخنان نبود مگر رضای خداست ای امیر
از برای خدا کفتم و قصد چیزی نکردم بر این امام زین العابدین علیه السلام فرمود که خدایتعالی محل و مقام ترا بتوبه نماید و سعی ترا جزا دهد و ضایع کند او را و لیکن
ما اهل بیت جماعتی میباشیم که چون چیزی بکسی دادیم باز نمی ستانیم و سگند داد او را بر قبول آن بعد از آن فرزوق او را قبول کرد آورده اند که مروی است
مر سعید بن مسیب را که من ندیدم شخصی را که ادرع باشد از علان مرو سعید گفت که ندیده علی بن الحسین گفت که گفت من ندیده ام کسی را که ادرع
از او زهری کوید من ندیدم شخصی را که ادرع باشد از علی بن الحسین و ندیدم کسی را که افقه باشد از ابو جازم کوید که ندیدم احدی را که فضل باشد
از علی بن الحسین و طاوس کوید که دیدم حضرت امام زین العابدین را که در سجده افتاده بود در حجر کعبه با خود گفت که این مروی است صالح از اهل بیت
بر اینه کوش گم که چه میگوید چون کوش دادم شنیدم که میگوید عبد الله بنیانیانک میبینتک بنیانیانک سائلک بنیانیانک فقیرک بنیانیانک
میگوید و اشد من مردم این دعا را دیدم بجای مگر آنکه دفع شد از من و حضرت در شب روزی هزار رکعت نماز میکرد و چون صبح میکرد و بیوش میشد
و می افتاد و با او را میل میداد مثل شنبلیله و یکت روزی بیرون تشریف برده بود و مروی با او ملاقات کرد با حضرت سخنان نا ملاجیم و ناشایسته بسیار
گفت غلامان و طارزان آنجا بروی تند بر آمدند که او را از او ایذا بدست فرمود و مرا ایشان را که دست از او بردارید و روی مبارک بسبت آن مرد گرد
فرمود آنچه خنخی است از تو از ما باز بگیری است آیا ترا حاجتی هست که من امداد کرده او را و اگر من آن مرد شرمند شادانگاه امر فرمود که روی
جانه نیکو پوشانید و هزار درهم بوسی دهید بعد از آن آن مرد گفت که تو از او لا و لا و غیر اینی و یکبار سی در نزد آنجا جماعتی از همانان بودند و علایم
حضرت را بود پاره گوشت در تنور کباب کرده در ظرف مسین نموده بجهت همانان میبرد چون از زبان بسعت میرفت آن طرف از دست
غلام افتاد و آمد بر سر طفلی که از حضرت علیه السلام بود و او در کشت غلام حیران و مضطرب شد حضرت چون آن غلام را بان خطرب دید
دید بروی رحمت آورد و فرمود که تو از او می ندیم که بعد کردی انگاه تجیر آن طفل نموده او را دفن فرمود و بهم روزی عیادت فرمود و بچند

علی بن الحسین منقولست کہ وقتی آنحضرت اراده حج فرمود سینه بنت حسین هزار و هشتاد و شش بار از آنحضرت فرستاد و در روز گری آنحضرت صد بار
 برداشته سیر نمود تا تمامی اتصدق فرمود و ایضا از سعید بن مرجان روایت است که گفت من یک روزی در خدمت ذی سعادت علی بن الحسین بودم
 کفتم من شنیدم از ابو هریرہ کہ میگفت من شنیدم از پیغمبر کہ میفرمود ہر کہ آرا کند رقبہ مؤمنہ را حق سبحانہ و تعالی آرا کند بر عضوی کہ او آرا کردہ آن
 عضوی از وراثتش فروخ حضرت فرمود کہ تو شنیدی این را از ابو هریرہ عرض کردی یا بن رسول اللہ حضرت را غلامی بود کہ عبد اللہ بن جعفر اورا
 ہزار شرفی از حضرت میخرید و نفروخت فرمود ای غلام آزادی از مال من بگنجای خدا وقتی ہشام بن عبد الملک بچ رفت پیش از امر خلافت در
 طواف خانہ ہر چند سعی کرد کہ اسلام جہر الا سو کند و بظہر اندام توانست و امام زین العابدین آتیز در طواف بود و ہر گاہ کہ نزدیک سجہ
 میشد مردم می ایستادند و راہ میدادند و دور میشدند تا آنحضرت اسلام جہر میفرمود جماعت ہشام از ہشام پرسیدند کہ این چکیست گفت
 تیسارم و حال اگر میساخت فروق شاعر در آنجا حاضر بود گفت تو اگر اورا شنیدی من اورا خوب شناسم این علی بن الحسین بن العابدین است
 و شروع بہ ابیاتی فرمود ہذا الذی تعرف البظاء وظانہ والبت بقرنہ و الخجل والحرم ہذا بجز عبد اللہ کلہم
 ہذا الذی تعرف الظاہر العلم اذا دانه فربك قال فائلها الى مکادم ہذا نبتہ علیکم بکانہنکہ عرفان و احبہ و کن
 للظیم اذا ما جلہ یستلم بکینہ خیر ان یجہد عین بکینہ اذوع فی عینہ شیمہ بخصو حیاتہ و بقضو من مہابہ فایکلم
 الاہلین ببتیم نلقو نور الذبح عن نور عینہ کالتیس نلق عن اشرافہا الظلم منشقہ من سؤل اللہ بعتہ طابت
 انعمتہ والنجم والشم ہذا بن فاطمہ از کتب جاہلہ بیک انبیاء اللہ فلنعم من معشر خیرہم ذین و بخصم کفر و قہم صحی
 و معتصم ببتدفع الضر و البسوی بجمہم و بتقیم بہ الاحسان والیم ان عاک اهل النعم كانوا ائمتہم
 اذ ذیل من خیر اهل الارض قبلہم لایب تطیع جواد بعد غائبہم ولا یذابنہم قوم وان کرم بپونہم
 فی قرین یستضار بہا فی النایبات و عند الحکم ان حکموا و لیس قولک من مذاق اشارہ
 العرب تعرف من انکرت و الیم ای الخلاق لبت فی رقابہم لاقلیتہ ہذا اولہ نعم من
 تعرفنا للہ بعرف اولیتہ فا الذین من بیت ہذا فالہ الامم ہم الغوث اذا ما اقيمت لیمت و
 الاسناد الثری والرأي محتدم مقدم بعد ذکر اللہ ذکرہم فی کلین و تخوم بہ الکلم لا یقبض
 الصریط من الغنم سیان ذلکان ارواوان عدم مقال لافظ الا فی شہد کولہ التمشہد کانت لا وہ النعم اللہ
 شرف ذلک و فضلہ جن بذلک فی الفکر و معنی بعضی ابیات قصیدہ فرزون ہر اند بگاری بیت لمولف

این بود کہ کسی شناسدش چون آنکه خدا	ناوران کن و غلام و مشعر و بیت چلیم	این کسی باشد که می باشد بر جاہش علم	کہ و علی و زمر مروه و خیف و می
این بود او فروخته ہر سپہر محمد بود	دارث و ہریم احمد عامل سر خدا	قرہ العین حسین بن علی مرصی است	کامدہ اور القہ لغرض بن العابدین
میوہ باغ رسول و لاله باغ ببول	گروی آمد در نہایت پای فضل و کرم	چون بنیدش قشیش فرگو کند ہی ہم	اکہ ناز و کردار کن کمالش حقول
نور عرو و دلش انچہ باشد کما	فایح از خویش شیم کہ بصدق و صفا	فی سجاروش فروغ روضہ نور و با	ہم عرب باور شناسد ہم عجم در ذکا
چرا دروش بود چون ما کہ طلعت سوز	کہ بود سرور ز نایبات حق بر سرور	صدا و باشد محمد خاتم پیغمبران	چند از آنکہ باشد چنین آئندہ جہر
در صد و آفریش مصدران خمیر است	وز نماست ہم کہ کس ناز و کہ ہر گاہ	از فرونی جبار کس نمی آرد نکا	درین خداوند کرامت مشن از آن صد
دل ببا یاد ز شہر جان فراید از کلام			

بعد از شهادت پدرش امام حسین علیه السلام بوده و قبر مطهرش در بقیع است در نزد نبت پاکت و مضع تابناک عرش حضرت امام حسن روحانی و جلاله العالی
که عباس بن عبدالمطلب در او مدفونست و تا اینجا کلام ابن طلحه است و مولف رحمه الله علیه میفرماید که کمال الدین بن طلحه شروع فرمود در اختصاری از کتب
حضرت امام زین العابدین و آنچه ایراد نموده در او و صاف آن بزرگوار از حلیه الاولیاء حافظ ابو نعیم نقل کرده و از غیر او نقل نگردد مگر ذکر اولاد آنحضرت و گفته که
اولاد و مجاوران زعفر بوده و شست و شوی نموده و شاید یکی از قلم نسخ افتاده باشد شیخ مفید رحمه الله او را باقی ایراد فرموده در کتاب ارشاد و بعد از ذکر حضرت
امام حسین در جایی که تاریخ مولد همایون سید سجاده را ذکر کرده و در دلایل امامت و مدت تن شریف و مدت خلافت و بهنگام رحلت آنحضرت و سبب آن
و موضع قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار او علیه السلام چنین فرموده که امام بعد از حسین بن علی پسر او ابو محمد علی بن الحسین است و کنیت یحیی بن یونس
و مادر معطره بنت شاه زمان دختر زید جرد بن کسری است و گویند هم او شهر بانویه بوده و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام دانی که از پدرش بنی جابر
جعی ابعثنی از بلاد مشرق او دو دختر زید جرد را در خدمت حضرت فرستاد و حضرت شاه زمان را به پسر خود امام حسین داد و امام زین العابدین از وی
متولد شد و دیگری با محمد بن ابی بکر داد و قاسم از وی متولد شد که قاسم با حضرت امام زین العابدین سر حال بودند و مولد اقدس آنجناب در مدینه تبرک بود
در سال سی و هشتم از هجرت نبوی و در سال با جدش علی دو دوازده سال با عیسی محبتی سلام الله علیه و بیست و سه سال پیش امام حسین روحی و
روح العالمین فداء بود و بعد از شهادت پذیرگوارش ای و چهار سال دیگر در حیات بود و در مدینه وفات یافت در سال نو و پنجم بعضی گفته اند که در آنوقت
پنجاه و هفت ساله بود زیرا که بیست و سه سال با جد و عم و پدرش بود و سی و چهار سال دیگر در حیات بوده و بعد از ایشان زندگانی فرموده و دانش
بیست سال بود و دفن پاکش در بقیع در نزد قبر مؤمن بزرگوار است و ثبوت امامت بر چند وجه است یکی آنکه بعد از پدرش مروان بود از وی علم و عمل و
ثبوت امامت مرفعل را چنانچه مفضل ابدا لیل عقلیه و دیگر آنکه او اولی و احق بود پس بزرگوار نسبت بخیر او که بر جای پذیرد بدلائل آیه ذی الارحام
و قصه زکریا علیه السلام و دیگر لایه است عقلا از برای او در هر زمانی و فساد دعوی هر مدعی امامت در ایام علی بن الحسین یا او عاکنده امامت از برای
خیل و چون دعوی و یکران فاسد بود چنانچه معتبر است پس امامت از برای او ثابت باشد از جهت احتمال خلوص زمان از امام و یکر ثبوت امامت او نیز مستقیم است
که در روایقه در حضرت خاصه نبی صلی الله علیه و آله و فساد قول آنکه او عاگرد این امر از برای محمد بن حنفیه زیرا که نص در باب او وارد نشده پس آن ثابت
باشد از برای علی بن الحسین و دیگری از حضرت در آن زمان دعوی امامت کرده سعای محمد حنفیه و او بعد از نص بیرون رفت از امامت و دیگر حدیث رسول الله
در امامت وی از حدیث لوح که روایت کرده جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایت شده نیز از محمد بن علی الباقی و او را پدر و جد بزرگوار که ایشان روایت
کرده اند از فاطمه بنت رسول الله و نص جدا امیر المؤمنین علیه السلام در حیات پدرش امام حسین بروجهی که اخبار متضمن است و وصیت حضرت
سید الشهدا بوسی آنچه بود و او ام سلمه که حضرت از قبض فرمود بعد از پدر بزرگوار و هم از قبض اخبار این آثار معلوم میشود و در باب امامت آنحضرت
شیخ مفید علیه الرحمه چنانکه باید و شاید ایراد فرموده و چون امامت بنص است شکاف نیست و بار شفت و کلفت عباد و زمین آن مرتفع است و هیچ
ثبوت آن بطریق دیگر نیست و شیخ مفید رحمه الله علیه نقل کرده که حدیث کرو مارا عبد الله بن موسی و او روایت کرده از پدر و جد خود که او گفت ما در من
فاطمه بنت حسین مرا امر میکرد که برو بخدمت خال خود علی بن الحسین و من میفرمدم و هرگز در خدمت آنحضرت نشستم مگر آنکه بخیر بخواهم و از وی فضیلت
و خشیت و ترس الهی در دل من پیدا میشد از جهت آنکه ملاحظه خشیت و خوف او میکردم که چه مقدار خشیت الهی داشت یا آنکه علی از علوم استفاد بنزد او
و مرویت از ابن شهاب زهیری که حدیث فرموده امام حضرت امام زین العابدین که ما را دوست داشتن در اسلام روایت و دوست ما را دوست داشتن
روایت همیشه دوستی شما از برای ما باشد و سعید بن کثوم روایت کند که من در خدمت حضرت محمد القاصد بودم که او را میفرمود امیر المؤمنین

اسامه بن زید را چون وارد شد بروی دید که آن مرئیس میگردد سبب پرسید عرض کرد که من سبب دیون مردم هستم که در زنت من است فرمود که چند
 عرض کرد و پانزده هزار دینار در طلا حضرت فرمود و در عهد من و او فرمود دیون او را و ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین گفت که وصیت فرمود و در عهد
 علی بن الحسین که امی پیکت من مصاحبت کن پنج طایفه و با ایشان هم صحبت شود و رفت کن در راه کفر ای پدر بزرگوار جان من فدایت و گنای
 آن پنج طایفه فرمود اول قاسم که او میفرستد ترا بقره و ما دون لقمه کفر ای پدر و در آن لقمه کلام است فرمود که طمع میکند در آن و باز نمی آید آنرا پس
 عرض کردم فدایت کردم طایفه دوم کدام اند فرمود مصاحبت کن نخل را که او قطع میکند بر تو مال خود را با آنچه بود آن محتاج تری عرض کردم سوم
 کیانند فرمود مصاحبت کن کذب را که او بجز آنکه راست دور میکرد و انداز تو نزدیک را و نزدیک میکرد و اندوز را عرض کردم چهارم که مانند فرمود
 مصاحبت کن احمق را که او میخواهد بتولیع رساند حضرت میسازد عرض کردم پنجم که مانند فرمود مصاحبت کن قاطع رحم را که من با او را طعون یافته ام
 در کتاب الهی در سه موضع بجان الله شنیذ که همت و حمت حضرت بچه پای و پای بود پس کسی که بدین همت و کرامت باشد چه حالت خواهد داشت و نمیکند
 به اینکه اهل کوفه و شام و خراسان و کوه و کوه و کان صغیر شان لقمه لقمه نان و خرما و قطعه قطعه لباس کهنه برسم تصدق و تحلف می آورند تصور کنید
 به پیوند که با آنم غرت و شرافت که آنحضرت را بود چگونه در آنجا بود که آنحضرت را با آن تب دار علیل و بیمار دست و پای مبارکش را بکنند و بندستم
 به بند و با سر و پای برهنه بر شتر سوار کنند و با انواع ذلت و خواری شهر بشهر و دیار بديار بگردانند لعل

آن صداتی که بران شاه بود	تا چه کند چون کس از طوبی	آنچه خیالش فکند دل بشود	مانوا نسیم تصور نمود
آنچه برودنسته بدنیان من	سورش و می خلق در آن کشید	هر یک از آن ظلم که بروی رسید	حق بزبان گفت یکت از صد سخن
از چه حدیث بسایم کلام	یا که نمیداشت دو او طلب	کریم گو بود علیل و غریب	کریم و نام بحبه و بر کدام
یا که برنجیر گرفتار بود	یا تنش از تاب تب آمد زار	نام گو بود بر شتر سوار	یا به تنش از زلف دل ناربود
یا غم اهل حریم رسول	لیک سخنانی عددشان بلاست	گر چه همه قصه او غم و غم و غم	خاطرش آشفته بدو دل بود
آه از آن لحظه که کفار شام	پاک از ایطایفه آورد خا	کرد یکی شکر که بر زبان پاک	طعمه ز نان کرده بر او از حاکم
گفت یکی راستی از این گروه	کرد از آن روشنان رسوا خدی	گشت بسی فتنه از ایشان پیکار	رفت ز اسلام پیر شکوه
بست مثل آنکه جروح زبان	لیک شود چاره زخم سان	چاره مجال است بزخم زبان	صعب زستی ز جروح سنان
ز آن سبب آن بنده خاص و در	از همه جایش ز آلام شام	آه که گشتیم بسی تلخ کام	سید سجاد و هر دم سرود
رفت بما آنچه شتم زین سفر	شعله فکندی بفرق و حجاز	ساعز از این واقعه جان که از	هیچیک از شام بند صعب
لحی از این واقعه آسوده باش		الللعنة الله على القوم الظالمین	آب بر این آتش سوزنده باشا

فصل دوم از باب ششم در بیان اسامی و بعضی
 احوال اولاد انجناب است و نیز برخی از حالات او علیه السلام است صاحب کشف الغم ذکر کرده
 از این طایفه که آن بزرگوارانه فرزند زکوره بوده و از انشی چیزی نبوده و اسامی آنها نیست محمد باقر و زید شهید کوفه و عبد الله و عبد الله و
 حسن و حسین و علی و عمرو بعضی برینند که رحلت آنحضرت در سیدم محرم در سال نود و چهارم هجرت و طایفه کفایند که وفات آنحضرت
 در سال نود و پنجم بوده است و ولادت با سعادت انجناب در سی و هشتم از هجرت بوده چنانچه همت گذارش یافت پس عمر شریف آن بزرگوار پنجاه و هفت
 سال بوده با هفتاد و یک سال خود و دو سال بود و با عم نامدار خود اما حسن ده سال و با پدر و ابا و عم و بعد از شش سیزده سال بوده و همه عمر مبارک انجناب

باشد تقویت و مدد کنیم که بایشان رسی آنجا علی بن الحسین او را غدر خواهد کرد و سوار گشته روانه شد مسرف با اهل مجلس گفت که این خبری است که هیچ شری
 از نیست با آنکه موضع و مکان رسول الله صلی الله علیه و آله آورده اند که روزی آنحضرت در مسجد نبی صلی الله علیه و آله بودند که جمعی در آنجا نشستند و
 تشبیه میکنند حق تعالی را بخلی از آن سخنان آنسورانس جان بر خود بفرزند و بینایت ترسید و برخواست و آمد در نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و او را بر کشید
 و شروع بناجات پروردگار کرده عرض نمود که ای محبوب من قدرت کامله تو ظاهر است و آیات داله بر وجود تو بسیار و نادان چند که دیده خیال از
 تقییر میکنند ترا بچیزی که تو غیر آنی و تشبیه نمایند ترا بخلوق و تو برتر از آنی و من بری و بیارم از کسانی که تشبیه فایزند و طالب آندای محبوب من
 مثل و مانند نیست و ادراک کند تو نمیتوان کرد اما آیات و علامات داله بر وجود وحدتیت و فردیت تو در میان صلیان غلبت ظهور دارد و اگر خواهی
 ترا از اینها تو آند شاخت ای محبوب من عقل تو از ان اوسع است که ترا تاویل و تشبیه بخلی کند و از این قیاس است که نمی شناسند تا بعضی آیات ترا بر وقت
 فرامیکند پس از آن جاست که ترا بان وصف نمایند جلال و عظمت تو از ان برتر است ای محبوب من که ترا مانند کند و بان شناسند در وقت
 کرده اند علماء عامه از آنحضرت از علوم که احصای آن حفظ آن نیتان نمود از جهت کثرت از وحیه و موعظه و فضایل قرآن و حلال و حرام آن
 و غیر ذلک مشهور است در میان علماء و فقها که اگر شروع در آن شود بطول می انجامد و آنچه شایسته از برای آنحضرت از معجزات و براین و نهج است
 روایت کرده ایراد آن در این مکان کجایش ندارد و ایراد آنها معتد است در این کتاب اما ذکر اولاد آنحضرت صاحب کشف الغم شرح فضیله
 و دیگران ذکر کرده که آنحضرت را پانزده اولاد بوده که گفت او ابو جعفر است علیه السلام است و مادرش ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابیطالب
 بوده و زید و عمر که مادر ایشان ام ولد بوده و عبدالله و حسن و حسین که مادر ایشان هم ام ولد بوده و حسین مغر و عبدالرحمن و سلیمان که مادر ایشان
 نیز ام ولد است و علی که کوچکترین اولاد آنجناب بوده و حدیقه نیز مادرشان ام ولد است و محمد نیز مادرشان ام ولد بوده و فاطمه و علی و ام کلثوم
 نیز مادر ایشان ام ولد بوده و مضمون کلام شیخ مفید رحمه الله در اینجا منتهی شد و حافظ عبدالعزیز الاخصر الحجابی رحمه الله علیه گوید که او بن
 و گویند ابو جعفر علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی شنیده حدیث را از جماعت صحابا با زردان و زنان
 مثل عم و پدر بزرگوارش امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالمطلب بن زبیر و مسوون محمد و امه و ابو سعید خدری
 و حارث بن هشام و اساتین زید و برید بن خنیزب و غیر ایشان و از زنان مثل فاطمه و عایشه و ام سلمه و ام مین و ریحیه بنت مسعود و زینب
 ابی لب و غیر ایشان در روایت کرده حافظ عبدالعزیز بسند خود از ابن جریر که او گفت من بوم در نزد ابن عباس که داخل شد حضرت علی بن الحسین
 و او گفت مر جابا حبیب بن حبیب و ابن مسعود گوید که آنحضرت بیست و سه سال با پدر بزرگوار خود بود و در وقایع که بلا مریض و صاحب فرس بود و چون
 امام حسین علیه السلام بدر جعفر فیه شهادت رسید شمر ذی الجوشن علیه اللغه امر کرد که او را بکشید شخصی از صحابا او گفت سبحان الله یا میکشید چون

مریضی که با شام قاتل و جدال کرد و الفغان	تا بدین حد که تو باشی تحت دل	اقد اندر شده رحمت کسل	ما که ان ساز و بلای اسکا
از بزرگی گناه است کرد کار	که نامزد در جهان نام و نشان	زافریش از پیدار و نمان	زین جوان کی گناه دل بخار
کایچنین جسمش بود زار و زار	در گذر در نه چو خوش بزمین	ریزدی بر دوزخ هم عرش برین	رحم کن بر غریب و بیماریش
میش ازین کوشش کن و زواریش	رحم کن بر این زنان بکیانه	که بغیر از وی نداردی پناه	رحم کن بر کودکان بی پدر
که بود جای پدرشان این سپهر	قتل ناحق تا یکی داری روی	در گذر از این کن شرم از خدا	قتل بابش تصف محشر است
در دلش داغ علی کبر است	یا و بدیستی عباس علی	تا بود او را نه بنید خوشه	طلق مغر جسم فاسم تاسبا

و مناسبت و محاسن او را بوجه لایق تقدیر نمود بعد از آن گفت و الله که بگریه خود تا به عالم آخرت تعالی نمود و عارض نکشت هرگز او را و او امر که چون دید رضای خدا
در آن است قبول فرمود و شد و سخت ز آزار طریق وین خود و هیچ بر غمخیز صلی الله علیه و آله نازل نشد الا آنکه او را طلب فرموده و عطا و با و نموده در آن امر بچسب
علاقه عمل رسول الله نبود غیر از او در وقت عمل کردن عملش مثل عمل کسی بود که روی او در میان هشت و دوازده باشد که امیدوار است آن کشد و
خوف عقاب آن بردار او فرموده بود از خالص مال خود هزار رقبه ملک بخت رضای خدا تعالی و نجات از آنکه حصول آنها از دست هیچ و
عرق جبین مبارک و نزدوری او بود و عونت او اغلب نیت و سر که و خرمای بود و پایش غیر که باس نبود بچسب از ولد و اهل بیت آنجناب در کجا
شب بوی از علی بن الحسین علیه السلام نبود و چون داخل میشد بروی پسرش ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام او را مشا به میکرد و در عبادت بچسب را
بان حد و مرتبه ندیده بودی که میدید او را که زکات مبارکش زود شده از پنجوایی چشمهایش چرک گرفته از گریه و پشیمانی بالا آمده از سجود و پریمای غمی گسسته و
مبارکش مردم کرده از کثرت قیام در صلوة و امام محمد باقر علیه السلام میفرماید که چون او را بان حالت مشا به میکردم گریه از خود دفع نمیتوانستم کردن میکردم
و بسطه ترخم بر او در حال فکر بعد از زمانی ملتفت من میشد و میفرمود ای سیرت من بد من بعضی از آن صحف که در او عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام
ثبت است پس من می آوردم و با و میدادم آنکی از آن میخواند بعد از آن آنرا از دست میکشید بجز آن و اندوه و میفرمود که کیست که قوت بر
عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام داشته باشد بر ایم بن علی روایت میکند از پدر خود که یکت و نبت با علی بن الحسین علیه السلام هیچ رفتن
و شتری که آنحضرت داشت کامل بود در راه رفتن آنحضرت اشارت میفرمود بچو بی که در دست مبارک داشت و میگفت که ای آه اگر نه قصاص میبود
و باز میداشت دست خور از آن و با این بنا و روایت کند که حج میفرمود آنجناب بیاسی پیاده و بیست روز از مکه بدین شهر رفت و وزارت بن
اعین روایت کند که شنیده شد که در حرف لیل قالی میگفت که ایند تا رکان دنیا و راغبان آخرت تا قبی او از فاد از ناحیه بیع که او از او شنید
و شخص او را ندیدند که گفت آن علی بن علیه السلام است و روزی جاریه آب میکشید بجهت وضوی آن بزرگوار ناگاه خواب بروی غلبه کرد و ابروی از او
ریا شد و گشت حضرت سر مبارک بجانش فرار آورد و جاریه عرض کرد حق تعالی فرموده و الکاملین الغیظ و العاقین عن الناس حضرت فرمود که
خشم خود فرو خورم عفو کند خدا تعالی از تو گنیز گفت و الله سبحانه و تعالی فرمود که برو تو آزادی از برای رضای حق تعالی و ایضا روزی ملک خود را
و نوبت آواز او و جواب نداد با ستم جواب داد حضرت فرمود آیا نمی شنیدی آواز مرا عرض کرد می شنیدم فرمود پس چرا جواب من نگفتی گفت
از برای آنکه این بودم از تو فرمودتایش و پاس مر خدایرا که ملک مرا از من این کرد پس حسین بن زید روایت کرده از عمر بن علی و او از پدر خود
که من ندیدم مثل علی بن الحسین علیه السلام در تقدم و عازیر که نیست عبدی که اجابت دعای می شود در هر وقت و بود آنحضرت که محفوظ
بیرکت ایند تا و سیکه خبر رسید که مسرف بن عقبه توجه نمود بدین در قصد آنحضرت و دعا اینست **قَبِّ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَى قَلْبِكَ**
عِنْدَ مَا تُشْكِرُ وَ كَمْ مِنْ بَلِيَّةٍ ابْتَلَيْتَنِي بِهَا قَلْبَكَ عِنْدَ مَا تُصِيبُ قِيَامِي قَلْبِي عِنْدَ نِعْمَتِكَ شُكْرِي فَلَمْ تُحْسِنْ بِي وَ بَا مَن
قَلْبِي عِنْدَ بَلَايَةِ صَبْرِي فَلَمْ تُجِدْنِي يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ لَا يَنْقُطُ أَبَدًا وَ يَا ذَا الْعِلْمِ الْعَظِيمِ الَّتِي لَا تُخَوِّدُ وَ أَصْلَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
وَ أَدْفَعْتَنِي شَرًّا فَإِنِّي أَدْرَأُكَ شَرًّا وَ آتَيْتَ عَيْدِيكَ مِنْ شَرِّهِ چون مسرف بدین آمد آنحضرت را بیا
یا و کرد بلکه تعظیم و تکریم کرده عطا داد و صلوات فرستاد و بر او ای چون مسرف بدین آمد فرستاد و آنحضرت را طلب کرد چون حضرت شریف
فرمای منزل او شد استقبال حضرت نمود و اکرام کرد و گفت که خلیفه عبدالملک گفته مرا که با تو نیکی کنم و ایضا زود هم ترا از خیر بعد از آن گفت
بسر ازین کنید چون زمین کرد گفت یا علی سوار شو و بار گرد به اهل و عیال که ما ترا از ایشان جدا کردیم و بجانب خود آوردیم چون اینکار بد

و سگند یا دیگر که باقی نماند در روزگار باشد خوشی ما و نه کسی و چنانچه در امور مکرر آنکه سیرت میر و خوشی و شادی را سقوا انهم كانوا
 فباوا فاجابوا علی حد و مقصد هر چه میخواهند غیر آنکه ایشان میباشد در زمین و بیایمیکند در آنها عمارات ما و بدین سبب که جای که فرام سخت بر جای
 همه را لطف در اینجا خواهد بود و سبب هر چه تا مر و هله ای الا لوعه من و ذاتها حوی فانزل او خلف نفیس بسوقها و نسبت دنیا که سیرت
 الم که در پیش خود را آورده کار او کشید یا بدان کسنگ نفس و عینک جانب خود میراند میل میدید بجزای می فریبده و چون بدام آورد میگردد و آن
 ارض و کفایت بخدای و فی القلبی لوعه لا اطمینانها و اگر بگردد بشمار بقصد که دارم و چگونه باشد حال من و حال آنکه در دل من سوزش
 که طاقت آن ندارم پس اگر باز کرد و این روزگار همچو عهد خوش بنیاد خود را در صورتی که آنرا صفائی و آب روانی نماند حیا و کفایت القوم
 ذابح نجوم طوا میران بطنی بطنی یعنی قوم را جزانی و سرگردانیت و حال آنکه شب قوم تیره گشته و ستاره های او محو شده که حرکت نمیتوانند کرد
 و بطی و کند گشته حرکات آنها پس این شیء ظلمانی که راه بجای بقیون بدون اکنون نور معرفت الهی و محبت حضرت رسالت پاهای صلی الله علیه
 و آله و آل پادشاهت او را انقباض میاید و مردم را از شباهت ظلمات براندازد و لامیره میاید کوی سب و در زایا و مصائب اگر چه جاری
 باشد و نمیرسد بغایات و نهایت آن الا سبقت کنان آن یعنی هر کس بر مصیبت میرفتیاد کند و اینجا سابقانست که در هر چیز از هر کس پیش میاید
 اینجا که آن بزرگوار را با وجود آنهم محنت و مصیبت گاهی و من مصابت از کف را گشت و پیوسته در هر طریقه و آزار شاگرد و صابر بود و پدید بر آوردن
 عم و عمرادگان و صحاب و یاران را هر گشته دور خاک و خون با اعضای پاره پاره افتاده دید و صبر کرد و زمان و دختران و طغالیان در بزرگوارش را
 اسیر و برهنه و ذلیل و خوار و شتر سوار و بدست دشمن گرفتار دید و ماله و گریه هر یک را از کرس و شکل با اذیت طالبان و شفقت سفر شنید و گویان
 در زید و خور در نهایت ذلت و خواری با وجود همایری در کند و سگند که در چار و دید و برداری فرمود و لطف

یکطرف میدید سر با برسان	یکطرف میدید حال کو و کان	اینهمه بگذار کور است	لیکن آن مصداق تسلیم و رضا	خطا نادمی طلب کن بان خطاب
یکطرف میدید اهل بیت را	مضطرب چون کوکت گم کرده با	چون کسی در اشکانت می نمود	سایر مشب حالت دیگر بر است	
درف نامحرمان حجاب	از جفای اهل کوفه و اهل شام	وردش صد شش از نو میفرود	بند بند تو پر از شور و نوست	

این زمان و اندک علم بالقصیر
 مجله اسباب بکات و آزادی از درکات حجم محبت و ولایت این بزرگوار و ابا و اجداد اطهار او و شمه آنکه طهارت
 ابرار علیه سلام الله الملك الجبار است هم العروة الوثقی بهم معین التقی و خبر جبال العالمین و بیغها ایشان بندهای محکم و استوار
 و ایشان معدن تقوی و پر پر کار بند و بهترین بندهای عالمان بندهای استوار ایشانست چون آن بندها خشک نمانند سقوط بنا بر حجم خلاصی از الله الله علی الطهارت

فصل ستم ذکر تتمه احوال محبته مال آن بزرگوار است و اخباریکه از آن جناب رسالت شده است

یوسف بن اسباط گوید که پدر من حدیث کرد مرا که روزی بسجد کوفه در آمدیم دیدم جوانی را که در سجود فرقه با پروردگار در نماجات بود و میگفت سجده و حج
 مستغفر فی الرب طالق و حق که چون نیکت ملاحظه کردم دیدم که علی بن الحسین علیه السلام بود پس چون صحیح طالع شد بسویش شاکتم و کعبه پادشاه
 رسول الله فدایت کردم اینهمه فدای بر نفس مبارک خود چرامینی و حق سبحانه و تعالی تر تفصیل فرموده است تفصیل فرموده تا بان آنحضرت گریست
 فرمود که حدیث کرد مرا عمر بن عثمان از اساتید بن زینکه او گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر گاه چشمها گریان باشد در روز قیامت مگر
 چهار چشم چشمی که گریان باشد از خوف و خشیت الهی و چشمی که در راه خدا بیغالی باشد و چشمی که از حرام الله پوشیده گشته باشد چشمی که در

باشد برکت طرب باشد با و

و اگر این بکس بیاردا

یا دکن بن احمد تخت اردا

پس آنجا آن کافر بیدین

از قبل حضرت سید الساجدین علیه السلام درگذشت و او را واگذشت ابن سعید گوید که خبر کرد عبد الرحمن بن یونس که او روایت کرده از سفیان ثمالی
از جعفر بن محمد که علی بن الحسین سلام الله علیه در وقت وفات پنجاه و هشت سال از عمر شریفش گذشته بود و ابن عمر میگوید که آن خبر دلالت میکند بر اینکه
حضرت امام زین العابدین با پدر بزرگوار خود بیست و سه سال با مسیت و چهار سال بود باشد پس قول آنکس که میگوید در وقت شهادت پدر بزرگوار
کوچک بوده صحت ندارد ولی در آن وقت بیمار بود و معالجه نمودند و چون کوچک بود باشد و حال آنکه امام محمد باقر علیه السلام از وی بوجود آمده بود و
با جابر بن عبد الله طالق فرموده و از روایت کرده و وفات جابر در سال نود و هشتم از هجرت بود و روایت از ابی فرده که علی بن الحسین
در سال نود و چهارم هجری در مدینه وفات فرمود و این سال را سنة الفقهاء گفته اند و وفات ایشان را گویند که حدیث کرده و در حسین بن
علی بن حسین بن علی بن ابیطالب که وفات پدر بزرگوارش در سال نود و چهارم از هجرت بود و ما نمازگزارانیم بروی در بیعت و غیر وی گفته که در سال
در سال سی و هشتم بوده و وفاتش در سال نود و پنجم و ماورش ام ولد بوده و نامش خنزاله بوده محمد بن سعید گوید علی بن الحسین را بر اوری بود علی و او در
صحرای کربلا شهید شد و اولاد وی از وی بود و بنیاد ما از علی بن الحسین علیه السلام بوجود آمدند عبد الله و حسن و حسین و حسن بن علی و روح و
حسین و اکبر و روح نیز و ابو جعفر الفقیه و عبد الله که ما در ایشان ام عبد الله بنت امام حسن علیه السلام بود و عمر و زید که در کوفه مقتول شدند و
دور یوسف بن عمر ثقفی شهید کرد و در خلافت هشتم بن عبدالملک آنها را بدارد و مذ و اسامی سایر اولاد حضرت انما و ذکورا پیش سمت شکار
رقبه از ابی الطفیل عامر بن و الله مروی است که چون علی بن الحسین این آیه تلاوت فرمودی که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا
مع الصادقین دعائی میکرد که مضمونش مهیت که بار خدا یا بلند کردن مراد بلندترین درجات این ندب و یاری فرما مرا بجزم و قصد را و است
و بخش بر اینکی عتاب و عتاب را از نفس من و بدان مراد از آن نفس تا مجر و شو و خاطر دنیا از دل من از خکی خشت و ترس من از تو روزی کن مراد
در بانی که جاری باشد در دم دنیا و یکنونی بیولو خالی کردن از آن تا نکویم الاز است و بنام ما صادق اجابت خود را بحسن توفیق خودت تا بشم در
هر حال هر جا که تو خواهی بعضی از شعری عرب برخی از کلمات معجز آیات آن حضرت را بنظم آورد و آن آیه است عریضه فقد فرحت بباها فضیلتها
خافه یحیی سینان نا آقا ^{بدرستی که} هر گاه زور فضل و رحمت از محتاجی در مانده محمد سنان میرساند افتخار دل مرا کشا و کی آن باب رحمت که
همیشه باز است و کلا الایة نکتة و شیعة و کاسا من لذات دعا فاذا ذوقتها و هر کدام از محسن کونا کون در هر ملاقات کرده ام از کسبت
دو سج و الم از کسبیده ام و جام مال ال تلخی پای از چشیده ام و من المناجی و اید سلکها علیها طریقتها و علی طریقتها
و ایشان مرگماند بر وادی سلوک میگویم بر اوست راه من یا بر من است راه او که از آن گزیرد گزیری نیست فلاحیة الایة میرا ذوق و کلا
ضیقة الایة و اذنیها یعنی هیچ زندگانی نیست در دنیا الا که زیاده میکند تلخیها و هیچ تنگی نیست و را و مگر که در از نیست تنگی او و عرض که محنت
و تنگی و تلخی او در تر قیست و ترجیح استوایت القلوب با ستم و حیرت و این لا یلوح حقیقتها و می اندازد وقایع و غیبهای و لها با
و شدت ایشان دهنش و سوختگی فراقش ظاهر میشود و کفر من عالم آفت خلم بنک تجوها و لا بد آن لفتی سیرجا الخویها و بسا عالمی را
که فانی ساخت پس تو کمرستی خزن او را و ناچار است که فانی شود و بر عت لوق او که با یار است قیلت معانهم و هبت بوزهم تواریفها
اصلاها و پس این موضع و مسائل ایشان است و نیست قبور ایشان که آن منازل را گذاشته اند و سرور نقاب خاک کشیده اند و میراث گرفته اند
اهل عصار و قودن و حریف آن کشنده و پیمای ایشان نشاند و آلت لا یبقی البالی بنیاشه و لا یجد الا سیرجا خلوفا

بعد از رمضان و روزه عرفه و عاشورا است که اگر خوابد بارود اگر نخورد افطار کند و اما صوم ذن پس زن روزه نطق نمیشود و استنشاق
بی اذن شوهر و همچنین غلام و کنیز بی دستور مولا و اما صوم حرام روزه عید فطر و عید اضحی و ایام تشریق و روزه یوم الشکرت که منسی است از رمضان
بایدیم و روزه وصال و نیت و نذر محصیت و روزه و هراینها همه حرام است و همان روزه نطق ندارد مگر باذن صاحب خانه و امر کرده میشود و در
روزه و استنشاق وقتی که مراهق نباشد و آرزو از جهت تأدیب است و فرض نیست و همچنین کسی که افطار کرد و از جهت عطش در اول روز بعد از آن در بدن
خود قوتی یافت مأمور است در مساکت از جهت تأدیب اما فرض نیست و همچنین است مسافر هر گاه که خورد و در اول روز
و بعد از آن که در بلاد آمد مأمور است با مساکت و اما روزه اماحت چون کسی که خورد و آشامید از روی هوسه عهده این مباح است
و اما روزه مریض و روزه مسافر عاده در وی خلاف است بعضی گفته اند که باید پشت و بعضی گفته اند که غیرت است پس با میکوشیم که
افطار کند در دو حالت و اگر روزه بارود و غیره در مرض بر او قضا لازم است حکا قال الله تعالی فبیتة من آیام أخر این آخر کلام ابو نعیم است و این
حساب نحوی در کتاب موالید اهل البیت آورده تاریخ ولادت و وفات آنحضرت را بر وجهی که اول ذکر شد گوید که آنجناب را اولاد و نانا نش بود
ابو عمرو زاهد گوید در کتاب مواقیف که شیعه تسمیه کرده اند علی بن الحسین را برین العابدین علیه السلام زیرا که زهری در خواب دیده دست او بخون
آغشته است تعبیر کرد که از دست او خونی بوقوع خواهد آمد بر سبیل خطا و او عامل بی توبه بود و مردی را عقوبت کرد و چنانکه در آن عقوبت مرد و
خود که نجات رسان در غاری رفت و چندان ماند که میشد دراز شد گوید که حضرت امام زین العابدین علیه السلام حج فرمود و گفتند که آیا ترا در باب
زهری سخن هست فرمود که آری مراد آن باب سخن هست پس رفت در آنجائی که او بود و فرمود که من میترسم از نوسیدی تو را گناه تو بفرست دست
باهل مقتول و بیرون رو بود بر عیال خود زهری گفت که خلاص ساختی مرا ای سید من الله اعلم حقیقت بجهت دینا لته ابو سعید بن منصور
بن حسن روایت کرده در کتاب شرا التدرک حضرت امام زین العابدین علیه السلام نگاه کرد و سائلی که میگفت فرمود که اگر تمام دنیا در کف این میبود
و از دستش رشته بودند او را نبود که بگیرد و سائل که در کنار آنحضرت از سبب غمی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بی پروا در آنجا بگرد که در آنجا
مرد و بر او حقی از مخلوق موعظه فرمود پس خود را که ای پسر من شست که خنجر کشی از دشمنی مردمان که این منکر و اندر تا مگر علیم با اینها
نیم گویند که حضرت را پسری بود که در چاه افتاد و خلق فرغ و ناری بسیاری کردند تا آنکه او را از چاه بیرون آوردند در آنوقت حضرت در نماز بود
و از محراب بیرون نیامد بعد از آنکه کعبیت را معروض حضرت ساختند فرمود که من هیچ گناهت نبودم زیرا که با حق تعالی در راز و سنیا نبودم و
ایضا آنحضرت را پسری بود که در شها چیزی از دنیا بر جنبش میداد و حضرت را نیشاخت و در ایام میگفت که حق تعالی علی بن الحسین را جزای خیرین
که من چیزی نمیداد آنحضرت می شنید و صبر میفرمود و خور و بر وی ظاهری میکرد پس چون آن معدن فضل و جنان بسوی روضه جان نقل و مکان
فرمودند و حسان پنهانی را و بگریافت و نیت که بدل کننده آنحضرت بوده بعد از آن همه روزه بر سر تربت مقدس آنحضرت می آمد و بروی میگرفت
و آنحضرت را ابن الحیرین میگفتند زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که خدا تعالی را از بندگان دو خیره است یکت خیره او از عرب فریش است و یکت خیره
از عجم فارس که مادرش دختر کسی بوده و چون رسید قول نافع بن ضحیر آنحضرت که در باب موعظه میگفت که ساکت میکرد و اندر اعظم و ناطق میسازد
او را علم آنحضرت فرمود که نافع دروغ گفت بل کان تکلمنا الحسن و نینطقه البطر یعنی بلکه ساکت میسازد او را و پادشاهی ناطق میسازد او را
شادی موعظه و از او پرسیدند از اعظم مردمان از روی قدر و مرتبه فرمود و آنکه نه بید دنیا را قدری و مرتبه از برای خود یعنی دنیا را وجودی
نهند و صاحب روایت کند از ابی محمد جعفری که او روایت کند از نعم و پروردگار بن محمد و او از پدر بزرگوارش علیه السلام که مردی آمد در نزد

طاعت حق سبحانه و تعالی در شبها سنجائی کشیده باشد و خداوند عز و علا میباید فرماید و بگردد طاعت اعلی فرماید که نظر کنید بر بنده من که روح او توفیق
من است و جسد او تپس است و طاعت من از جامه خواب و عبادت میکند مرا از جهه خوف عذاب من و از جهه طمع در رحمت من کوازه باشد که من او را
امر زبده ام و عبد بن عطار روایت کرده که آنحضرت را غلامی بود که بویژه گناهی مستحق عقوبت شده بود تا زینان بدست مبارک گرفت و فرمود که
قُلْ لِلَّهِ الْإِتِقَانُ وَالْيَقِينُ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ غلام گفت من چنین نیستم من امید رحمت الهی دارم و خوف از عذاب او پس حضرت
تا زینان را از دست مبارک انداخت و فرمود که از ادای زمال من در کلمات مجرب آیات است صلی الله علیه و آله که فرمود تو به عمل هست و رجوع از امر نیست
توبه بگلام و دیگر فرمود که هر که بگوید سُجَّاتِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ بی تحجب بنویسد حق سبحانه و تعالی از برای او صد هزار حسنه و محو کند از برای او سیئه
سیئه و بلند کند از برای او صد هزار درجه و دیگر این پذیر زکوارش روایت کرده که او از پدرش علی علیه السلام روایت فرموده که رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود که کسی که رهنی شود یا ننگی اندازد رهنی میشود و حق تعالی از او باندگی از عمل روایت میکند ابو حمزه ثمالی از علی بن الحسین که چون روز
قیامت شود منادی ندا کند که برخیزید اهل فضل پس برخیزند بعضی از مردم و ندارند بایشان که بروید کسیر در بهشت چون روان شوند ملائکه در راه
بایشان رسند و پرسند که بجا میرودید بگویند بلی پس پرسند شما چه کسانی هستید که ما نایم اهل فضل که اگر ادانی سخن باطلیم با میکفت با علم میکردیم و
و اگر ظالمی بر باطل میکردیم و سبب میزدیم و چون کسی جریمه میکرد از او عفو میکردیم ملائکه گویند و رسید در بهشت که نیکوست اجر عمل کنندگان بعد از آن آن منادی
ندا کند که ای اهل صبر برخیزید پس بعضی از مردمان برخیزند باز ملائکه بایشان رسند و گویند صبر شما بچه بوده گویند که ما صبر کردیم در طاعت الله و گفت نفس
نمودیم از مصیبت الله پس ملائکه گویند که بروید بسوی بهشت که نیکوست اجر نیکوکاران بعد از آن منادی ندا کند که برخیزید همسایگان الهی که در راه او
بودید بعضی برخیزند و ایشان اندک باشند و چون روان بهشت شوند باز ملائکه بایشان رسند و سوال کنند که شما چه کسانی هستید که بگویند
همسایگان خدا نایم گویند چگونه گویند ما زیارت میکردیم مردان حق را در راه خدا و بدل می نمودیم در راه حق جل و علا مال و جان خود را گویند بروید که نیکوست
مرد نیکوکاران و ایضا از سخنان آن بزرگوار است که فرموده اند تا رکت امر معروف و نهی از منکر چون اندازند کتاب الهی است از پس پشت سر خود که
آنکه رتد کین نوع ترسیدنی از آن پرسیدند فرمود که نرسد از تمکاری که تعجیل نماید در عقوبت باطنیان کند در تعذیب او و دیگر فرمودند که هر که گناه
کند در علم خود احدی یا اخذ علم او برای شری باشد هرگز از آن علم فایده نبردند و از زهری مروست که رقم بخدمت علی بن الحسین علیه السلام
فرمود که یا زهری در چه کاری عرض کردم که مذاکره صوم میکردیم ماسی من و رای صحاب من بیان قرار یافت که روزه بخور روزه ماه رمضان واجب است
حضرت علیه السلام فرمودند که چنین نیست که شما که آید روزه بر چهل و چهارم و ده و چهار آن واجب است بهر روزه ماه رمضان و ده خصال از آن
حرام و چهارده خصلت از آن صاحب آن مجیز است اگر خوابد بار و اگر خوابد افطار کند هر می میگوید که عرض کردم تفصیل فرمای از برای ما فرمود
که تا واجب از آن روزه ماه رمضان است و دو ماه پای روزه و اشتن در قتل خطا کسی که نیاید بنده را که از او کند کما قال الله تعالی و من قتل
مُؤْمِنًا خَطَاً تَأْخِرَآءَ و سه روز روزه و اشتن در کفار هین یعنی قسم کسی که قادر نباشد بر طعام چنانکه حق تعالی فرمود ذلک کفارة
آبئانکم اذ اختلفتم الی آخر و روزه و اشتن حلق ریش و حج کما قال الله تعالی من کان منکم من حیة او بیة اذ حج من رأیه تا آخر و صاحب آن
مجیز است اگر خوابد سه روزه بداد و صوم متعه کسی که قربانی نیاید چنانکه حق جل و علا فرموده من منع بالنعرة الی آخر حج تا آخر
و دیگر روزه جزای صید کما قال الله تعالی من قتلکة متعمدا الا یہ صید اقیمت باید کرد و قیمت آنرا که م باید خرید و بفقرا صرف باید نمود و چون
عاجز شود روزه میدارد و برومی که مبین است در کتب فقهیه و اما روزه که صاحب آن مجیز است روزه ووشنبه و پنجشنبه و شش روز از سوال بعد از

دست مرا و من با تو سخن گویم هرگز و باین اسناد درایت کند که روزی آنحضرت نشسته بود با اصحاب خود ناگاه ماده آهونی از صحرای آذربایجان رسید ایشان
 و دم خود را چنانید و در آن مجلس میفرمود بعضی از قوم گفتند باین رسول الله چه میگوید فرمود که میگوید فلان بن فلان قرشی و یزید بن کلابی و ابی
 شیراز و مذا و نام پس آنحضرت فرستاد آن مرد را آوردند و با فرمود که چیست این آهوی را که از تو شکایت میکند عرض کرد چه میگوید فرمود که میگوید
 او را تو یزید گرفته و تا کنون شیراز و مذا و از من درخواست کرده که بگویم ترا آنچه او را بیاوردی اکنون میخواهم آنرا که بچه او را بیاوردی تا او را
 و باز بسوی تو فرستاد آن مرد عرض کرد بخانی که میخواهی فرستاده که راست گفت پس آن مرد بچه آهوی را حاضر ساخت چون چشم مادرش بر بچه اش
 افتاد و بان دووم چنانید و همه کرد و بچه خود را در کنار گرفت و شروع بشیر دادن نمود و آنجا حضرت فرمود بچقی که در برتست که او را برین بختی
 اندر بچه آهوی آنحضرت بخشید و حضرت با درش بخشید و با وی تکلم کرد و بزبان او و آن آهوی جزیری گفت و رفت پرسید باین رسول الله چه گفت
 فرمود که و عایشا یا کرد ای مسلمانان یا حیوانات را که اینهمه میل بفرزند باشد پس انسان که اشرف مخلوقات است در هر مقام مخصوص انسان کامل او
 میل با ولد خود دارد و فرمودند اولادنا اشکبنا و این آهوی خود را زنده دید و حالتی از وی مشاهده کردند که بوصف دریا چنانکه در کتب آمده

<p>باشدش گریه می آن کیسری زبان این مثال جانفراشتفتنی است بشوید و یوانه کرو و ناگهان که بخون دیده است طفل خوشتن شاه دین آورد کشته مهرش جو بیهای خون نزل بر دیده است ابرازاری بدشت و کوهها گاه می بوسید و که میگردوی گریه عصیان سازد و کند الی یوم الدین</p>	<p>حالت او را کسی از و سبب آن اینجیث جان کرانا گفتی است که کوش فل کسی این دستان و انداز این احوال آن خمیده زن آه از آن ساعت که پیش مادرش مادر صغیر گرفت صغیر بدست گریه کرد انسان که گریه در سینه بعد از آن بنهار در و بروی او ای خدا بر حق آن مام و پدر الالغنه الله علی القوم الظالمین</p>	<p>دید طفل خویش را غرقه بخون فی ب تبلیغ و عبادت دانی است از بدن جان خواهدش کشتن بر ما کش بود دل سخت تر از این بسی کش ز پستان دست مهر کوه است داغ دیگر بر نهادی آسمان که ز نالش سخت رنگ از بیم سگافت مات کشته بر رخ صغیر بی گمان روزش سر آمد شد تمام مابده رحمت بساغر بر چشاک</p>	<p>مادر صغیر چه حالت داشت چون فهم اینجالت بلی وجد نیست ز آنکه هر کس بشنود این ماجرا طاقت این گفته را دارد کس مادر صغیر از این حال آگه است داغ اکبر به ناکشته کش بجان آنچنان نالید و رخ از پنجه افت بعد از آن ساکت و حیران همی که توجبه می نبودش از امام هم بان حلقوم باره خون فشان</p>
---	--	---	---

فصل چهارم در بیان مدعی شدن محمد حنفیه امامت او ثابت شدن امامت حضرت سید الشاهین امام
 زین العابدین علیه السلام بتصدیق حجر الاسود و بعضی از اخبار جناب علیه السلام الله الملك الوهاب

از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون حضرت امام حسین علیه السلام بدرجه رفیع شهادت رسید محمد حنفیه آمد نزد امام زین العابدین علیه السلام
 و گفت ای پسر برادر من غم تو ام و از تو بزرگترم و حتم با امامت پس من و سلاح رسول الله آنحضرت فرمود ای حتم از خدا ترس و ادعای حق
 که حق تو نباشد که من غیرم بر تو نقص عمر و نفقه امر محمد حنفیه گفت که من حتم باین امر حضرت فرمود ای حتم آیا هیچ عیبی از او را می توانی
 که محاکمه خود را با او رفع کنیم گفت حاکم که باشد فرمود حجر الاسود پس چون بر دو آمدند و ایسا و نذر زو حجر الاسود حضرت فرمود ای حتم حکم کن و
 حال خود را بگوی پس حکم کرد محمد حنفیه و هیچ جواب نشنید پس آمد علی بن الحسین سلام الله علیه و نهاد دست خود را بر او و گفت اللهم انی
 استأنتک یا سنیة المکتوبین فی ساری البها و استأنتک یا سنیة المکتوبین فی ساری العظایة و استأنتک یا سنیة المکتوبین

علی بن الحسین و گفت چه سخت بعضی در مذقیش بدید تو فرمود از برای آنکه اول ایشان را فرستاد و بنا بر آنکه ایشان را با جبار موعظه و فرمود که
من عجب دارم مگر کسی را که نگاه میدارد و خود را از طعام بواسطه مضرت آن نگاه میدارد و خود را از نگاه با وجود خیزی و مضرت آن گفتند آنحضرت را که
چگونه صبح کردی فرمود که صبح کردیم در حالتیکه خائف بودیم رسول الله و صبح کردیم جمیع اهل اسلام در حالتیکه امین اندازد این عربی آورده
که چون بزید بن حویر لعنه الله شکر خود را متوجه زمین کرد و بنید که خراب کند آنجا را علی بن الحسین علیه السلام چهار صد کس را در پناه خود گرفت از مضرت
و ملاحظه کرد که تا لشکر مرف بن عقبه متفرق شدند و حکایت کند مثل این را در اخرج ابن زبیر بن اتمیه را از حجاز و گفتند آنحضرت را که چون است
که چون سفر میکنی سپاه میداری نسب خود را از دنیا فرمود که مگر چه می آید مرا که خود را بر رسول الله نسبت دهم و داده نشده باشم مثل آنچه بودی و
آورده اند که وقتی یکی فحش فحشی گفت مری را از آل زبیر زبیری از او جزا کرد و بعد از آن سخن منجر شد با آنکه زبیری علی بن الحسین را این نوع کلامی گفت
آنحضرت از او اعراض نموده طعنت جواب او نشد زبیری گفت چه مانع آمد که جواب من بگویی فرمود آنچه ترا مانع آمد از جواب آید و ایضا آورده اند
که پسری از آنحضرت وفات یافت ندیدند حضرت را که خرج کرده باشد سبب پرسیدند فرمود که این امر است که توقع وقوع آن داریم پس چون
بوقوع آید آنکاران میکنند طاعت کویده و دیدم مروی که نماز میکند و در مسجده الحرام در تحت میلب و دعا میکند و میگوید سبب است پس من آدمم نسبت او
وقتی که از نماز فارغ شده بود دیدم علی بن الحسین علیه السلام است عرض کردم یا بن رسول الله فدایت شوم ترا در چنین حالت می بینم و حال آنکه
ترا نه خیر است که امید داریم که امین باشی از خوف اول آنکه پس رسول خدای صلی الله علیه و آله و روح آنکه شفاعت جد تو با تو است
سیم رحمت الهی فرمود ای طاعت اما آنکه پس رسول خدایم امین میگردد و مرا و حال آنکه من شنیده ام که حقیقی فرموده که فلا آفتاب بینهم
یا تا شفاعت جد من بهم امین سازد و مرا زیرا که حق جل و علا فرموده و لا یستغنون الا لکین از تقصیری و اما رحمت الهی پس بدستیکه خدای عزیز
میفرماید ان رحمت الله قریب من الخیرین و من نیدلم که نیکو کارم و فرمود پس چیز یاد غیبت که آن مان خوش سکان و وزخ است و همچنین
حسن بن حمدون در کتاب تذکره چیزی از کلام آنحضرت علیه السلام آورده که فرموده آنحضرت سلام الله علیه که هلاک میشود و من میان خصما
یکی شهادت آن لا اله الا الله و حده لا شریک له و شفاعت حضرت رسالت پناه و سعیت رحمت الهی و دیگر فرمود که تیرس از خدای جل و علا از
جست قدرت او بر تو و شرم دار از او برای زب او بود و هرگاه که نمانداری پس نگذار نماز تو قطع کنند و خذ کن از آنچه از تو وجود آمده
از تقصیر و تیرس از خدای تعالی رسیدنی که نباشد بتعذر و دیگر فرمود که خذ کن که ابتهاج و سرور تمامی بگناه زیرا که ابتهاج و سرور بزرگتر است از
ارتکاب گناه ابو العباس عبدالله بن جعفر حمیری در کتاب دلایل آورده که حضرت علی بن الحسین در سفری طعام چاشت میل میفرمود و در سفر
آنحضرت مروی بود که آهوانی آمد در آنجا بچو پس آنحضرت فرمود بان آهوانی که بیا و چیزی بخورد که امینی آهوانی پیش آید پس خواست که بخورد چیزی
از آن سفره آنمرد که با آنحضرت طعام بخورد یکی برداشت و بیس پشت خورد و آهوانی آن رسید و رفت حضرت با آنمرد فرمود که شکستی ذمت مرا
من دیگر با تو سخن نگویم هرگز و ایضا روایت از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که روزی پدر بزرگوارم بیرون رفت بجانب مویشی که او را
با ما بودند بعضی از غلامان و غیره پس سفره کسرتند که طعام بخوریم آهوانی بزویک آمد پدرم فرمود منم علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام
و مادر من فاطمه بنت رسول الله است بیا باین غذا آهوانی که غذا بخورد چیزی خورد و باز رفت حضرت بنامان فرمود که او را بسوی من
باز آید و لیکن شکستی در عهد ذمت ما را بعد از آن بان آهوانی فرمود که منم علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب و مادر من فاطمه بنت رسول الله است
بیا باین غذا و امین باش از ما پس آهوانی و ایسا در سفره ایشان نگاه یکی از جالسین و شی بر پشت آهوانی آهوانی آهوانی رسید حضرت فرمود شکستی

ای مهال خبر وادی مرا که علی بن الحسین و عافرمود و خدا و را اجابت فرمود بیست من مرا اینچنین نعمت خوراندی و باز میگوئی بیایم و در نزد تو طعام
 خورم این روز و روز شکرست مرخصی تعالی را که توفیق داد مرا باین امر و وقتی برسد از جناب سیدنا ساجدین سلام الله علیه که یکدم حکم شما حکم میکنی
 فرمود بحکم آل سین اگر در ماندم در چیزی ندو میکند ما را بآن روح القدس و فرمود باکنت است کسی که او را نیست حکمی که ارشاد نماید او را و دلیل است
 کسی که نیست او سببی که امداد کند او را مجله مناقب در کثرت بعد و نجوم سموات است و در وقوع و ظهور از اجلای بیات است و چگونه
 چنین نباشد که ادوق عالمیان و سلاله اولاد بهترین برود جهان است و او امام ربانی و بیچکل نورانی است قایدال و زاهد زاهد و قطب اقطاب
 و عابد عباد است نور مشکات رسالت و نقطه دایره امامت و ولایت است و ابن الخیرین و الکریم الطرفین قرار القلب و قره العین حسین است
 او او او ابواب است و عامل سنت و کتاب است او ستار طق بصلوب و ملازم محراب و ایما رکننده بر نفس است که مرتفع است در درجات معارج
 او کسی است که روز فائق است بر اس که شرف است بهارج عوارف و افضل خلایق است بنسب و طارف و اعلا است بندوه شرف و قدر و طارف
 و ازکی است بطیب مولد و طهارت اصل و پاکیزگی فرع و برتر از آنکه او را وصف تواند کرد و زبان و وصف منقرو بود و در خلوات بناجات فاضی الی باب
 و تعجب و شسته ملائکه در موافق و مقام او در عبادات پس نظر کن ای ناظر بعین است بار در اخبار و عجایب آثار و فکر در زهد و تعبد و خشوع و تقوی
 و دوام در صلوات او و اوعیه در اوقات مناجات و استمرار بر ملازم عبادات و ایثار صدقات و عطا یا در صلوات و توصلت آنحضرت
 که همه داند بر خضوع و خشوع از برای پروردگار و تضرع و عجز و ووقوف او در موقف عصا است طاعت و عارف بذنوب و کرم و
 و زاری او از خست الهی و در دل شها تقدیس و تسلیل با تناهی همواره مقبل بود بوجهی و معرض از دنیا و معرکی گشته بود از حبه بشریت جسم او ساجد بود
 و رژی و روحش متعلق بملاء اعلی و چون هنگام تلاوت آیه و عید سیدی تصور فرمودی که گویا از آن آیه مقصود است و در آن امور عجیبه ملاحظه
 فرمودی و خود را بحق نزدیک دیدی و معلوم است در نزد هر کسی که او را بصیرتی است بلا شک و اریاب و معرفتی است بسبب کشف حجاب و توحیح
 ابواب که او ثمره آن شجره است همچنانکه واحد جزو او غشیه است و این سخن از آن قمر بایست و این فرع ثابت از آن اصل ثابت است و این درسی از آن بحر حیات
 و این نتیجه آن مقدمه و خلیفه محمد و علی و فاطمه کرم است اینست اصل ظاهر او و اما فرود عرش همه مانند یکدیگرند و اول تا آخر ایشان مشکات انوار و مرقات
 اخبار و انسانی برابر و اتقایی اظهارند هر یک در زمان خود و بیان طرق بخاند صلوات الله علیهم جمعین و علی بن الحسین و در حدیث است که شمع شد
 از وی غصان شرافت و سیادت و اشجار جلالت و نبالت و سعادت و زبان بلغا و فصحا در مقام قاصد است از حد معافرا و صد آثار او تا همچون

بیداشی چه رسد که مو لقمه	سخن راست نباید که چه عالی کرد	هست بر زلفک که چه در توج بشارت	حاکم چشمش بودی ستر و بالکن
هر کدای در او صاحب کلام	هر مقامی که تصور کنش و هم حکیم	بایه خورش از آن پایه بسی شیرا	حرفه مدیح علی بن الحسن فریضه

علی لا یمن اقل عبیده امام هدی فاق لیربه کلها بانباته حیر الوری جدوده قطره فی فضله و علائه و سودیه
 تجده کلید له شرف نون النجوم حمله اقربیه حتی لسان حوده و تعی بدی لوقیس بالخیب بعضها تبتت تجلا
 فی الشحاب و حوده و اصل که بی طاب فرغ فاصحت ناز العفول من نضاره عوده و نفس برها الله من نور قدسیه
 قادر که المکنون و حوده جری مدح عن جریه کل سابق و افضر عن هادی الیغالب شیده و آخر آستان
 العلی بیاثری بها جدها فی وعیده و وعیده من القوم لوجارهم العیث لا ثبت حسیرا فلم نسمع زهیر عوده
 اما مواعود الحق فانصح الهدی و لولاهم لفتی مقام عوده بهم و ختمت سبیل العالی فیلهم بجد

فِي سُورَةِ الْقَوَّةِ وَاسْمُكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ الْحَبَلِ وَاسْمُكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ السَّلْطَانِ وَ
 اسْمُكَ بِاسْمِكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ الشَّرَافِ وَاسْمُكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ الْجَبْرِ وَاسْمُكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ
 عَلِيٍّ وَاسْمُكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ وَاسْمُكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ وَاسْمُكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ وَاسْمُكَ الْكَتُوبِ فِي سُورَةِ الْحَمْدِ
 علي عليه السلام وبعدها ان حضرت پش آمد و بر جوف موی پرسم ترا چی آنکه گردانیده و پدید کرده در تو مویشی عباد و شهادت را که بان وفا کنی که خبر
 مرا است امامت و وصایت بعد از حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام تا گاه بلرزه در آمد جگر چنانکه زوایت بوز موضع خود خارج کرد و ونگم کرد
 بزبان فصیح و گفت ای محمد تسلیم نمایی و مسلم دار که امامت و وصایت بعد از حسین بن علی علیه السلام حق علی بن الحسین است ابو جعفر میفرماید که
 باز گشت محمد خفیه و گفت فدای علی کردم و مرویت که روزی دست مروزی در طواف بجزر الاسود سپید و هر چند سعی و جد کردند دست
 ایشان از جگر جدا نشد مردم میگفتند که دستهای ایشان را بیاید برید تا گاه حضرت امام بن العابدین سلام الله علیه تشریف شریف از آنجا
 فرمود و مردم راه دادند چون حضرت احوال ایشان را دست مبارک بر دستهای ایشان نهاد فی الفور دستهای ایشان را بشد و مرویت
 از ابی عبد الله علیه السلام که چون والی خلافت شد عبد الملک بن مروان نوشت بججاج بن یوسف که بسم الله الرحمن الرحيم از عبد الملک بن مروان
 بججاج بن یوسف اما بعد پس نظر کن و ما عیسی عبد المطلب با که حفظ آن نمائی و جناب نمائی از ریختن خون ایشان که عیسی بنیم ال ابی سفیان را که
 چون اقدام نمایند در این امر دوام نخواهند کرد مگر اندکی و اسلام و این کتابت را پنهانی برای او فرستاد و پنجره بجنب باطن وارد شد بر آن
 و عبد الملک نوشت که بسم الله الرحمن الرحيم عبد الملک بن مروان از علی بن الحسین اما بعد بدستیکه تو نوشتی در فلان ساعت و فلان روز
 از ماه فلان بججاج بن یوسف چنین و چنان و این دان را و برستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اخبار فرموده بود مرا این و بدستیکه خدا تجاری
 چیزی سعی ترا بد و ثابت گرداند ملک ترا و در از سازد زمان حکومت ترا و پیچید نامه را و هر که در و بجز نام خود زاده فرمود در ساعت این عبد الملک
 برسان چون غلام آمد و نامه را عبد الملک داد و او در آن نامه نظر کرد و یافت که آنچه حضرت نوشته است موافق نوشته او است پس شک او زایل
 در صدق علی بن الحسین و فرح و شادی تمام نمود و یکروز از بجهت آن سرور فرستاد و دیگر از کرامات آنحضرت منتهال بن عمرو گوید که وقتی به حج
 بیت الله رفتم بودم مشرف شدم بخدمت آنحضرت فرمود یا منتهال چه خبر داری از حرطه بن کابل سدی کفتم او را که اشتم در کوفه زنده
 تا گاه دستهای مبارک بجانب آسمان بلند کرد و گفت یا خدا یا بچشان او را گرمی آهین یا خدا یا بچشان او را حرارت آتش پس چون باز گشتم کوفه
 حفرج کرده بود مختار بن ابی عبیده دست یافت بر دم کوفه و مراد او شتی بود سوار شدم که بروم بیدین سلام او چون او را یا قتم او نیز زبان
 سوار شده آید و کبابه پس او را آنجا ایستاد و نظار چیزی میکشید و در آنحال تمام بطلب صله طعون فرستاده بود چون او را حاضر ساختند گفت
 ای خداوند که مرستی که بر او بر تو و حکم ساخت بر تو و بعد از آن جلد را طلبید و فرمود تا هر دو دست و پای او را بریده نگاه فرمود تا از آن
 پس آورده نوشته بیزمی و آتش افروختند و او را در آتش انداختند تا بسوخت من کفتم سبحان الله محارفت سبب شدی گفتن و تعجب کردن تو چون
 کفتم در خدمت علی بن الحسین مشرف شده بودم و از من احوال حرطه را پرسید من کفتم او زنده است و در کوفه است دستهای مبارک برداشت
 و گفت اللهم اذقه حرأ الشاد محارفت الله الله الله ای تو شنیدی از خود آنحضرت که چنین فرمود کفتم سبب شدی که شنیدم به عیادت
 از آنحضرت محارفت فرود آمد و در رکعت نماز طولانی گذار و بعد از آن سجده دو در جای آورد و شکر پروردگار کرد پس برخواست و در رکعت
 من با روی زخم تا بدر خانه خود آنگاه با کفتم که اگر مصلحت میدانی مشرف فرماید مرا و فرود آیی در منزل من و طعام چاشت تناول فرمای

هم ز زنده بودنش بودی خبر
پاره پاره شد ز گردان و غما
از کد این یکت توان دل بریم
که بخون و خاک دیدم چاکچاک
حالت افروزه از آفسود پرس
شد جدا قدم از آتش بن
شد عروسش در کف دشمن
که بخون حلقه و دیدم سر بر
می یزد ز آبر چشم جوی خون
وز امام بخین معنی سرا

افتد بر کسیت کران کور شد
چون نالم چون نگریم زار زار
چون یزیم اشک حسرت از دور
از علی کبر نیارم چون سیا
چون بخاطر آیدم غم رشید
کی تو ام برو تا قسم راز با
آه آه از صغر شیرین زبان
آنچه من دیدم بعالم کس نید
ساعت احوال امام چارمین
قصه باقر کون آغاز کن

بی رخ یوسف خشمش نور شد
بر آن یوسف و شان کفدا
از برای شاه مظلومان حسین
گر غمش خاک نشاطم شد با
اقدام لرزه چنان که باو رسید
که جوانک از جهان شد نامر
کش بجای شیر خون شد و رو
و آنچه از اعدا شنیدم که شنید
شده کفتی و دلها شد خیزن
از غیت کفر المصائب با کن

منکه چندین یوسفم در کربلا
بر کد این یوسفم نوحه گنسم
چون برم از یاد خود آن جسم پاک
حال من از کیت بر او مرده پرس
چون کنم یا دوود ستش کزین
خود بشد کشته انسان تیغ و تبر
آه آه از آن جوانان در
حیرتی دارم که جای اشک چون
خیز و باب بهشتین در کربلا
بجلا وفات آنجناب آنجا شد

در بهجده ماه محرم سال نود و چهار چوری واقع شد و شیخ طوسی رحمه الله بیست و پنجم محرم آن سال را ذکر کرده و کفعمی بیست و دوم محرم آن سال
گفته است که بدار بقار حلت فرمود و زهر ولید بن عبد الملک و این مذہب ابن بابویه و برخی است و جمعی همام ابن عبد الملک علیه اللغه را قاتل
آنجناب میدانند و عمر شریفش اجلاف پنجاه و هفت و پنجاه و هشت و پنجاه و نود سال هم گفته اند و فرار کثیر الانوارش چنانکه ذکر شد در بقیع و زوز و قرع اس

باب هفتم در بیان احوال خیرت مال قبله پنجم واقف اسرار باطن و هر حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مشتمل بر پنج فصل قصیده

باز اندر بحر معنی اخلاقی طبع کن
باز شرفان شاعر طبع از برای درود نشا
صغوه آرایم بدان آیین که مانا تا بد
باز از بهر شاد و مدح میر سخین
اگر از خاک درش هر روز و هر شب
سنگ از کوه عطایش کرد کس بر سپهر
ای که با بخت جوان و دایمی در جهان
با و چون بر در کت کردند که درون آید
چرخ اگر سر تا باد و درگاه تو بر کردش
ز عوفانی نکست از خصم عوفانی روی خواست
نظر از لطف تو کرد و ضمیرم دست عقل
تا کردش آسمان هر ساله اندر نوک

سوی بندر گاه حجاب بان خوابید
از در خیرت زین پلیر جان خوابید
تقسما از آن بر پرند و پر نایان خوابید
شخص ذوق و ناطقه تیغ از میان خوابید
سر چه چشم ملک هفت آسمان خوابید
آسمان بر دوش خود مار گران خوابید
منت جو کفت پیرو جوان خوابید
سوی قبت کاروان در کاروان خوابید
حاجت بند گران از کسکسان خوابید
روز محشر نسل رخ از عفران خوابید
تا قیامت از ضمیرم ضمیران خوابید
سکروی سوسایخ و دوشان خوابید

مشی طبعم در تیغ زبان خوابید
بار و کبر مطرب حرکت بنزار بیان
باز از غلاطون پیش و قدر دانشوری
کلهسی آرایم از کلههای معنی کاندان
حضرت باقر به برج امامت کاغذ
آن خلد و ندی که از انصاف و عدل
توسن بایش کند چون جلوه در میدان جو
هر شب بنیاد آساست آسمان
چوب و ادب که کوهی در جهان بیدار
شاد روی روزی و در کوشش تو بهمدین
شهریار اگر مباحثه رای از برای ز جود
عذر من بیدر که در حث نیار کف دست
بند و خرم باشد باغ بزرگی در جهان

زین پس بر صفحی کنج شایگان خوابید
بار بدسان لغز با لیر بان خوابید
از کف دشوران با شان خوابید
کس رخ خار و جور با عیان خوابید
منت از نور ضمیرش جاودان خوابید
پای خود در دین من و امان خوابید
تو که از آسمان آنجا عیان خوابید
یکت طبع اولو بر سم از عیان خوابید
نفس الفت دده گرت و شان خوابید
همانش تمام بکیران خوابید
منت در بانس کویان کجان خوابید
پشته آری کوه را از پر چسان خوابید
تا جهان بسری چو کله از جان خوابید

کل بان للعلاء شهید ستمهم حال المرقی علا نقاصت الشهب العلی عن صعوده یتم دفع الذل عند جلوتها و...
 الفیث بعد جودیه مولای بن العابد اصاحه الی فی لای انت بدیت مصیدیه مقیم علی حین الولاء محافظ بنادیک من نایف
 الحیل عبیدیه بختک حباناً دقام مولای بیت الیک مع الایام لا متجدید بود بان کنی الیک مباددا الی حویب
 اغوار الفلوق بجودیه یقبل اخلا لا مکانا حلالته و یقبل عینیه تریب تعبی مع کفن از برای علی بن الحسین علیه السلام واجب است بر من زیرا
 که من از کمترین بندگان و یم که میسوی در نهانی است که فایق است بر همه خلائق با سپردن واجد و بهترین جمیع عبادات پس امر جدید و فضل و بلندیا
 و هندی و بزرگی او همچو امر قدیم اوست مراد و شرفی است که فوق کواکب است از روی محل و مقامش تا غایتی است که اقرار دارد بان زبان جود
 و نعمتهای کف جود او و اگر قیاس کرده شود با زبان بعضی از آن ظاهر و مستین شود ترا بجل و در برابر جود او آن اصلی است که یم که با کبری می
 با داد می کند که چنانست و نصارت و تازگی خود و اصل آن عقول و آن نفسی است که صغالی خلق کرده او را از نور قدس خود که او نفس نفیس او است
 گروه کنونات را پیش از وجود خود و مرکب فضلش جریان کرد پس بزویک شد و تک دو و از جمله مرکبهای تری و سابق آمد و کردار او قاصد است
 از هر دوی کردار شد و نیکی را و پیشی گرفته از باب متفرقه و بزرگی را و دوستی مجد و بزرگی او و عدد و وعید او که دست همه از انبیا زمان خود
 عبادت بچوب عجز نبهت و از طایفه بزرگ قدریست که اگر بر بری کنایشان با باران در جود و کرمیت با جود و کرمیت با جود و کرمیت با جود و کرمیت با جود
 او را رجوع ایشان طایفه معروف مشهور کدام اند که سبب ایشان روشن میشود و آتش مید پد کتیش رکت دین الکی بعد از سختی و ایشان قائم ساخته
 ستون حق را و روشن و پدید گردانیدند راه حق را و اگر ایشان نمی بودند دیده نمی شد و قائم نمیکردید ستون حق با ایشان واضح گشته و روشن شده
 راههای معانی پس جستجوی ایشان کن تا بیابی هر بانی بلند سازنده بنای بلند او را بلند میکرد و ایشان حال تا بر تعالی بلند می رسید بر تبه که قاصد
 شهب لبندی از بالا رفتن و صعود آن و وجود ایشان میریزد باران فیض بعد از جمود و بستگی او ای مولا و مقصدی من زین العابدین علیه السلام
 بشوار شتوانیدی بصاحب دوستی دولای خود بیت قصیده او را که او مقیم است بر دین و لا و دوستی که نگاه دارند آن است ندای گند ترا
 از محل دور که دوست میدارد ترا و در دوستی سهاوق است پس او میکوید که دوستی من نیست با آنکه میکوید ایام بد و نمیکند رفته او را دوست میدارد
 که بشا بدیسوی تو شتافتی که قطع نشیب و قرار بسیار ناکند و بسوسد مکان و محلی که تو در آنجا حلول کرده و بجای سره در هر دو دیده کشد خاک از زمین
 که تو در آن خفته لم و لضم

<p> حرم آن عارف که در آن است وصف می آید کسی آن خاکدان دستش از صحای جنت خوبتر جدا خاکی که او را در معانک یکت از آنها پاک دخت مصطفی دیگر از آنهاست زین العابدین گاه بودی از مرض اندر غنا گاه بریاد پدر یعقوب و اس گفت از یعقوب کم شد یک پسر </p>	<p> او در چاره درون درونک رفته در آن آستان پیش بکل مرز طحا آسمان رحمت است نور آسزای سپهر و در ماه کش ز تربت نور یا بند خمر آن گشته زهر سم یعنی حسن می نمودی فارغ از فتنه جهان گاه گریان بر طفلان صغیر گریه تا کی میکشی خود را سپهر </p>	<p> ای خوش آن مقبل که اندر خاک خوشدل آن سو فی که از صافی دل ملک شرب آستان دولت است فیض شجای سفید است و سیا هست از آنها خاتم پیغمبران باشدی یکدیگر از آن انجمن آنکه تا بودی بعالم بکرمان گاه مالان بر زمان دستگیر هست مروی آنکه گفتندی مرا </p>	<p> جا گرفته بسپهر کل در بوستان چون بخشه باشدش کرده زبان خاکش از آب بقا مرغ خوبتر خفته جسامی بر از جانهای پاک فاطمه کش از دعا و نیایاست که خداوند زمان است و زمین گاه از جور عدو در استرکان بود گریان بسپهر بر نوبها </p>
--	---	--	--